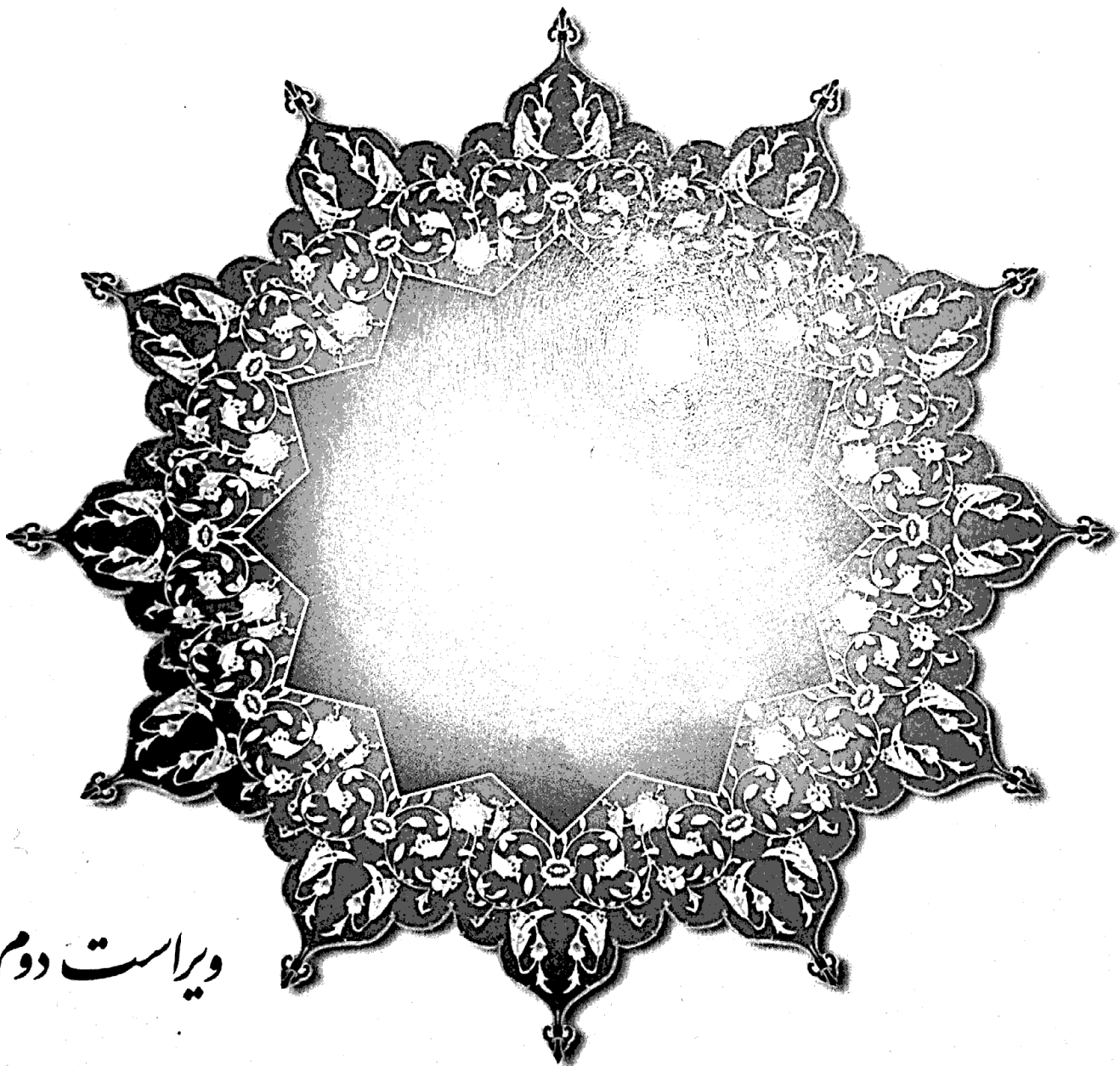


تاریخ امامت



ویراست دوم

فهرست مطالب

سخن مرکز.....	۷
مقدمه.....	۱۹

فصل یکم: امام علی علیه السلام از تولد تا خلافت

(۵۶ - ۲۱)

امام علی <small>علیه السلام</small> در دوران رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۳
حیات امام علی <small>علیه السلام</small> پس از رحلت رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۶
حادثه سقیفه.....	۲۶
معنای اصطلاحی شیعه.....	۳۰
زمینه پیدایش تشیع.....	۳۱
معنای امامت.....	۳۲
وصایت و جانشینی انبیا در قرآن.....	۳۵
نظام امامت از دیدگاه شیعه.....	۳۸
امامت منصوصی.....	۳۹
امامت در قرآن.....	۴۰
جانشینی امام علی <small>علیه السلام</small> از دیدگاه پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۱
چرا نام امامان در قرآن نیامده است؟.....	۴۳
موضع امام علی <small>علیه السلام</small> در خلافت ابوبکر.....	۴۴
امام علی <small>علیه السلام</small> در روزگار خلافت عمر.....	۴۶
نقش مشورتی علی <small>علیه السلام</small> در فتح ایران.....	۴۷
نقش امام علی <small>علیه السلام</small> در امور دیوانی و قضایی.....	۴۹
۱. تعیین خراج برای زمین‌های بین‌النهرین.....	۴۹
۲. تأسیس دیوان.....	۴۹

۴۹ ۲. تعیین مبدأ تاریخ اسلام
۵۰ امام علی <small>علیه السلام</small> در روزگار خلافت عثمان
۵۲ تلاش امام علی <small>علیه السلام</small> برای جلوگیری از انحراف خلافت
۵۵ پرسش‌ها
۵۵ منابع مطالعاتی

فصل دوم: روزگار خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام

(۱۰۴ - ۵۷)

۵۹ بیعت با امیرمؤمنان علی <small>علیه السلام</small>
۶۰ ویژگی‌های بیعت با علی <small>علیه السلام</small>
۶۲ اصلاحات امیرمؤمنان علی <small>علیه السلام</small>
۶۳ الف) اصلاحات سیاسی
۶۴ ۱. کارگزاران امام علی <small>علیه السلام</small>
۶۵ ۲. نقش اصلاحی علی <small>علیه السلام</small> در انتقال مرکز خلافت به کوفه
۶۵ یک. شورش معاویه
۶۶ دو. منابع انسانی و اقتصادی کوفه
۶۶ سه. مرکزیت کوفه
۶۶ چهار. آمادگی کوفه
۶۶ پنج. کادرسازی و تربیت نیروی انسانی
۶۶ شش. ارتباط با ایرانیان
۶۷ ب) اصلاحات اجتماعی
۶۷ ۱. عدالت اجتماعی
۶۸ ۲. تضمین حقوق مساوی برای آحاد ملت
۶۹ ۳. ستیز با تبعیض‌ها و امتیازخواهی‌ها
۷۰ ۴. فقر زدایی
۷۱ ۵. آزادی اجتماعی
۷۲ ج) اصلاحات اقتصادی
۷۲ ۱. آبادانی شهرها
۷۳ ۲. توسعه تجارت و صنعت

۷۴	۳. مبارزه با احتکار و گران فروشی
۷۴	(د) اصلاحات فرهنگی
۷۴	۱. تفسیر قرآن
۷۵	۲. تربیت اخلاقی جامعه
۷۵	۳. مبارزه با عصبیت جاهلی و فساد
۷۵	۴. توسعه آموزش و پرورش
۷۶	۵. تبیین پایه‌های نظام فکری و معرفتی مسلمانان
۷۷	بیکار معاندان با علی <small>علیه السلام</small>
۷۷	(الف) ناکثین در برابر علی <small>علیه السلام</small>
۷۸	قیام شیعیان بصره
۸۱	ورود امام علی <small>علیه السلام</small> به کوفه
۸۳	(ب) قاسطین در برابر امام علی <small>علیه السلام</small>
۸۷	پذیرش پیمان حکمیت و صلح صفین
۸۷	علل پیمان حکمیت
۸۸	(ج) پیدایش مارقین
۸۹	گفتگوی داوران در ذؤمة الجندل و پیامد آن
۹۰	بیکار خوارج با امام علی <small>علیه السلام</small>
۹۱	علل و عوامل پیدایش خوارج
۹۲	پیامدهای جنگ نهروان
۹۳	۱. جدایی مصر از حاکمیت علی <small>علیه السلام</small>
۹۵	۲. طرح براندازی در بصره
۹۵	۳. طرح براندازی در مکه
۹۵	۴. غارت‌های معاویه علیه امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>
۹۶	عوامل درونی سستی کوفی‌ها در برابر علی <small>علیه السلام</small>
۹۷	اهداف معاویه از غارت‌ها
۹۸	آخرین تلاش
۱۰۰	تشیع در روزگار خلافت امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۰۳	پرسش‌ها
۱۰۳	منابع مطالعاتی

فصل سوم: دوران امامت حسنین علیهما السلام

(۱۵۰ - ۱۰۵)

- ۱۰۷..... حسن بن علی علیهما السلام و دوران امامت آن حضرت
- ۱۰۷..... حسن بن علی علیهما السلام در روزگار رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۱۰۸..... حسن بن علی علیهما السلام در روزگار خلفا
- ۱۰۹..... نقش امام حسن علیهما السلام در خلافت امام علی علیهما السلام
- ۱۱۰..... خلافت امام حسن علیهما السلام
- ۱۱۱..... ستیز معاویه با امام حسن علیهما السلام
- ۱۱۴..... توطئه‌های معاویه علیه امام حسن علیهما السلام
- ۱۱۵..... پیمان صلح امام حسن علیهما السلام با معاویه
- ۱۱۷..... علل صلح امام حسن علیهما السلام
- ۱۱۷..... ۱. ناهمگونی سپاه امام حسن علیهما السلام
- ۱۱۷..... ۲. دنیاگرایی و سستی کوفی‌ها
- ۱۱۸..... ۳. نقش منفی اشرافیت قبیله‌ای
- ۱۱۸..... ۴. حفظ خون مسلمانان و بقای تشیع
- ۱۱۹..... ۵. فرار عبیدالله بن عباس
- ۱۱۹..... تشیع در دوران امامت حسن بن علی علیهما السلام
- ۱۲۲..... حسین بن علی علیهما السلام و دوران امامت آن حضرت
- ۱۲۳..... حسین بن علی علیهما السلام در روزگار خلفا
- ۱۲۳..... نقش امام حسین علیهما السلام در خلافت علی علیهما السلام
- ۱۲۴..... حسین بن علی علیهما السلام و همراهی با امام حسن علیهما السلام
- ۱۲۴..... آغاز امامت حسین بن علی علیهما السلام
- ۱۲۶..... قیام شیعیان کوفه به رهبری حُجر بن عدی
- ۱۲۹..... زمینه نهضت امام حسین علیهما السلام
- ۱۲۹..... ۱. غصب میراث و امامت الهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۱۲۹..... ۲. گسترش تبعیض، ظلم و جور و بی عدالتی در جامعه اسلامی
- ۱۳۰..... ۳. نابودی آزادی امت اسلامی و کشتار شیعیان
- ۱۳۰..... ۴. گسترش فساد و انحراف در جامعه اسلامی
- ۱۳۰..... ۵. بدعت‌های معاویه برای از بین بردن قرآن و سنت نبوی

۱۳۳	کوشش رهبران شیعه کوفه برای قیام
۱۳۴	قیام مسلم بن عقیل در کوفه
۱۳۵	نهضت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۳۷	بسیج کوفیان برای پیکار با امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۳۸	واقعه روز عاشورا
۱۴۳	علل جاودانگی نهضت عاشورا
۱۴۳	۱. آزادگی و زیر بار ذلت نرفتن
۱۴۴	۲. مبارزه با ستمگران
۱۴۴	۳. اصلاح امت محمدی
۱۴۴	۴. مبارزه با فساد اجتماعی
۱۴۵	۵. گفتگو برای هدایت گمراهان
۱۴۵	۶. عاشورا، تجلی‌گاه ادب و اخلاق
۱۴۶	۷. محبت و مهرورزی
۱۴۷	۸. بینش و آگاهی و بصیرت
۱۴۷	۹. از جان گذشتگی در راه هدف
۱۴۸	۱۰. نقش آفرینی زنان در کربلا
۱۴۹	پرسش‌ها
۱۴۹	منابع مطالعاتی

فصل چهارم: دوران امام سجاد علیه السلام و پیامدهای واقعه عاشورا

(۱۷۶ - ۱۵۱)

۱۵۳	دوران امامت علی بن الحسین زین العابدین <small>علیه السلام</small>
۱۵۴	فضایل و مناقب امام زین العابدین <small>علیه السلام</small>
۱۵۵	پیام‌آور واقعه عاشورا
۱۵۶	سفیران کربلا در کوفه و شام
۱۵۹	پیامدهای واقعه عاشورا
۱۶۰	۱. قیام عبدالله بن عقیف آزدی
۱۶۰	۲. قیام خزّه به رهبری عبدالله بن خنظله
۱۶۱	۳. قیام توأبین به رهبری سلیمان بن صُرد

- ۱۶۳ ۴. قیام مختار بن ابوعبیده بن مسعود ثقفی
- ۱۶۵ کودتای اشراف کوفه علیه مختار
- ۱۶۷ علل شکست قیام مختار
- ۱۶۸ پیامد جنبش مختار بر ایرانیان
- ۱۶۹ قم، نخستین پایگاه تشیع ایران
- ۱۷۰ میراث علمی امام سجاده علیه السلام
- ۱۷۱ شاگردان امام سجاده علیه السلام
- ۱۷۱ ۱. ابو خالد کابلی
- ۱۷۲ ۲. یحیی بن أم طویل
- ۱۷۲ ۳. محمد بن جُبَیر بن مُطِعم
- ۱۷۲ ۴. سعید بن جُبَیر
- ۱۷۲ ۵. ابو حمزه ثمالی ثابت بن دینار
- ۱۷۲ آثار امام سجاده علیه السلام
- ۱۷۲ ۱. روایات
- ۱۷۲ ۲. رساله حقوق
- ۱۷۳ ۳. دعای سحر مشهور به ابو حمزه ثمالی
- ۱۷۳ ۴. زیارت امین الله
- ۱۷۳ ۵. صحیفه سجّادیه
- ۱۷۵ پرسش‌ها
- ۱۷۵ منابع مطالعاتی

فصل پنجم: دوران شکوفایی فرهنگی امامت

(۲۰۸ - ۱۷۷)

- ۱۷۹ دوران امامت محمد بن علی علیه السلام
- ۱۷۹ مناقب امام محمد باقر علیه السلام
- ۱۸۰ سیره امام محمد باقر علیه السلام
- ۱۸۱ اوضاع سیاسی عصر امام باقر علیه السلام
- ۱۸۱ ۱. فساد سیاسی
- ۱۸۱ ۲. انحرافات فرهنگی

۱۸۱	۳. فساد اجتماعی.....
۱۸۳	نهیضت فرهنگی امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۸۴	۱. فعالیت‌های فرهنگی و علمی یهودیان.....
۱۸۵	۲. فعالیت‌های فرهنگی غلات.....
۱۸۵	۳. عقاید انحرافی مُرَجَّئَه.....
۱۸۵	۴. عقاید خوارج.....
۱۸۶	۵. کیسانیه.....
۱۸۷	شاگردان امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۸۷	آثار علمی امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۸۷	۱. روایات.....
۱۸۸	۲. کتاب تفسیر.....
۱۸۸	دوران امامت صادق آل محمد <small>علیهم السلام</small>
۱۸۹	اوضاع سیاسی دوران امامت جعفر بن محمد <small>علیه السلام</small>
۱۸۹	۱. انحطاط خلافت اموی.....
۱۸۹	۲. شکل‌گیری خلافت عباسیان.....
۱۹۲	۳. قیام‌های علویان حسینی و حسنی.....
۱۹۲	یک. قیام زید بن علی <small>علیه السلام</small>
۱۹۴	دو. قیام یحیی بن زید.....
۱۹۴	سه. قیام عبدالله بن معاویه.....
۱۹۵	چهار. قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن.....
۱۹۸	پنج. قیام شریک بن شیخ مُهری.....
۱۹۹	نهیضت علمی امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۲۰۱	روش آموزشی و پژوهشی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۰۲	میراث علمی امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۲۰۲	۱. روایات.....
۲۰۳	۲. نامه‌ها.....
۲۰۳	۳. کتاب الامامة.....
۲۰۳	۴. کتاب الفضایل.....
۲۰۳	۵. رساله الإهلیجة.....

۲۰۳ ۶. توحید مُفَضَّل
۲۰۳ ۷. رساله به یارانش
۲۰۳ ۸. رسائل جابر بن حیان
۲۰۳ شاگردان امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۰۳ ۱. اصحاب ششگانه
۲۰۳ ۲. مُعَلَّى بن خُنَیْس
۲۰۴ ۳. هشام بن حَکَم
۲۰۴ ۴. مؤمن الطاق
۲۰۴ شهادت امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۰۵ ۱. پیروان موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۲۰۶ ۲. شیعیان فَطْحِیَه
۲۰۶ ۳. شیعیان اسماعیلی ویژه
۲۰۶ ۴. مبارکیه
۲۰۶ ۵. سمیطیه
۲۰۶ ۶. ناووسیه
۲۰۷ پرسش‌ها
۲۰۷ منابع مطالعاتی

فصل ششم: دوران امامت امام کاظم و امام رضا علیهما السلام

(۲۰۹ - ۲۳۴)

۲۱۱ دوران امامت موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۲۱۲ اوضاع سیاسی عصر موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۲۱۳ قیام‌های علویان
۲۱۳ ۱. قیام حسین بن علی شهید فخر
۲۱۴ ۲. قیام ادريس بن عبدالله در مغرب
۲۱۵ ۳. قیام یحیی بن عبدالله در دیلم
۲۱۷ داعیه موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> برای خلافت
۲۱۸ میراث علمی موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>

۱. یونس بن عبدالرحمن ۲۱۹
۲. علی بن یقطين ۲۲۰
- آثار امام موسی بن جعفر علیه السلام ۲۲۰
۱. روایات ۲۲۰
۲. وصیت امام به هشام بن حکم ۲۲۰
- چگونگی شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام ۲۲۰
- دوران امامت علی بن موسی علیه السلام ۲۲۱
- یک. قطعیه ۲۲۲
- دو. فرقه واقفیه ۲۲۲
- اوضاع سیاسی عصر امامت علی بن موسی علیه السلام ۲۲۳
- قیام‌های علویان ۲۲۴
۱. قیام محمد بن ابراهیم ابن طباطبای ۲۲۴
۲. قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام ۲۲۴
۳. قیام محمد بن جعفر صادق علیه السلام ۲۲۵
۴. قیام زید بن موسی بن جعفر علیه السلام ۲۲۵
- ولایت عهدی امام رضا علیه السلام ۲۲۵
- تأثیر حضور امام رضا علیه السلام در ایران ۲۲۷
- میراث فرهنگی امام رضا علیه السلام ۲۳۰
۱. ابوعبدالله محمد بن خالد بزقی ۲۳۱
۲. حسن و حسین بن سعید اهوازی ۲۳۱
۳. عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی ۲۳۱
- آثار علمی امام رضا علیه السلام ۲۳۱
۱. مُسند امام رضا علیه السلام ۲۳۱
۲. فقه الرضا علیه السلام ۲۳۲
۳. مناظرات ۲۳۲
۴. طب الرضا علیه السلام ۲۳۲
- پرسش‌ها ۲۳۳
- منابع مطالعاتی ۲۳۳

فصل هفتم: دوران وکالت و سفارت (۲۷۴ - ۲۳۵)

- ۲۳۷..... دوران امامت محمد بن علی (جواد الاثمه) علیه السلام
- ۲۳۸..... اوضاع سیاسی و فرهنگی دوران امامت امام جواد علیه السلام
- ۲۳۹..... روابط مأمون با امام جواد علیه السلام
- ۲۴۱..... میراث علمی امام جواد علیه السلام
- ۲۴۲..... ۱. روایات.....
- ۲۴۲..... ۲. رساله‌ها.....
- ۲۴۲..... شاگردان امام محمد تقی علیه السلام
- ۲۴۲..... ۱. ابوهاشم داود بن قاسم جعفری.....
- ۲۴۲..... ۲. نوح بن شعیب بغدادی.....
- ۲۴۲..... ۳. علی بن مهزیار اهوازی.....
- ۲۴۳..... دوران امامت علی بن محمد (هادی) علیه السلام
- ۲۴۴..... اوضاع سیاسی دوران امام هادی علیه السلام
- ۲۴۶..... قیام‌های علویان در عصر امام هادی علیه السلام
- ۲۴۶..... تشکیل دولت علویان طبرستان.....
- ۲۴۹..... حرکت فرهنگی امام هادی علیه السلام
- ۲۵۱..... آثار علمی امام هادی علیه السلام
- ۲۵۱..... ۱. روایات.....
- ۲۵۱..... ۲. پاسخنامه‌ها.....
- ۲۵۱..... ۳. مناظره‌های علمی.....
- ۲۵۱..... ۴. رساله‌های علمی.....
- ۲۵۱..... ۵. زیارت جامعه کبیره.....
- ۲۵۱..... یاران امام هادی علیه السلام
- ۲۵۲..... ۱. ابراهیم بن مهزیار اهوازی.....
- ۲۵۲..... ۲. فضل بن شاذان نیشابوری.....
- ۲۵۲..... ۳. احمد بن محمد بن خالد برقی.....
- ۲۵۲..... شهادت امام هادی علیه السلام
- ۲۵۳..... دوران امامت حسن بن علی عسکری علیه السلام
- ۲۵۴..... اوضاع سیاسی دوران امامت حسن بن علی علیه السلام
- ۲۵۷..... فعالیت‌های فرهنگی امام حسن عسکری علیه السلام

۲۵۸	تربیت شاگردان.....
۲۵۹	۱. حسین بن اشکب مروزی.....
۲۵۹	۲. هارون بن مسلم.....
۲۵۹	۳. محمد بن حسن بن فروخ صفار.....
۲۵۹	آثار علمی امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۲۵۹	۱. روایات.....
۲۵۹	۲. رساله المتنبه.....
۲۵۹	۳. نامه‌ها.....
۲۵۹	سازمان وکالت در نظام امامت.....
۲۵۹	تعریف وکالت.....
۲۶۱	علل شکل‌گیری و گسترش سازمان وکالت.....
۲۶۱	۱. ارتباط میان امام و شیعیان.....
۲۶۱	۲. پراکندگی جغرافیایی شیعه.....
۲۶۱	۳. سیاست خلفای عباسی در کنترل ائمه:.....
۲۶۱	۴. آماده‌سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت.....
۲۶۱	۵. ضرورت حل مشکلات فرهنگی و اجتماعی شیعیان.....
۲۶۱	سلسله مراتب وکلا.....
۲۶۲	محدوده جغرافیایی سازمان.....
۲۶۲	وظایف سازمان وکالت.....
۲۶۳	چگونگی ارتباط ائمه <small>علیهم السلام</small> با سازمان وکالت.....
۲۶۳	دوران امامت حضرت مهدی (عج) در عصر غیبت صغرا.....
۲۶۵	دوران سفارت و غیبت صغری.....
۲۶۷	سفرای چهارگانه یا نواب خاص.....
۲۶۷	۱. عثمان بن سعید عمّری.....
۲۶۸	۲. محمد بن عثمان بن سعید عمّری.....
۲۶۹	۳. حسین بن روح نوبختی.....
۲۷۰	۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری.....
۲۷۳	پرسش‌ها.....
۲۷۳	منابع مطالعاتی.....
۲۷۵	کتابنامه.....

فصل یکم

امام علی علیه السلام از تولد تا خلافت

امام علی علیه السلام در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله

علی بن ابی طالب علیه السلام در روز ۱۳ رجب سال سی عام الفیل، در خانه کعبه، از فاطمه دختر آسَد بن هاشم زاده شد.^۱ کنیه آن حضرت ابوالحسن بود، اما بعدها رسول الله صلی الله علیه و آله وی را ابوتراب کنیه داد. از القاب وی مرتضی، هادی، فاروق، صدیق، اسدالله و حیدر^۲ است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به امیرمؤمنان نیز ملقب کرد.^۳ او از کودکی در خانه پیامبر پرورش یافت^۴ و نخستین مردی بود که اسلام آورد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند.^۵ پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دعوت خویشان خود در باره وی فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا؛^۶ این برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست. پس از وی بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.

امام علی علیه السلام در تمامی ساعات هولناک شبانه روز و حملات ناگهانی قریش در دره ابوطالب، از رسول الله صلی الله علیه و آله مراقبت می کرد.^۷ وی در شب هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستور آن حضرت در بستر ایشان خوابید و به این مناسبت شب اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت را به پاس فداکاری و از جان گذشتگی علی علیه السلام «ليلة المبيت» می خوانند. برخی از مفسران شأن نزول این

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲. مناقب الامام علی بن ابی طالب، ص ۵۹؛ تذکرة الخواص، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۱۵؛ مائة منقبة، ص ۷۵ و ۵۱.

۴. السيرة النبوية، القسم الاول، ص ۲۴۶؛ جوهرة، ص ۱۲.

۵. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۱؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۸۷ و ۲۵۵.

۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳.

۷. وقعة صفین، ص ۸۸. خانواده ابوطالب بزرگترین حامی رسول الله صلی الله علیه و آله بودند.

آیه از قرآن را فداکاری علی علیه السلام دانسته‌اند:^۱

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ^۲ از مردم کسانی هستند که از جان خود در راه رضای حق درگذرند و خدا دوستدار چنین بندگانی است.

علی علیه السلام پس از سه روز به همراه مادرش و فاطمه زهرا علیهما السلام عازم مدینه شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چهار روز در قبا در انتظار علی علیه السلام ماندند.^۳ در جریان عقد اخوت میان مسلمانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برادر خود خواند و فرمود: «أنت أخي في الدنيا و الآخرة»^۴ فداکاری و از جان گذشتگی وی در راه اسلام چنان بود که ۱۸ یا ۲۲ نفر از مشرکان در پیکار بدر به دست وی کشته شدند.^۵ در غزوه أحد پس از دفاع علی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله جبرائیل به پیامبر گفت: «این است جانبازی!» آن حضرت نیز پاسخ داد: «علی از من است و من از او هستم.» جبرائیل گفت: «من از هر دو هستم.» بر اساس برخی از روایات، در این زمان صدایی در أحد شنیده می‌شد که «لَا سَيْفَ إِلَّا دُو الْفَقَارِ، وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»^۶ در نبرد خندق هنگامی که پهلوان قریش عمرو بن عبدود به دست علی علیه السلام کشته شد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ النَّقْلَيْنِ.^۷

وی در پیمان صلح حدیبیه، کاتب قرارداد صلح بود و در جریان جنگ خیبر هنگامی که سپاه اسلام نتوانست یکی از قلعه‌های خیبر را فتح کند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خداوند به دست وی فتح و پیروزی را نصیب ما خواهد کرد.» فردای آن روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به دست علی علیه السلام داد و مَرَّحَب، پهلوان یهودی به دست وی به هلاکت

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۷.

۲. بقره (۲): ۲۰۷.

۳. السیرة النبویة، القسم الاول، ص ۴۹۳.

۴. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۲؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۹.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ السیرة النبویة، القسم الاول، ص ۷۰۸.

۶. همان، القسم الثانی، ص ۱۰۰.

۷. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴؛ الارشاد، ج ۱، ص ۹۱.

رسید و آن قلعه گشوده شد.^۱ در فتح مکه وقتی سعد بن عُباده گفت امروز روز انتقام است، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مأمور کرد تا پرچم سعد را گرفته و بگوید: «امروز روز مرحمت است.»^۲ علی علیه السلام در پیکار خُنین نیز پس از فرار مسلمانان، ایستادگی سختی نمود و برخی از مشرکان را کشت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کرد.^۳ علی علیه السلام در تمامی غزوات همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود، مگر در غزوه تبوک که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به جانشینی خود بر شهر و خانواده خویش گمارد. در این زمان منافقان بدگویی کردند و گفتند: «رسول الله از علی افسرده خاطر و به وی بی‌اعتنا شده است.» علی علیه السلام خود را به پیامبر رساند و آن حضرت را از گفتار آنان باخبر ساخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَفَلَا تَرْضَىٰ يَا عَلِيُّ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ؟ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛^۴ ای علی! آیا خشنود نیستی که نسبت به من همان مقام را داشته باشی که هارون نسبت به موسی داشت؟ مگر آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال نهم و دهم چندین کار مهم به علی علیه السلام واگذار کرد که از آن جمله مأموریت ابلاغ آیات براءت از مشرکان در عید قربان سال نهم هجری بود. وی در سال دهم هجری برای دعوت قبیله هَمْدان و سپس مَدْحِج^۵ به سرزمین یمن اعزام شد و به شایستگی آنان را به اسلام خواند؛ به گونه‌ای که بزرگان هَمْدان همگی در یک روز ایمان آوردند.^۶ هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با نامه علی علیه السلام از اسلام آوردن قبیله هَمْدان آگاه شد، به سجده افتاد و فرمود: «درود بر هَمْدان! درود بر هَمْدان!» امام علی علیه السلام پس از جمع‌آوری صدقات مسلمانان و جزیه مسیحیان نجران به دستور رسول الله صلی الله علیه و آله از یمن بازگشت و در مراسم حجة الوداع شرکت کرد و آن حضرت او را در قربانی خود شریک ساخت.^۷ رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز هجدهم ذی‌حجه سال دهم هجری در غدیرخُم حدیث غدیر را در باره امام علی علیه السلام بیان

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۰؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷.
۲. السیرة النبویة، القسم الثانی، ص ۴۰۶.
۳. المغازی، ج ۳، ص ۹۰۰.
۴. الارشاد، ج ۱، ص ۱۴۱؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۳.
۵. المغازی، ج ۳، ص ۱۰۷۹.
۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۹۰.
۷. السیرة النبویة، القسم الثانی، ص ۶۰۲.

فرمود و او را به جانشینی خود منصوب کرد.^۱ پیامبر پس از بازگشت به مدینه بیمار شد و در لحظات پایانی عمر خود بر سینه علی علیه السلام تکیه زد و با او سخن گفت و در آغوش وی از دنیا رحلت نمود.^۲

افزون بر آنچه گفته شد، فضایل امام علی علیه السلام در منابع شیعه و اهل سنت بسیار است که در اینجا تنها به بیان دو نمونه بسنده می‌کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

علی همراه با قرآن و قرآن با علی است و میان این دو جدایی نیست تا هنگامی که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوید.^۳

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که خوش دارد، مانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و در بهشت برینی که پروردگام آماده کرده ساکن شود، پس ولایت علی را پس از من بپذیرد و دوستداران او را دوست بدارد و به اهل بیتم پس از من بیوندد و از آنها پیروی کند؛ زیرا که آنان عترت من هستند و از خاک و گل من آفریده شده‌اند و فهم و علم من به آنان تزریق شده است. پس وای بر کسانی از امت من که فضیلت آنان را نادیده بگیرند و رحم مرا به جای وصل، قطع کنند. خداوند از شفاعت من، آنان را بهره‌مند نسازد.^۴

حیات امام علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

حادثه سقیفه

پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حادثه‌ای اتفاق افتاد که به نام محل وقوع آن، سقیفه بنی ساعده خوانده شده است. این واقعه نقطه عطفی برای تعیین حدود میان مذاهب اسلامی و زمینه‌ای بر پیدایش مبانی اعتقادی گوناگون گردید. هر یک از فرق اسلامی توجیه و تفسیر این حادثه و روال پیش‌آمده در سقیفه را زمینه‌ای برای تعیین ارزش‌های مبانی خود به شمار آورده‌اند. تاریخ بیانگر آن است که انصار به دلیل ترس از به خطر افتادن موقعیت خود در مسئله

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۶.

۲. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۲.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۶.

۴. حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۱، ص ۸۶.

جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون هیچ‌گونه برنامه مدوّن قبلی، خارج از مسجد در «سقیفه بنی‌ساعده» گرد آمدند و بر امارت سعد بن عبّاده اتفاق کردند،^۱ ولی گروهی از آنان گفتند: «یک امیر از ما و یک امیر از مهاجران انتخاب شود.»^۲ در این حال دو نفر از انصار به نزد مهاجران قریشی رفتند و به آنها گفتند: «اگر شما خواهان خلافت هستید، پیش از آنکه کار انصار سر بگیرد، خود را به آنها برسانید.»^۳

آنان نیز که انتظار نداشتند انصار بدون حضور آنان کاری انجام دهند، در سقیفه حضور یافتند. ابوبکر در سخنان خود، میان انصار بر شرافت قریش در میان عرب و خویشاوندی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سبقت قوم خویش در اسلام تأکید کرد و حق امارت را از آن قریش دانست.^۴ او با اعتراف به همراهی انصار با رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را به تسلیم در برابر امر خدا دعوت نمود و برای انصار پست وزارت را پیشنهاد کرد و گفت: «منا امیر و منکم وزیر.»^۵ در این حال، میان سخنگوی انصار و مهاجران مجادله‌ای درگرفت که ناگهان بشیر بن سعد خزرجی با ابوبکر بیعت کرد و سپس اوس‌ها به سبب اختلاف قبیله‌ای که از پیش از اسلام با خزرجی‌ها داشتند، گفتند: «اگر امارت به سعد بن عبّاده برسد، هیچ‌گاه بهره‌ای از آن نصیب اوس نخواهد شد.»^۶ و با ابوبکر بیعت کردند. در این میان، فریاد مخالفت گروهی از انصار که گفتند: «ما جز با علی بیعت نخواهیم کرد.»^۷ به جایی نرسید و سعد بن عبّاده نیز که بیعت نکرد، با خشونت تمام رانده شد.^۸ فردای سقیفه صبح روز سه‌شنبه در مسجدالنبی با ابوبکر در مقام خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت شد. او در سخنرانی خود گفت:

من بر شما امارت پیدا کردم، ولی از شما بهتر نیستم.^۹

۱. السیرة النبویة، القسم الثانی، ص ۶۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۵: الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۵. (برخی در انتساب این کتاب به ابن‌قتیبّه تردید کرده‌اند.)
۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶.
۳. السیرة النبویة، القسم الثانی، ص ۶۵۶.
۴. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۶۵ و ۷۶۸. امام علی علیه السلام در این باره فرمود: «احتجّوا بالشجرّة و اضعّوا الثمرّة.» (نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۶۶، ص ۱۶۰.)
۵. همان، ص ۲۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۷.
۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۹.
۷. همان، ص ۴۴۳.
۸. همان، ص ۴۵۹.
۹. السیرة النبویة، القسم الثانی، ص ۶۶۱.

بدین سان انصار دانه‌ای کاشتند که محصول آن را مهاجران قریشی درو کردند. به این ترتیب مدیریت سیاسی نوینی در اسلام به نام خلافت شکل گرفت.

شکست انصار نتیجه سستی رأی، عدم تصمیم‌گیری واحد، ناهماهنگی در گفتار و کردار و اختلاف قبیله‌ای و خویشاوندی در میان آنها بود که به ناگاه آنان را از ادعای خلافت، به شراکت در آن راضی کرد.

در باره پیروزی مهاجران باید گفت که هولت سن، آرامش، متانت، مدیریت، کاردانی و هدف‌داری ابوبکر زمینه‌های تثبیت موقعیت وی در سقیفه بود، اما ابوبکر بیش از همه بر قریشی بودن خود تأکید داشت؛ زیرا جایگاه مالی، سیاسی و فرهنگی قریش نسبت به دیگر قبایل از اقتدار، انسجام اجتماعی، عصبیت و پیوندهای درونی قوی‌تری برخوردار بود.

برخی شکل‌گیری خلافت و تحکیم موقعیت ابوبکر را بیش از همه، نتیجه طرح از پیش برنامه‌ریزی شده مهاجران قریش قبل از رحلت رسول الله ﷺ دانسته و در این باب به شواهد بسیاری - که بر محققان اهل سنت^۱ و مستشرقان^۲ نیز پوشیده نمانده - تصریح کرده‌اند. چنین می‌نماید که تشکیل سقیفه از سوی انصار^۳ با شتاب و عجله و بدون برنامه‌ریزی و هدف مشخص، برای خنثی‌سازی این طرح بوده است تا موقعیت خود را از دست ندهند. از سوی دیگر پس از اجتماع سقیفه، برخی از اصحاب کبار و گرانمایه رسول الله ﷺ با تشکیل اجتماعی شبانه در محله بنی‌بیاضه،^۴ برای تثبیت موقعیت اهل بیت ﷺ تلاش کردند،^۵ ولی فشار نظامی قبیله اسلم^۶ و اشراف قریش^۷ مانع از اقدام عملی آنان شد. پاره‌ای دیگر از انصار که در حمایت از اهل بیت ﷺ پای فشردند، عبارت بودند از: خُزیمه بن ثابت، ذوالشهادتین، خُذیفه بن یمان،^۸ اُبَی بن کعب، سهل بن خنیف، عثمان بن خنیف،

۱. السقیفة والخلافة، ص ۳۸۸.

۲. جانشینی حضرت محمد ﷺ، ص ۸۳؛ تاریخ عرب، ص ۱۸۰.

۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۶۲.

۴. السقیفة وفدک، ص ۴۶.

۵. الامام علی بن ابی طالب ﷺ، ص ۲۸۱.

۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۹.

۷. الاخبار الموقتیات، ص ۵۸۳ - ۵۸۱.

۸. وی که از مردم یمن و هم‌پیمان اوس بود، در احد و غزوات دیگر همراه رسول خدا ﷺ شرکت داشت. (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵) وی در شورای شبانه محله بنی بیاضه حضور داشت و از سرداران فتح ایران بود (فتوح البلدان، ص ۳۰۲ و ۳۲۱) و تا هنگام مرگ، علی ﷺ را رها نکرد.

ابوالهثیم بن الثیہان،^۱ عبادة بن صامت، قیس بن سعد بن عباده،^۲ براء بن عازب و ابویوب خالد بن زید انصاری.^۳

از میان مهاجران نیز هواداران علی علیه السلام، از این قرارند: عبدالله بن مسعود، خالد بن سعید اموی، بُریدة بن حُصیب أسلمی، زید بن وهب جُهَنی، عباس بن عبدالمطلب و پسرانش، عتبة بن ابولهب، ابوذر غفاری (جندب بن جُناده)،^۴ مقداد بن عمرو،^۵ عمار بن یاسر^۶ و سلمان فارسی.^۷ در این میان نظرگاه عمار، مقداد، ابوذر و به‌ویژه سلمان با دیگران متمایز

۱. او حلیف اوس و جزو نقبای دوازده‌گانه انصار در پیمان عقبه دوم بود. او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد: «خاندان من، ستارگان فروزان روی زمین هستند. آنان را پیش اندازید و از آنها سبقت نگیرید.»

۲. وی از قبیله خزرج و از شیعیان فداکار علی علیه السلام بود. هنگامی که پدرش به وی گفت پذیرفتن ولایت علی علیه السلام واجب بود، قیس گفت: «تو این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی و خلافت را طلب کردی و اصحابت گفتند یک امیر از ما و یک امیر از شما؛ به خدا با تو سخن نخواهم گفت!»

۳. او از بنی‌نخار خزرج بود که در پیمان عقبه دوم شرکت داشت. (السیرة النبویة، القسم الاول، ص ۴۵۷). او پس از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله هفت ماه مهمان ابویوب انصاری بود. (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳۷). ابویوب در همه غزوات آن حضرت را همراهی کرد (السیرة النبویة، القسم الاول، ص ۴۹۸). و از نخستین شیعیان علی علیه السلام بود که در حمایت از آن حضرت در جمع مهاجران و انصار گفت: «در باره خاندان پیامبرتان از خدا بپرهیزید و خلافت را به آنان بازگردانید؛ زیرا آنان به خلافت از شما سزاوارترند.» (الخصال، ج ۲، ص ۴۶۵).

۴. وی پنجمین فردی است که در مکه به راهنمایی علی علیه السلام اسلام آورد. وی از مکه به رَیْذَه در میان قبیله خود بازگشت و پس از جنگ خندق به مدینه هجرت کرد. (الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۲۶). رسول الله صلی الله علیه و آله در باره وی فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده کسی را که از ابوذر راستگوتر باشد.» (همان، ص ۲۲۸). وی راوی حدیث «سفینه نوح» است. (المعارف، ص ۲۵۲). ابوذر از شیعیان استوار علی علیه السلام بود که پس از حادثه سقیفه ابوبکر گفت: «اگر خلافت را در اهل بیت پیامبرتان قرار می‌دادید، حتی دو نفر با شما اختلاف پیدا نمی‌کردند.» (السقیفة و فدک، ص ۶۲). همچنین گفت: «پیامبر فرمود امر خلافت پس از من از آن علی علیه السلام است و پس از وی از آن فرزندانش از خاندان من و از فرزندان حسین علیه السلام است.» (الخصال، ج ۲، ص ۴۶۳).

۵. او از نخستین مسلمانان و مهاجران به حبشه بود که در همه غزوات همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود. (الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۶۱). رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره وی فرمود: «خداوند به من فرموده علی، ابوذر، مقداد و سلمان را دوست داشته باشم.» (أسد الغابة، ج ۴، ص ۴۰۹).

۶. وی از مردم یمن بود که در مکه می‌زیست. خانواده او از نخستین مسلمانان بودند و مادرش بر اثر شکنجه‌های قریش به شهادت رسید. (السیرة النبویة، القسم الاول، ص ۳۲۰). عمار در همه غزوات همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. آن حضرت در باره وی فرمود: «او هرگز حق را ترک نمی‌کند تا بمیرد.» (الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۸۰)؛ «هر کس با او ستیزه کند، خدا با او ستیزه می‌کند و هر کس او را دشمن بدارد، خداوند دشمنش می‌دارد.» (المغازی، ج ۲، ص ۸۸۱).

۷. زادگاه سلمان فارسی جی اصفهان یا رامهرمز بود. این جستجوگر حقیقت پس از ترک آیین زرتشتی، مسیحیت را پذیرفت و به شامات رفت و پس از مدت‌ها تحقیق در مراکز دینی مسیحیت، بر طبق نشانه‌هایی که کشیش عموریه از خاتم پیامبران به وی داده بود، راهی حجاز شد، ولی مدت‌ها در اسارت

بود، زیرا آنان جایگاه والایی در میان صحابه داشتند و بارها رسول خدا ﷺ مقام دینی و ایمانی آنان را ستوده بود. این چهار نفر به دلیل دفاع سرسختانه عقیدتی و عملی از اهل بیت و علی علیه السلام «از زمان رسول الله ﷺ به دوستی علی علیه السلام نامبردار بودند و از دیگران گسسته و به وی پیوستند و او را پیشوا و راهنمای خود ساختند و در تشیع اسلام پیشگام بودند.»^۱

در هر حال پس از واقعه سقیفه، مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند: گروهی هوادار نظریه خلافت قریشی بودند، که در قرن دوم اهل سنت نامیده شدند، و گروهی طرفدار نظریه امامت الهی اهل بیت علیهم السلام، که در حوادث گوناگون از دوران خلافت عثمان تا قیام مختار با نام دوستدار علی،^۲ بر دین علی، اصحاب علی،^۳ شیعه علی، حزب علی،^۴ شیعه،^۵ شیعه خاندان پیامبر ﷺ^۶ و نیز یاران امیرالمؤمنین و شیعه او^۷ خوانده می شدند و دشمنان اینان نیز خود را شیعه عثمان و خونخواه وی،^۸ بر دین عثمان^۹ و خونخواهان عثمان^{۱۰} معرفی می کردند.

معنای اصطلاحی شیعه

شیعه در استعمال غلبه دارد بر «کسی که دوست دار علی علیه السلام و خاندان او - رضوان الله علیهم أجمعین - باشد؛ تا جایی که نام اختصاصی آنان گردیده است.»^{۱۱} شیعه در لغت به معنای

یهودیان گرفتار بود تا سرانجام پس از هجرت رسول الله ﷺ به مدینه اسلام آورد و آن حضرت پس از جنگ احد اسباب آزادی او را فراهم نمودند. (السیرة النبویة، القسم الاول، ص ۲۱۴). سلمان در جنگ خندق به افتخار «مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» نایل شد. (همان، القسم الثانی، ص ۲۲۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۳). سلمان که از شیعیان علی علیه السلام بود، به برپاکنندگان سقیفه بنی ساعده گفت: «به مرد سالخورده‌ای دست یافتید، ولی اهل بیت را رها کردید». (السقیفة و فدک، ص ۴۳).

۱. فرق الشیعة، ص ۳۵.
۲. الاخبار الموقتیات، ص ۶۰۸؛ وقعة صفین، ص ۴۰۰.
۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۲۷ و ج ۴، ص ۵۲۳.
۴. همان، ص ۵۹؛ الفارات، ص ۴۲۶.
۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۸ و ۴۳۰.
۶. همان، ص ۴۲۹.
۷. الفارات، ص ۲۶۷.
۸. همان، ص ۲۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۴۹.
۹. وقعة صفین، ص ۳۵۴.
۱۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۳.
۱۱. لسان العرب، ج ۷، ص ۲۵۸، ماده «شیع».

«همراهان و پیروان است و فقها و متکلمان اصطلاحاً یاران و پیروان علی علیه السلام و فرزندان او را شیعه می‌گویند.»^۱ در جایی دیگر آمده است:

آن گروه از دوستان علی علیه السلام که او را بر دیگر اصحاب پیامبر برتری داده‌اند، شیعه نامبردار شده‌اند.^۲

نوبختی در باره شیعه می‌نویسد:

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی شیعه نامیده شدند و ایشان هواخواه علی بن ابی طالب علیه السلام بودند که پیروی از وی را شیوه خود ساخته و به کس دیگر نگریدند.^۳

شهرستانی نیز می‌نویسد:

شیعه آنانی هستند که پیروی مرتضی علی علیه السلام کردند و به امامت و خلافت وی قائل شدند که به نص روشن یا به وصیت ثابت است.^۴

بر این اساس از دیدگاه دانشمندان سنی و شیعه، پیروان علی علیه السلام و فرزندان او را شیعه می‌نامند. لفظ شیعه به مرور زمان به فرقه‌های گوناگونی اطلاق گردید که مهم‌ترین آنها شیعه اثنی عشری یا دوازده امامی، شیعه زیدی و شیعه اسماعیلی بودند، ولی امروزه اطلاق نام شیعه ویژه شیعه امامیه است و زیدیه و اسماعیلیه بدون پیشوند کلمه شیعه شناخته می‌شوند.

زمینه پیدایش تشیع

رسول الله صلی الله علیه و آله در دوران حیات خود کلمه شیعه را در باره حضرت علی علیه السلام و یارانش به کار برد. عبدالله بن مسعود می‌گوید:

دست خود را بر دوش علی علیه السلام زد و فرمود: این و شیعیانش رستگاران اند.^۵

۱. مقدمه، ص ۱۹۶.

۲. مقالات الاسلامیین، ص ۱۳.

۳. فرق الشیعه، ص ۴.

۴. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۱.

۵. فضائل الشیعه و صفات الشیعه، ص ۱۲.

همچنین از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمود:

یا علی! پیروان تو حزب الله هستند و تو و یارانانت دادگستر و دادگر هستید.^۱

رسول خدا ﷺ مصداق آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۲ را علی ﷺ و شیعیانش دانسته است.^۳ بدین سان روشن می‌گردد اولین کسی که کلمه شیعه را مطرح کرد و یاران علی ﷺ را شیعه نامید، رسول گرامی اسلام ﷺ بوده است. دیگران نیز از پیامبر ﷺ آموختند که یاران علی ﷺ را شیعه بنامند؛ آن گونه که ام سلمه می‌گوید:

شیعیان علی ﷺ در روز قیامت رستگار هستند.^۴

شایان ذکر است شیعه در طول تاریخ فرهنگی و سیاسی خود پیوسته بر اصل عدالت و نفی ستم و سلطه و جهاد با جریان باطل در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی پای فشرده و جریانی پویا و آرمانی را به پیروان خود عرضه نموده است. در فرهنگ جهادی شیعه، شهادت ارزشی مقدس برای نفی ظلم است و شهید مایه بالندگی این فرهنگ.

معنای امامت

امام در لغت به معنای پیشوا، پیشرو و کسی است که گروهی پیرو اویند.^۵ در اصطلاح در بیان مفهوم امام گفته‌اند: «الامامة رئاسة عامة في امور الدين و الدنيا؛ امامت ریاست عمومی در امور دین و دنیا است.» امام کسی است که در کارهای دینی و دنیوی جانشین رسول خدا ﷺ بوده و ریاست عمومی داشته باشد.^۶ امام رضا ﷺ می‌فرماید:

امامت از منازل انبیا و [امام] وارث اوصیاست. امامت خلافت خداوند و رسول اکرم ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ و میراث حسن و حسین ﷺ است. امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین و ریشه اسلام و شاخه بلند اسلام است.^۷

۱. همان، ص ۱۵.

۲. بینة (۹۸): ۷.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷؛ المناقب، ص ۲۶۶.

۴. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۰۶.

۵. لسان العرب، ج ۱، ص ۲۱۵.

۶. النکت الاعتقادیة، ص ۲۸۰.

۷. هیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۷.

حضرت زهرا علیها السلام نیز می فرماید:

امامت ما اهل بیت موجب نظم شریعت و مصونیت از تفرقه امت می شود.^۱

بدین سان، امامت در سه معنا تجلی می یابد:

۱. حفاظت و رهبری دین؛
۲. رهبری اجتماع مسلمانان و اداره حکومت آنان؛
۳. ولایت انسان کامل که حجت خداوند بر زمین است و هیچگاه زمین خالی از آن نخواهد بود.

ولایت از ولاء و ولاء به معنای پی‌درپی یکدیگر قرار گرفتن و کنار هم بودن دو چیز است؛ به گونه‌ای که هیچ عاملی این دو را از هم جدا نکند. ساده‌ترین و نخستین تجلی ولایت، دوستی و صداقت است. وقتی دو نفر از بن جان با هم دوست هستند، می‌گویند مولای یکدیگر هستند.^۲ قرآن می‌فرماید:

مردان و زنان مؤمن اولیای یکدیگر هستند.^۳

ولایت اجتماعی نیز یعنی وجود سرنوشت مشترک در زندگی اجتماعی و جامعه، و حکومت اسلامی باید حافظ و نگهبان حقوق مسلمانان باشد. بدین سان، هیچ اجتماعی از ولایت و سرپرستی بی‌نیاز نیست و اینکه جهات اجتماعی زندگی انسان اداره کننده و سرپرست می‌خواهد، از بدیهیات فطری است.^۴

ولایت خداوند ناشی از مالکیت حقیقی و حاکمیت اوست که نتیجه آن هدایت تکوینی در موجودات و هدایت تشریحی در انسان‌هاست. در سایه ولایت خداوند، نور الهی در جان نمود می‌یابد؛ آن گونه که می‌فرماید:

خداوند ولی مؤمنان است و آنان را از تاریکی به سوی نور برد و آنان که کفر ورزیدند، یاور

۱. بلاغات النساء، ص ۳۴.

۲. ولایت، رهبری، روحانیت، ص ۱۱.

۳. توبه (۹): ۷۱.

۴. مجموعه مقالات، ص ۹۹.

ایشان طاغوت است. آنها را از عالم نور به سوی تاریکی‌های گمراهی درافکنند. اینان اهل دوزخ و در آن مخلد خواهند بود.^۱

ولایت به صورت تولی، در برابر کلمه برائت به معنای بیزاری جستن قرار دارد^۲ که حاکی از پیوند عمیق مؤمنان با خداوند است. ولایت خداوند در وجود رسول خدا ﷺ تعیین یافت^۳ که در دوران بعثت بیشتر به شکل عشق و محبت و دوستی متجلی بود، ولی در دوران هجرت که نظام اجتماعی برپا شد، با نزول آیات «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» ولایت پیامبر ﷺ به معنای سرپرست و زمامدار واجب‌الاطاعه تبدیل شد؛ آن گونه که در آیه «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است»،^۴ به نهایت خود رسید. رسول خدا ﷺ این ولایت را در غدیر خم به علی علیه السلام انتقال داد و بدین ترتیب ولایت پیامبر ﷺ به شکل امامت در علی علیه السلام تجلی یافت. بر اساس آیه ولایت نیز ولایت آن حضرت (شخص صدقه‌دهنده) در راستای ولایت رسول الله ﷺ و خداوند قرار گرفت.^۵

بدین سان، امت و امام در کنار هم به یکدیگر پیوسته‌اند و ولایت مائده‌ای روحانی است که اکمال دین و اتمام همه نعمت‌های مادی و معنوی بدان بستگی دارد.^۶ تحقیق در آیات قرآن و روایات معصومین نشان می‌دهد دین در تمام ادیان الهی - به‌ویژه ابراهیمی - واحد است، ولی تکامل شریعت از ابتدای رسالت همه پیامبران وجود داشته که به تدریج بر اساس پیشرفت‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و به آخرین درجه کمال می‌رسد، تا آنجا که شریعتی کامل‌تر از آن نباشد. بدین ترتیب پدیده خاتمیت رخ می‌دهد که ختم رسولان و بلوغ عقلانی بشر در استفاده از کامل‌ترین شریعت است. شریعت راه و عقل چراغ است. چنانچه راهی به مقصد کمال نباشد، صرف وجود عقل بی‌معناست. بنابراین انسان، هم به عقل نیاز دارد و هم به راه و راه همان شریعت قانونمند است که خداوند آن را با نظم خاصی در قالب وحی متجلی کرده است.

۱. بقره (۲): ۲۵۷.

۲. توبه (۹): ۳ - ۱؛ نساء (۴): ۱۴۴؛ مائده (۵): ۵۱.

۳. مائده (۵): ۵۶.

۴. احزاب (۳۳): ۶.

۵. مائده (۵): ۵۵.

۶. مائده (۵): ۳.

وصایت و جانشینی انبیا در قرآن

بن‌مایه فکری امامت شیعه مبتنی بر برنامه جانشینی پیامبران در قرآن می‌باشد که خداوند آن را در یکی از فرزندان بلافصل ذکور و یا برادر قرار داده است. اهل بیت پیامبران گذشته، معمولاً یاور پیامبران در برابر مخالفان آنان بودند و پس از مرگشان نیز وارث میراث مادی و معنوی آنها؛ آن‌گونه که قرآن در باره نوح و ابراهیم می‌فرماید:

والبته ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان‌شان نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم. پس آنها برخی به راه حق هدایت یافتند و بسیاری به فسق و بدکاری شتافتند.^۱

نیز می‌فرماید:

و ما اسحاق و [فرزند زاده‌اش] یعقوب را به او عطا کردیم و در خاندانش مقام نبوت و کتاب آسمانی برقرار نمودیم و در دنیا هم [به نعمت فرزندان صالح و نام نیکو و سایر نعم الهی] اجر او را دادیم و در آخرت نیز وی در صف صالحان [و هم‌رتبه مقربان] خواهد بود.^۲

قرآن کریم در این آیات پیوستگی و اتصال نسل انبیا را به یکدیگر مطرح کرده و آنان را نسبت به سایر مردم ممتاز قرار داده است. قرآن در جای دیگری می‌فرماید:

اینان همان رسولانی هستند که ما از میان همه اولاد آدم و اولاد آنان - که با نوح در کشتی نشانیدیم و اولاد ابراهیم و یعقوب و دیگر کسان که هدایت کرده و برگزیدیم - آنها را به لطف و انعام خود مخصوص گردانیدیم.^۳

نیز در این آیه:

ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را به راه راست بداشتیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم، و فرزندان‌ش داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هدایت نمودیم.^۴

۱. حدید (۵۷): ۲۶.

۲. عنکبوت (۲۹): ۲۷.

۳. مریم (۱۹): ۵۸.

۴. انعام (۶): ۸۴.

حضرت موسی از پروردگار می‌خواهد که او را از کمک برادرش هارون بهره‌مند سازد:

از اهل‌بیتم یکی را وزیر و معاون من فرما. برادرم هارون را وزیر من گردان و به او پشت من محکم کن و او را در امر رسالت با من شریک ساز.^۱

در آیاتی نیز دیگر آمده است: خداوند به داود پیامبر و خلیفه خود بر روی زمین، سلیمان را عطا کرد^۲ و سلیمان نیز وارث داود شد.^۳ همچنین زکریا از خداوند تقاضا کرد:

بارالها! من از این وارثان کنونی بی‌مناکم و زوجه من هم نازاست. تو از لطف خاص خود فرزندی صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما، که او وارث من و همه آل یعقوب باشد و تو ای خدا! او را وارثی پسندیده و صالح مقرر فرما.^۴

در جایی دیگری می‌خوانیم که حضرت زکریا از خداوند ذریه‌ای پاک سرشت تقاضا کرد و خداوند نیز درخواست او را اجابت نمود:

و فرشتگان هنگامی که زکریا در محراب عبادت به نماز ایستاده بود، به وی ندا دادند که خداوند تو را بشارت می‌دهد به یحیی؛ در حالی که او به کلمه خدا گواهی دهد و او خود پیشوا و پارسا و پیغمبری از شایستگان است.^۵

بدین‌سان از قرآن برمی‌آید که مسئله جانشینی پیامبران در خاندان آنان قرار داده شده و یکی از فرزندان یا خویشاوندان نسبی پیامبر، وارث ملک، حکم، حکمت، کتاب و امامت آنان‌اند و این جانشین باید شایستگی اخلاقی و مقام عصمت داشته و آگاه‌ترین فرد جامعه خود باشد؛ چنان‌که در باره نوح می‌فرماید:

نوح به درگاه خدا عرض کرد: بار پروردگارا! فرزند من از اهل بیت من است و وعده عذاب تو هم حتمی است که قادرترین حکم‌فرمایانی. خداوند خطاب کرد که فرزند تو هرگز با

۱. طه (۲۰): ۳۲ - ۲۹.

۲. ص (۳۸): ۳۰.

۳. نمل (۲۷): ۱۶.

۴. مریم (۱۹): ۵ و ۶.

۵. آل عمران (۳): ۳۸ و ۳۹.

تو اهلیت ندارد؛ زیرا او عملی ناصالح است. پس تو از من چیزی تقاضا مکن که از آن آگاه نیستی.^۱

در باره حضرت ابراهیم نیز می فرماید:

هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم گفت: از خاندانم چطور؟ خداوند گفت: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.^۲

در این آیه وقتی حضرت ابراهیم از خداوند امامت را برای خاندانش می خواهد، خداوند آن را عهد خود می خواند که به ستمگران نمی رسد و نیز خداوند در آیاتی از سوره بقره به بنی اسرائیل می فرماید: «به شما نعمت دادم»^۳ که این نعمت به معنای امامت است. مقایسه این آیات با آیه ۱۵۰ سوره بقره و آیه سوم و ششم سوره مائده^۴ روشن می سازد که خداوند به پیامبران پیشین می فرماید: «به شما نعمت دادم.» ولی خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «نعمت خود را بر شما تمام کردم.» و چنان که می دانیم، نعمت به ایشان با معرفی علی علیه السلام در غدیر خم به امامت، اکمال و اتمام یافت.

از تشابه مقام والای خاندان و فرزندان انبیای پیشین و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله، جایگاه ممتاز اهل بیت علیهم السلام در قرآن روشن می شود؛ زیرا بخشی از خمس و غنایم^۵ و قسمتی از فیه^۶ - مالی که مسلمانان بدون جنگ از کفار می گیرند - به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاص یافته است و خداوند آنان را از هر پلیدی پاکیزه گردانیده است:

خداوند چنین می خواهد که رجس هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند.^۷

۱. هود (۱۱): ۴۵ و ۴۶.

۲. بقره (۲): ۱۲۴.

۳. بنگرید به: بقره (۲): ۴۰، ۴۷ و ۱۲۲.

۴. آیه سوم سوره مائده پس از حادثه غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. (بنگرید به: شراهد التنزیل، ج ۱، ص ۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹).

۵. انفال (۸): ۴۱.

۶. حشر (۵۹): ۷.

۷. احزاب (۳۳): ۳۳.

همچنین به مسلمانان دستور داده به جای مزد رسالت پیامبر ﷺ خاندان او را دوست داشته باشند.^۱ از همین روی، امامت و جانشینی خاندان رسول الله ﷺ شالوده اعتقادی شیعیان قرار گرفته است.

نظام امامت از دیدگاه شیعه

دانشمندان کلام شیعه مذهب معتقدند در طول ۲۳ سال دوران بعثت و هجرت، پیامبر اسلام ﷺ فرصت کافی برای بیان تمام احکام اسلام را نداشت. از این رو، وجود کارشناسی آگاه و به دور از اشتباه و خطا ضروری است تا اسلام را به مردم بشناساند. به همین روی، پیامبر اکرم ﷺ تمام حقایق اسلام را برای علی علیه السلام بیان فرمود و درباره وی چنین گفت:

أنا مدينة العلم و علیّ بابها.^۲

علی علیه السلام نیز در باره دانش خود فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی؛^۳ از من بپرسید، پیش از آنکه مرا نیابید.

همچنین گفت:

يُنَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ و لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛^۴ دانش از سرچشمه فیض من سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده‌ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد.

بدین سان بنابر عقیده شیعه، علم امام ریشه اکتسابی ندارد و لدنی و افاضه‌ای است و فراتر از آموخته‌های مکتب می باشد و نسبت به معاصران خود اعلمیت دارد و برخوردار از همه فضایل انسانی است. بنابراین امام آگاه‌ترین مردم، حافظ و نگهبان شریعت، کانون شناسایی اسلام و هادی و أسوه زیستن امت است.

۱. شوری (۴۲): ۲۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۹.

۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۳، ص ۴۶.

امامت منصوبی

یکی دیگر از آموزه‌های شیعیان در باره امامت، معصوم بودن امام است، از این رو امام باید از جانب خداوند تعیین شده باشد؛^۱ چراکه امام معصوم را کسی جز پیغمبر نمی‌تواند بشناسد؛ چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الامرُ إلى الله يضعه حيث يشاء؛^۲ این کار به دست خداست؛ هر که را بخواهد، جانشین خواهد کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با فرمان‌ها و روایات متعدد که از ایشان نقل شده، جانشینان و حاملان میراث خود را به مردم معرفی کرده است. چنین امامی قدرت انحصاری خود را با دعاوی سیاسی به دست نمی‌آورد، بلکه انتخاب او از طریق نص رسول الله صلی الله علیه و آله است و پس از وی نیز هر امامی می‌بایست پیش از رحلت، جانشین خود را معرفی و منصوب کند. در حدیث لوح^۳ و حدیث جابر^۴ نام امامان آمده است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

انّ خلفائی و اوصیائی و حُجج الله علی الخلق بعدی الاثنا عشر أولهم علی و آخرهم ولدی المهدي.^۵

نیز فرمود:

جانشینان من دوازده نفرند که همگی آنان از قریش هستند.^۶

نکته قابل توجه این است که هیچ یک از سلسله خلفای اموی و عباسی جز امامان شیعه، دوازده نفر نبودند.

شایان توجه است نظریه انتصاب به شکل نص در میان فرقه‌های گوناگون همچون

۱. کشف المراد، ص ۲۲۹.

۲. السیرة النبویة، القسم الاول، ص ۴۲۴.

۳. اصول کافی، ج ۳، ص ۵۶۴.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۶.

۵. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۰۸.

۶. همان، ص ۱۰۴؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۷.

کیسانیه وجود داشته و رسول خدا ﷺ و امامان نخستین نیز بر حقوق الهی اهل بیت تأکید داشته‌اند، اما امام باقر علیه السلام نظریه نص را به شکل پیوسته و منسجم‌تری مطرح کرد.

امامت در قرآن

شیعیان درباره امامت به چندین آیه از قرآن استناد می‌کنند:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^۱؛ به حقیقت، خداوند آدم و نوح و خانواده ابراهیم و عمران را بر جهانیان برگزید. آنان فرزندانانی هستند برخی از نسل برخی دیگر و خداوند شنوا و داناست.

در این آیه، خداوند به وراثت مقام الهی پیامبران در خاندان آنان اشاره دارد و پیوستگی نسلی انبیا را روشن می‌سازد. همچنین در آیه‌ای دیگر از خصلت موروثی امامت سخن رفته است: «آنان که پیوند خونی با یکدیگر دارند، در کتاب خدا برخی بر برخی دیگر مقدّم شده‌اند».^۲

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ^۳؛ جز این نیست که ولی شما، خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز برپا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می‌دهند.

دانشمندان شیعه و برخی علمای اهل سنت^۴ شأن نزول این آیه را درباره علی علیه السلام می‌دانند. گفتنی است در این آیه، همان ولایتی که خدا و رسولش نسبت به مردم دارند، همان ولایت را شخص صدقه دهنده در حال رکوع دارد و چون ولایت، منحصر به خدا و رسولش و شخص صدقه دهنده شده و لفظ انما نشانه حصر است، ولایت در این آیه به معنای اولی به تصرف می‌باشد. این آیه به سبب تکریم، خطاب جمع دارد، اما تنها به امام علی علیه السلام اطلاق

۱. آل عمران (۳): ۳۳ و ۳۴.

۲. انفال (۸): ۷۵.

۳. مائده (۵): ۵۵.

۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۱؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۱؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۸۸۳.

می‌گردد. خداوند نیز گاه خود را به صورت جمع آورده است؛ ضمن آنکه واژه «ولی» نیز در این آیه به صورت شخص واحد آمده، نه به شکل جمع (اولیاء).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛^۱ ای اهل ایمان! فرمان خدا و رسول و صاحبان امر [از طرف خدا و رسول] را اطاعت کنید.

به عقیده شیعیان، اولی الامر در این آیه امامان اند که خداوند به اطاعت از آنان فرمان داده است.

جانشینی امام علی علیه السلام از دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

شیعیان چندین روایت متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله را دلالت بر ولایت علی علیه السلام پس از ایشان می‌دانند. برخی از این روایات عبارت است از: حدیث یوم‌الانذار،^۲ حدیث متواتر غدیرخم،^۳ روایت بُرَیْدَةَ بنِ حُصَیْب،^۴ حدیث متواتر ثقلین،^۵ حدیث سفینه نوح.^۶

شیعیان در باره اهل بیت می‌گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و همسر و دو فرزندش حسنین علیهما السلام را خاندان خود و مصداق آیه تطهیر^۷ و آیه مودت^۸ معرفی کرده است.^۹ به همین رو

۱. نساء (۴): ۵۹.

۲. «ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم من بعدی فاسمعوا له و اطیعوا: هرآینه علی علیه السلام برادر، وصی و خلیفه من در میان شماست. سخنان او را بشنوید و اطاعت کنید.» (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۱).

۳. «من کنت مولا، فهذا علی مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: هرکه را من سرور او هستم، علی نیز مولای اوست. خدایا! دوست بدار دوستدار او را و دشمنی کن با هرکه با او دشمنی کند.» (العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۷؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۸۵۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۲).

۴. «یا بُرَیْدَةُ لا تقع فی علی منی و انا منه و هو ولیکم بعدی: ای بُرَیْدَةُ! درباره علی علیه السلام شکایت نکنید که علی از من است و من از او هستم و او ولی شما بعد از من است.» (تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۴۰۱).

۵. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ، كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا، فَاتَّهَمْنَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ...» (مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۸ و ۱۰۹؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۸۹۵).

۶. «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِ نُوحٍ مَن رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَن تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ: مثل اهل بیت من در میان امتم همانند کشتی نوح است؛ هرکه به آن درآید، نجات یابد و هرکس از آن کشتی دوری کند، غرق گردد.» (تاریخ الخلفاء، ص ۵۷۳؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۱۲).

۷. احزاب (۳۳): ۳۳.

۸. شوری (۴۲): ۲۳.

۹. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۳۱.

امامان و یاران نخستین آنان همچون سلمان، ابوذر، مقداد و عمار تأکید داشتند که خلافت از آن خاندان رسول الله ﷺ است. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

ای گروه مهاجران! حکومت محمد ﷺ را از خاندانش به کنج خانه‌های خود نبرید. به خدا
ای مهاجران! ما به خلافت سزاوارتریم؛ زیرا ما اهل بیت هستیم و ما به آن شایسته‌تر از
شما هستیم.^۱

در جایی دیگر می‌فرماید:

نحن آل الرسول و أحق بالامر.^۲

در بیان دیگری آن حضرت می‌فرماید:

به درستی که پیشوایان از قریش هستند که در نسل هاشم قرار داده شده است و امامت بر
غیر ایشان سزاوار نیست و خلفای غیر آنان شایستگی ندارند.^۳

همچنین خطاب به گروهی از قریش فرمود:

من اگر حق خود را می‌خواهم، خدا و رسول مرا به این مقام برگزیده‌اند. شما مرا از آن
محروم می‌کنید و بین من و خلافت فاصله می‌اندازید. بارخدا یا! مرا بر قریش یاری کن؛ زیرا
آنان رحم مرا قطع کردند و حقم را پایمال کردند و مقام بزرگ مرا تحقیر کردند و در نزاع و
جنگ با من متحد شدند. آنها مقامی را که شایسته من بود، از من گرفتند.^۴

امام حسن مجتبی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

ما به راستی از کسانی که در ربودن حق ما بر ما یورش بردند، در شگفتیم؛ زیرا خلافت
رسول الله ﷺ را که حق مسلم ماست، از چنگ ما ربودند.^۵

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۲.

۲. وقعة صفین، ص ۲۰۱.

۳. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۴۴، ص ۴۳۷.

۴. الفارات، ص ۲۰۴.

۵. مقاتل الطالبین، ص ۶۵.

امام حسین علیه السلام نیز در نامه‌ای به بزرگان بصره می‌نویسد:

ما خاندان رسالت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و وارثان وی بودیم و از همه مردم نسبت به جایگاه وی شایسته‌تریم.^۱

بدین‌سان، نظریه امامت الهی شیعه در شکل امامت و جانشینی پیامبر، از علی علیه السلام به دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام از نسل فاطمه زهرا علیها السلام و سپس به دیگر امامان از نسل حسین علیه السلام انتقال می‌یابد. تفاوت میان امامت و خلافت در این است که در امامت اصرار بر محوریت عصمت و عدالت امام است. از منظر شیعه، امام حاکم بر جریان امور و تابع ولای محبت است. با اصل تولی (محبت) که بزرگ‌ترین امتیاز شیعه است، امام عبد صالح و مطیع فرمان‌های خداوند است و او را دوست دارد و به او عشق می‌ورزد و از همین رو به دور از وساوس شیطانی گام برمی‌دارد، بنابراین امام، انسان کامل و نماینده حکومت خدا بر مردم است و به همین سبب امت او را دوست می‌دارد و با الگو قرار دادنش، در نفی ظلم و پلیدی می‌کوشد و به سوی عدالت و اخلاق کریمانه حرکت می‌کند. اما در نظام خلافت، اصل عدالت و عصمت محور نیست و اهل حل و عقد - و کسانی که در کار گره‌گشایی امور مسلمانان وارد می‌شوند - فردی را که سزاوار مقام خلافت است، انتخاب می‌کنند و چون عدالت را مبنا قرار نمی‌دهند، زمینه شکل‌گیری طبقه‌ای خاص فراهم می‌گردد که پای‌بند اصول شریعت نیست. از نظر تاریخی، تأسیس خلافت اموی و عباسی نتیجه همین نگرش است که دور شدن خلفا از اصول شریعت و رفاه‌زدگی، ستمگری، نژادپرستی، تبعیض و فساد اجتماعی نتیجه آن بود.

چرا نام امامان در قرآن نیامده است؟

در قرآن مجید، شاید برای جلوگیری از تحریف آن، نام هیچ‌یک از صحابه مگر زید بن حارثه نیامده است که آن هم در ارتباط با ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. اما اصل امامت در قرآن مطرح شده و مصادیق آن را نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین نموده است؛ آن گونه که ابوبصیر از شاگردان امام صادق علیه السلام گوید: از امام پرسیدم: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

می‌گویند چرا نام آنان در قرآن برده نشده است. فرمود: در قرآن دستور نماز نازل شده، ولی در آن نگفته سه رکعت یا چهار رکعت، تا اینکه رسول خدا ﷺ برای مردم بیان کردند. در قرآن دستور حج نازل شده، ولی به مردم نفرموده هفت دور طواف کنید، تا اینکه رسول الله ﷺ آن را شرح داد. این آیه در باره امامت علی و حسن و حسین ﷺ نازل شده و رسول خدا ﷺ در باره علی ﷺ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»^۲

موضع امام علی ﷺ در خلافت ابوبکر

امام علی ﷺ پس از حادثه سقیفه، از مبارزه سیاسی برای کسب قدرت دنیوی خودداری کرد و خلافت ظاهری خود را فدای اسلام و حفظ و بقای امت اسلامی نمود و در فضایی آرام و به دور از هرگونه دو دستگی، به تربیت هواداران راستین پرداخت. امام ﷺ که حامل نور نبوت بود، به دلیل وحدت و همبستگی جامعه اسلامی و جلوگیری از نابودی اسلام سکوت اختیار کرد و در عمل ثابت نمود که بزرگترین منادی وحدت اسلامی است، اما با این همه، از ادعای اولویت خویش برای خلافت خودداری نکرد.^۳

دوران خلافت دو سال و چهار ماهه ابوبکر را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

۱. دوره آشوب‌های داخلی؛

۲. دوره فتوحات خارجی در مرزهای امپراتوری روم شرقی و دولت ساسانی.

نیمی از ایام خلافت ابوبکر به پیکار با پیامبرنمایان و مرتدان گذشت. با سرکوبی پیامبران دروغین - که عموماً کاهنان قبایل عرب بودند - و بازگشتگان از دین، قوای اسلام به سوی مرزهای دولت ساسانی نزدیک شد و بدین رو آرامشی نسبی برای ایجاد وحدت و هویت تاریخی عرب فراهم گردید. پس از آن بود که خلیفه برای کاهش مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود، فتوحات خارجی را در مناطق شرقی و شمالی شبه جزیره عربی آغاز کرد. امام علی ﷺ در هیچ یک از حوادث جنگ‌های داخلی و فتوحات خارجی در دوره خلفا

۱. نساء (۴): ۵۹.

۲. اصول کالی، ج ۲، ص ۳۸۹.

۳. عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۵۲.

شرکت نکرد. وی در این جنگ‌ها موضعی بی‌طرفانه گرفت و به دلیل مسئولیتی که نسبت به حفظ اسلام و مسلمانان داشت، به گونه‌ای غیر مستقیم خلفا را در این پیکارها راهنمایی می‌کرد و در مجالس مشورتی آنان شرکت می‌کرد و صادقانه رأی و نظر مشاورانه خود را به خلفا اعلام می‌کرد؛ آن گونه که وقتی ابوبکر برای فرستادن سپاه به شام با صحابه مشورت کرد، آن حضرت فرمود: «اگر خلیفه خود حرکت کند و یا لشکری را از جانب خود بفرستد، در هر حال فتح و ظفر روی می‌نماید؛ زیرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله بارها شنیدم که دین اسلام بر جمله ادیان غالب خواهد شد. پس ای خلیفه! بشتاب و فرصت را دریاب و در این کار ثابت قدم باش.» ابوبکر گفت:

ای مسلمانان! این مرد وارث علم پیغمبر است. هر که در صدق او شک کند، منافق است. سخن او مرا در جهاد با روم تحریض کرد و دل من بسیار شاد شد.^۱

شایان ذکر است حضور آن حضرت در فتوحات، خواسته قلبی خلفا نبود؛ زیرا آنان از فرماندهی آن حضرت بر سپاه و نفوذ او احساس خطر می‌کردند. به همین رو، هنگامی که اوضاع منطقه قبیله کِنْدَه در حضر موت به شدت ناآرام شد و مأموران خلیفه را بیرون کردند و خواهان امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام شدند، ابوبکر تصمیم گرفت علی علیه السلام را به سرزمین کِنْدَه اعزام کند، ولی عمر او را از این کار بازداشت.^۲ البته این نیز ناگفته نماند که خلفا در برابر تقاضای برخی از صحابه که از علی علیه السلام در امور سیاسی و نظامی استفاده شود، پیشنهادهایی را - بدون خواسته قلبی خود - به آن حضرت می‌دادند که از سوی علی علیه السلام پذیرفته نمی‌شد؛ زیرا پذیرش آن موجب مشروعیت خلفا می‌شد و حضور وی در مدینه برای «حراست از اسلام و بیان شریعت و حل مشکلات و بیان معضلات و ملازمت روضه نبوی بر وی واجب بود تا خللی به شریعت راه نیابد.»^۳ به همین روی علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، قسم یاد کرد:

ردا بر دوشم نیندازم و از خانه خارج نشوم تا قرآن را جمع‌آوری کنم.^۴

۱. الفتح، ج ۱، ص ۹۷.

۲. کتاب الزّدة، ص ۱۷۶ و ۱۹۷؛ الفتح، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۹.

۳. کتاب النقص، ص ۳۱۰.

۴. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۲؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۷۰.

افزون بر این، علی علیه السلام در نشست‌های خصوصی خود با صحابه، برای آنان تفسیر قرآن می‌گفت و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان می‌کرد و بنیان‌های معرفتی آنان را تقویت می‌نمود. وی در زندگی خانوادگی خود نیز به تربیت فرزندان و اداره خانواده خود می‌پرداخت و از راه فعالیت‌های کشاورزی در زمین‌های خود در مدینه و ینبع امرار معاش می‌کرد.^۱ بی‌گمان آن حضرت در دوران خلفا با حضوری اثربخش در جامعه، هدایت معنوی و فکری مسلمانان را برعهده داشت؛ به گونه‌ای که پایه‌گذاری بسیاری از علوم اسلامی همچون فقه و حدیث و تفسیر و نحو و... از آن حضرت است. به هر روی، شرکت فعال امام علی علیه السلام در امور جامعه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و عدم دخالت و بی‌علاقگی وی در عصر خلفا خود بیانگر از بسی چیزهاست.^۲

امام علی علیه السلام در روزگار خلافت عمر

خلیفه اول در ۲۲ جمادی‌الثانی سال سیزده هجری از دنیا رحلت کرد و بنا بر وصیت وی، عمر بن خطاب به خلافت رسید.^۳ در این دوره، فتوحات اسلامی در داخل متصرفات دولت روم و ساسانی به شدت گسترش یافت، و از همین‌رو آینده دولت اسلامی و مسلمانان به این فتوحات بستگی داشت. در این میان، علی علیه السلام که حافظ میراث نبوی بود و طی سال‌های بسیار برای اعتلای اسلام و گسترش آن کوشش و فداکاری بسیار نموده بود، نمی‌توانست نسبت به سرنوشت دولت اسلامی و جان و مال مسلمانان بی‌توجه باشد. در واقع گسترش فتوحات، نقش راهنمایی و هدایت شهسوار اسلام را بیشتر نمودار کرد. از این روی، هرگاه خلیفه دوم نظر مشورتی وی را جویا می‌شد، آن حضرت با دلسوزی تمام، دیدگاه خود را برای موفقیت و پیروزی مسلمانان بیان می‌کرد. برای مثال، هنگامی که ابو عبیده بن جراح در یرموک در برابر سپاه بزرگ روم شرقی قرار گرفت، از مدینه تقاضای کمک کرد. خلیفه دوم با علی علیه السلام در این باره مشورت کرد، آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله این واقعه را برای او بیان کرده و آن را میدان هلاکت کسانی قرار داده که به خدا کفر ورزیده‌اند.» آن‌گاه به خلیفه گفت:

نامه‌ای به ابو عبیده بنویس تا مقاومت کند که یاری خداوند بهتر از یاری و کمک ماست و پیروزی نصیب مسلمانان خواهد شد.^۴

۱. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. نخستین اندیشه‌های شیعی، ص ۳۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۱.

۴. نوح الشام، ج ۱، ص ۱۷۸.

همچنین عمر در باره فتح بیت المقدس با علی علیه السلام مشورت کرد. آن حضرت فرمود:

به ابو عبیده بنویس که آن را محاصره کند که این بهترین کار خواهد بود و پس از فتح بیت المقدس به سوی قیساریه برود.^۱

عمر در پاسخ ابو عبیده نوشت: «پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرده که به سوی بیت المقدس بروی تا خداوند آن را به دست تو فتح کند.» ابو عبیده نیز شهر را محاصره کرد، ولی بزرگان شهر جز با حضور خلیفه مسلمانان، حاضر به بستن قرارداد صلح نشدند. ابو عبیده موضوع را به خلیفه نوشت. عمر در این باره با صحابه مشورت کرد. علی علیه السلام برخلاف نظر دیگران به وی گفت: «آنان از تو تقاضایی کرده اند که برای مسلمانان پیروزی به دنبال خواهد داشت. اکنون سپاهیان اسلام به خاطر سرما و طولانی شدن محاصره شهر در تنگنا قرار دارند. اگر تو به نزد آنان بروی، خداوند این شهر را به وسیله تو فتح خواهد کرد و پاداشی بزرگ نصیب تو خواهد شد و برای مسلمانان نیز امنیت و سلامتی و پیروزی خواهد بود.» عمر از مشورت با علی علیه السلام خوشحال شد و به صحابه گفت:

من جز به مشورت علی علیه السلام عمل نخواهم کرد و او را ستوده و پیشانی اش را مبارک می بینم.^۲

نقش مشورتی علی علیه السلام در فتح ایران

علی علیه السلام نظر مشورتی خود را در باره فتح ایران - همچون شام - با خلوص تمام در اختیار خلیفه قرار می داد. برای مثال، هنگامی که یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی از اصفهان مردانشاه ذوالحاجب را با شصت هزار نفر برای مقابله با تهاجم اعراب به نهبوند فرستاد، عمار والی کوفه، خلیفه را از حرکت آنان آگاه کرد. خلیفه نیز با صحابه مشورت کرد. برخی از آنان معتقد بودند خلیفه باید از شام و یمن و بصره سپاهیان را فراخواند و خود نیز با مردم مدینه حرکت کند، ولی علی علیه السلام برخلاف آنان فرمود: «اگر خلیفه همه سپاهیان را از این مناطق فراخواند، دشمنان اسلام از فرصت استفاده کرده، به آن سرزمین ها حمله خواهند کرد و اگر خلیفه خود در جنگ با ایرانیان حضور یابد، آنان در پیکار سخت تر خواهند جنگید.» علی علیه السلام پیشنهاد کرد خلیفه خود

۱. همان، ص ۲۲۹.

۲. همان، ص ۲۳۶: الفتح، ج ۱، ص ۲۹۲.

در مدینه بماند و به مردم شام بنویسد دو سوم آنان در شام بمانند و یک سوم حرکت کنند.^۱ سپس به خلیفه گفت: «به مردم بصره و کوفه نیز بنویس دو سوم آنان در شهرهای خود بمانند و یک سوم به سوی دشمن حرکت کنند.» عمر به پیشنهاد علی رضی الله عنه نعمان بن مقرن مُزنی را فرمانده سپاهیان اسلام قرار داد.^۲ از دیگر مشاوره‌های علی رضی الله عنه به خلیفه دوم تشویق وی به فتح خراسان بزرگ بود.^۳

بدین سان، علی رضی الله عنه همواره با بزرگواری برای حراست از کیان دین و جامعه اسلامی و ماهیت جهان شمول اسلام - که رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ خندق پیشگویی کرده بود - در فتوحات، راهنما و هدایتگر بود و هرکجا مسلمانان برای پیشبرد اسلام گرفتار مانعی می‌شدند، علی رضی الله عنه در نهایت خلوص آنان را هدایت می‌کرد و بزرگ‌ترین پیروزی‌ها نیز نصیب مسلمانان می‌گردید. البته ناگفته نماند یاران و شیعیان آن حضرت با فداکاری و از جان گذشتگی با هماهنگی علی رضی الله عنه در فتوحات شرکت می‌کردند. مثلاً سلمان فارسی در فتح عراق، راهنما و مبلغ بود و به راهنمایی وی شهر مداین، پایتخت دولت ساسانی با پیمان صلح به تصرف مسلمانان درآمد و مرزبانان شهر نزد سلمان آمدند و اسلام آوردند و همراه آنان هزاران نفر از مردم تیسفون نیز مسلمان شدند.^۴ حذیفه بن یمان اردبیل، عبدالله بن بُذیل خُزاعی اصفهان و براء بن عازب ابهر و قزوین را به صلح گشودند و به راهنمایی براء مردم قزوین یکسره اسلام آوردند.^۵ افزون بر این افراد، شیعیان دیگری همچون مالک اشتر نخعی، هاشم بن عُتبه بن ابی وقاص، عبادة بن صامت انصاری، عدی بن حاتم طایی، فضل بن عباس، حُجر بن عدی کندی و عَمّار بن یاسر نیز در فتوحات شرکت داشتند.^۶

پاره‌ای از شیعیان نیز همچون عَمّار بن یاسر و سلمان فارسی سمت فرمانداری کوفه و مداین را پذیرفتند و برخی نیز مانند حذیفه بن یمان و عثمان بن حنیف انصاری مأمور خراج عراق، عبدالله بن مسعود خزانه‌دار کوفه و عُمران بن حُصین خُزاعی مأمور تعلیم قرآن و فقه به

۱. اخبار الطوال، ص ۱۶۸.

۲. الفتح، ج ۱، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۷۷.

۴. فتوح الشام، ج ۲، ص ۲۰۴.

۵. فتوح البلدان، ص ۳۲۱ - ۳۱۱؛ تاریخ ابن خیاط، ص ۱۱۷.

۶. نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۵۴.

مردم بصره گردیدند.^۱ نیک روشن است که حضور شیعیان در امور نظامی، سیاسی و اقتصادی دستگاه خلافت، بدون اجازه علی علیه السلام نبوده است و بی شک اینان در ترویج و تثبیت معرفت اسلامی و هواداری اهل بیت علیهم السلام مؤثر بودند.

نقش امام علی علیه السلام در امور دیوانی و قضایی

گسترده‌گی سرزمین‌های خلافت اسلامی و مشکلات بسیار اداری آن، خلیفه را ناگزیر می‌ساخت تا برای حل آنها با صحابه مشورت نماید. عمر با صحابه مشورت‌های موردی انجام می‌داد و بیش از همه از دانش و آگاهی علی علیه السلام در باره فتوح و امور قضایی و اداری سود می‌جست. برخی از پیشنهادهای علی علیه السلام به خلیفه عبارت است از:

۱. تعیین خراج برای زمین‌های بین‌النهرین: خلیفه دوم در باره تقسیم زمین‌های سواد^۲ یا باقی ماندن آنها در دست صاحبان و کشاورزان قبلی و یا گرفتن خراج از آنها، با علی علیه السلام مشورت کرد. آن حضرت پیشنهاد کرد خلیفه از واگذاری این زمین‌ها به فاتحان خودداری کند و از صاحبانش برای زمین، خراج و برای جان آنان جزیه بگیرد. خلیفه نیز نظر علی علیه السلام را پذیرفت و دو نفر از شیعیان وی خذیفه بن یمان و عثمان بن حنیف را مأمور مساحی و اخذ خراج سواد کرد.^۳

۲. تأسیس دیوان: عمر هنگامی که در محرم سال بیست هجری در صدد تأسیس دیوان برآمد، با علی علیه السلام مشورت کرد. آن حضرت به وی گفت: «هر سال هر آنچه از اموال به نزد تو می‌رسد، میان مردم تقسیم کن و چیزی را از آنان دریغ مدار.» عمر دستور تأسیس دیوان را صادر کرد، ولی برخلاف رویه ابوبکر و توصیه امام علی علیه السلام، برتری قائل شد.^۴

۳. تعیین مبدأ تاریخ اسلام: رسول الله صلی الله علیه و آله با ورود به مدینه دستور به برقراری تاریخ داد.^۵ آنان گاه در عهدنامه‌ها تاریخ هجری را به کار می‌بردند،^۶ ولی کاربرد تاریخ هجری عمومیت نیافت تا اینکه در سال هفده هجری، عمر در این باره با صحابه مشورت کرد. علی بن ابی طالب علیه السلام

۱. فتوح البلدان، ص ۳۷۰.

۲. سرزمین عراق را به دلیل پوشش سبز آن با درختان خرما سواد گفته‌اند. (بنگرید به: البلدان، ص ۴۳).

۳. فتوح البلدان، ص ۲۶۹؛ الاحکام السلطانیة، ص ۱۶۶.

۴. همان، ص ۲۳۸؛ الاحکام السلطانیة، ص ۲۰۰.

۵. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۰.

۶. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۵۲.

فرمود: «هجرت رسول الله ﷺ را که از دیار شرک برون شد، مبدأ تاریخ قرار ده.» عمر نیز پیشنهاد آن حضرت را پذیرفت و تاریخ را از محرم گرفتند که دو ماه و دوازده روز زودتر از ورود رسول الله ﷺ به مدینه بود؛ زیرا می‌خواستند مبدأ تاریخ از آغاز سال باشد.^۱

امام علی علیه السلام در روزگار خلافت عثمان

عثمان از مسلمانان دوران دعوت مخفیانه بود. وی به خاندان خود دلبستگی بسیار داشت و آل امیه به عثمان چنان دلبسته بودند که ابوسفیان در آغاز حکمرانی وی به آنان گفت:

ای بنی‌امیه! خلافت را مانند گوی دست به دست گردانید. من پیوسته امید داشتم خلافت به شما برسد و میان فرزندان شما موروثی گردد.^۲

عثمان در عمل به سفارش وی، عموی خود حکم بن ابی‌العاص و پسرش مروان بن حکم، تبعیدی رسول الله ﷺ به طائف را به مدینه فراخواند^۳ و دختر خود را به تزویج مروان درآورد^۴ و دست او را در تمام امور خلافت باز گذارد.

در شش سال نخست خلافت عثمان، مردم بر کارهایش خرده نگرفتند و قریش وی را بیشتر از عمر دوست می‌داشتند؛ زیرا عثمان با آنان مدارا و به احوالشان رسیدگی می‌کرد، ولی در دوره دوم خلافتش دیگر به کارهای مردم رسیدگی نمی‌کرد و نزدیکان و خانواده خود را بر کارها گمارد.^۵

عثمان به تحریک مروان به آرامی استناداران عمر را عزل کرد و استان‌های مهم و استراتژیک را یکی پس از دیگری به خاندان خود واگذار نمود.

اشغال مصادر سیاسی خلافت اسلامی به وسیله آزاد شدگان، عشرت‌طلبی و لذت‌جویی اشراف اموی، رفتار ناشایست کارگزاران عثمان، غارت اموال عمومی، تبعیض و بی‌عدالتی، گرانی و رکود اقتصادی و ظهور یک طبقه زراندوز و برده‌دار و نیز روی‌گردانی از قرآن و سنت

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۲؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۶۶.

۲. الاغانی، ج ۶، ص ۳۵۶.

۳. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۱۴.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۵. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۱۲.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره خلفای پیشین، سبب شد عده‌ای از صحابه به عثمان اعتراض کنند. ابوذر غفاری از رفتار عثمان سخت برآشفته و به شدت اعتراض کرد، ولی خلیفه او را به دمشق تبعید نمود. معاویه نیز نتوانست صدای عدالتخواهی ابوذر را تحمل کند، از این رو او را عثمان به مدینه باز آورد و چون فریاد اعتراض ابوذر خاموش نشد، به ربنده تبعیدش کرد.^۱ سرانجام این صحابی بزرگ در سال ۳۲ هجری به تنهایی در ربنده از دنیا رفت.^۲

صحابی دیگر عبدالله بن مسعود بود که سرپرستی بیت‌المال کوفه را رها کرد؛ چراکه ولید حاضر به پرداخت بدهکاری خود به خزانه نبود. عثمان وی را به مدینه احضار کرد و دستور داد غلامانش او را از مسجد اخراج کنند و مورد ضرب و شتم قرار دهند. ابن مسعود بی‌هوش شد و او را به خانه بردند. هنگامی که عثمان به عیادت او رفت، به وی گفت: «اکنون برای قصاص آمده‌ام.» ابن مسعود گفت: «من کسی نیستم که در قصاص را بر خلفا بگشایم.» عثمان گفت: «این مقرری توست.» عبدالله گفت: «وقتی به آن نیاز داشتم، از من دریغ داشتی و اکنون که نیازی به آن ندارم، به من می‌بخشی؟! من به آن نیازی ندارم.» عثمان از نزد وی بازگشت، در حالی که عبدالله بن مسعود از وی خشمگین بود، تا اینکه بر اثر بیماری از دنیا رفت.^۳

از دیگر معترضان به عثمان، عَمَّار بود. وی و شماری از صحابه در اعتراض به سیاست مالی و بذل و بخشش‌های عثمان، نامه‌ای به وی نگاشتند. عثمان از متن نامه به شدت خشمگین شد، از این رو به دستور وی عَمَّار را چنان مضروب کردند که بی‌هوش گردید. در پی آن، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم نیز از این واقعه برآشفته‌اند.^۴ بدین‌سان با نفوذ آل امیه در دستگاه خلافت عثمان، وی با یاران علی علیه السلام با خشونت رفتار کرد و آنان را مورد ضرب و شتم قرار داد و عده‌ای از آنان را نیز تبعید کرد، ولی با این حال روند گرایش به علی علیه السلام و تشیع در دوره عثمان رو به گسترش نهاد؛ به گونه‌ای که در کوفه آشکارا از آن حضرت هواخواهی می‌کردند و نخستین جنبش شیعه به رهبری مالک‌اشتر و کمیل بن زیاد نَخعی در این شهر شکل گرفت.^۵

۱. تاریخ‌المدینه المنوره، ج ۳، ص ۱۰۳۴.

۲. المعارف، ص ۲۵۳.

۳. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۲۵: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۴. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۳۸.

۵. همان، ص ۵۲۱.

تلاش امام علی علیه السلام برای جلوگیری از انحراف خلافت علی علیه السلام که خواهان حاکمیت ارزش های اسلامی بود، برای اجرای حدود آن ناچار خود اقدام کرد؛ تا جایی که وقتی عثمان از اجرای حد شرابخوار بر ولید بن عقبه طفره رفت، علی علیه السلام خود تازیانه به دست گرفت و ولید را شلاق زد.^۱ همچنین هنگامی که عثمان قصاص عبیدالله بن عمر قاتل هرمزان (ایرانی مسلمان شده) را تعطیل کرد، به شدت به وی اعتراض نمود و آن را ستمکاری و پامال کردن خون و تباه کردن حق خدایی دانست.^۲ علی علیه السلام نسبت به دخالت آل امیه در امور دولت اسلامی و دستیابی آنان به استانداری، به عثمان سخت اعتراض کرد:

مگر عمر به تو وصیت نکرد که آل ابی مُعَیْط و بنی امیه را بر مردم مسلط نکنی؟!^۳

علی علیه السلام بار دیگر به ملاقات عثمان رفت و به وی گفت:

بدان! برترین بندگان نزد خدا، پیشوای عادل و درستکاری است که هدایت شده و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را برپا دارد و بدعت و باطل و نادرست را بمیراند و بدترین مردم نزد خدا، پیشوای ستمکاری است که گمراه باشد و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «در روز قیامت پیشوای ستمکار را می آورند که با او عذرخواهی و یاری کننده ای نیست و در آتش دوزخ انداخته می شود و در آن مثل آسیا می گردد».^۴

علی علیه السلام بارها عثمان را نصیحت کرد و از او خواهان عدالت و اجرای اسلام و حدود آن شد. آن حضرت عامل مشکلات عثمان را مروان می دانست؛ چرا که وی جز آشوب و فتنه انگیزی و تحریک مردم علیه عثمان هدف دیگری نداشت. به همین رو، علی علیه السلام به نزد عثمان رفت و گفت:

مروان تو را از راه دین و مسیر عقل - بسان شتری رام که صاحبش هر جا که می خواهد او را می کشد - منحرف می کند. به خدا قسم که مروان، نه در دین صاحب رأی است و نه در باره خودش! به خدا قسم می بینم که تو را به زیر می آورد و نه آنکه بالا ببرد!^۵

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲. انقلاب بزرگ علی علیه السلام و دو فرزند بزرگوارش، ص ۹.

۳. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۱۷ و ۵۲۲.

۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۶۳، ص ۵۲۶.

۵. الکامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۸۱.

کوشش‌های^۱ علی علیه السلام برای جلوگیری از شورش بر ضد خلافت و شخص عثمان و ایجاد آرامش در مدینه به جایی نرسید و مروان و بنی‌امیه تلاش‌های آن حضرت را بی‌اثر ساختند. به تدریج مخالفت با عثمان چندان گسترش یافت که مردم در مسجد به عثمان ریگ زدند و او بی‌هوش شد و از منبر افتاد و او را با همان حال به خانه‌اش بردند.^۲ گروه‌های ناراضی در دسته‌های گوناگون از مصر و کوفه و بصره به همراهی برخی از صحابه در مدینه جمع شدند و عثمان را محاصره کردند. به هنگام محاصره، طلحه آنان را تحریک کرد تا آب را بر روی عثمان ببندند. علی علیه السلام به ناگزیر سه مشک آب برای وی فرستاد، اما با اعتراض طلحه مواجه شد.^۳ در این میان، مروان از روی بام به محاصره‌کنندگان توهین کرد. ناگهان خبر رسید که معاویه سپاهی چهار هزار نفری را به فرماندهی یزید بن‌أسید برای کمک به عثمان فرستاده است.^۴ محاصره‌کنندگان نیز در خانه عثمان را آتش زدند. امام علی علیه السلام با سماحت و بزرگواری، برای جلوگیری از قتل عثمان کوشش بسیاری کرد؛ تا آنجا که فرزندان او را بر در خانه عثمان قرار داد تا مانع ورود ناراضیان به خانه عثمان شوند. معاویه نیز عمداً سپاه خود را به یاری عثمان نفرستاد. سرانجام پس از ۴۹ روز محاصره، شماری از ناراضیان از خانه‌های انصار به داخل خانه عثمان رفتند و عصر روز هیجده ذی‌حجه سال ۳۵ هجری وی را به قتل رساندند.^۵

۱. بنگرید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۴؛ نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۶۳، ص ۵۲۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۹.

۳. الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۳۸.

۴. معاویه دستور داده بوده این سپاه وارده مدینه نشود. (بنگرید به: تاریخ المدينة المنورة، ج ۴، ص ۱۲۸۹).

۵. همان، ص ۱۲۳۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۱.

پرسش‌ها

۱. خلیفه اول در سخنرانی خود در سقیفه بر چه نکاتی تأکید کرد؟
۲. علل ناکامی انصار در سقیفه چه بود؟
۳. معنای اصطلاحی امامت چیست؟
۴. نتیجه ولایت خداوند چیست؟
۵. مسئله جانشینی پیامبران در قرآن چگونه آمده است؟
۶. آموزه شیعه در باره نص بر امامت را بنویسید.
۷. چرا نام ائمه در قرآن نیامده است؟
۸. چرا امام علی علیه السلام در فتوحات خارجی دوران خلفا شرکت نکرد؟
۹. نقش امام علی علیه السلام در امور دیوانی و قضایی خلیفه دوم را توضیح دهید.
۱۰. علل اعتراض صحابه به رفتار خلیفه سوم چه بود؟

منابع مطالعاتی

۱. امامت و رهبری، مرتضی مطهری.
۲. تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان.
۳. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، رسول جعفریان.
۴. تشیع در مسیر تاریخ، دکتر محمدحسین جعفری، ترجمه آیت‌اللهی.
۵. تشیع مولود طبیعی اسلام، سید محمدباقر صدر.
۶. خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، محمدتقی شریعتی.

۷. رهبری امام علی علیه السلام از دیدگاه قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله (المراجعات)، سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه محمدجعفر امامی. (این کتاب به نام حق جو و حق شناس نیز ترجمه شده است.)
۸. فرق الشیعة، حسن بن موسی نوبختی، ترجمه و تعلیقات محمدجواد مشکور.
۹. کتاب النفض، عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح میرجلال الدین محدث ارموی.
۱۰. همراه با راستگویان، دکتر سید محمد تیجانی سماوی، ترجمه محمدجواد مَهری.

فصل دوم

روزگار خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام

مهاجران و انصار و مردمی که از شهرهای دیگر به مدینه آمده بودند، پس از کشته شدن عثمان با اشتیاق تمام به علی علیه السلام روی آوردند و به وی گفتند:

مردم به پیشوا نیاز مندند و کسی را به امامت شایسته تر از تو نمی دانیم؛ زیرا سابقهات در دین بیشتر و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تر هستی.^۱

آن حضرت در پاسخ گفت:

همانا، کران تا کران را ابرهای فتنه پوشانیده و راه درست ناشناخته گردیده است. من وزیر باشم، بهتر است که امیر باشم.^۲

مردم گفتند:

به خدا جز تو را انتخاب نخواهیم کرد!^۳

پس از چند روز رفت و آمد مردم، علی علیه السلام در روز پنجشنبه خطاب به آنان فرمود:

بیعت با من نباید پنهانی باشد و باید در مسجد و با رضایت مسلمانان انجام گیرد.^۴

صبح روز جمعه ۲۵ ذی حجه علی علیه السلام در مسجد النبی به منبر رفت و گفت: «ای مردم! دیروز

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۰.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۳۷؛ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۹۲، ص ۱۷۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۰.

۴. همان.

از هم جدا شدیم، درحالی که من از حکومت بر شما کراهت داشتم، ولی اصرار کردید که جز من کسی حکومت را به دست نگیرد. آگاه باشید کلید اموال شما با من است و من حق ندارم جدای از شما درهمی از آن بردارم. آیا رضایت می‌دهید؟» مردم گفتند: آری! علی علیه السلام فرمود: «خدایا تو شاهد باش!» آن گاه از آنان بیعت گرفت.^۱

مهاجران و انصار و مردمی که از کوفه، مصر و بصره در مدینه بودند، با علی علیه السلام بیعت کردند.

این بیعت نموداری از اشتیاق مردم به خلافت علی علیه السلام بود؛ زیرا او را بر دیگران مقدم می‌دانستند.^۲

ص ۶۰

گروهی از مردم با آن حضرت بر کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت نمودند و شیعیان وی که از جایگاه امامت الهی و منصوص وی آگاهی داشتند، بر دوستی با دوستان وی و دشمنی با دشمنانش بیعت کردند؛^۳ از جمله مالک اشتر در سخنرانی خود گفت:

ای مردم! علی وصی اوصیا و وارث علم انبیاست.^۴

زادان فرخ دهقان (کدخدا) انبار نیز گفت:

علی وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور همه آدمیان است.^۵

ویژگی‌های بیعت با علی علیه السلام

بدین سان، بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام با شرکت همه خاندان بنی‌هاشم و مهاجران و انصار و نمایندگان از مصر، کوفه و بصره از صحابه و تابعین - که در آن هنگام در مدینه حضور داشتند - پایان یافت. ویژگی‌های بیعت با آن حضرت را می‌توان چنین برشمرد:

۱. بیعت با علی علیه السلام به صورت پیشنهاد عمومی بود و با کوشش شیعیان آن حضرت

۱. همان، ص ۴۵۱.

۲. الجمل، ص ۹۰.

۳. المعیار و الموازنة، ص ۱۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴. همان، ص ۱۷۹.

۵. الفارات، ص ۲۲۷.

همچون عمار و مالک اشتر، عموم مردم به گونه‌ای خودانگیخته در بیعت شرکت کردند؛ چنان که علی علیه السلام می‌فرماید:

به سوی من روی آورید و پیاپی فریاد کشیدید، اَلْبَيْعَةُ اَلْبَيْعَةُ! من دستان خویش فروبستم، اما شما آن را گشودید. از دست باز کردن سر باز زدم، ولی شما آن را کشیدید.^۱

این‌گونه مردم علی علیه السلام را وادار به قبول خلافت کردند.

۲. مردم در بیعت با علی آزاد بودند و فرصت انتخاب داشتند.

۳. بیعت با شور و اشتیاق مردم همراه بود، به آن‌گونه که علی علیه السلام می‌فرماید:

ناگهان مردم به شکل فشرده مرا احاطه کردند و حسن و حسینم پایمال شدند و دو طرف جامه‌ام بر اثر ازدحام جمعیت پاره شد. مردم همانند گله بدون شبان به من رو آوردند.^۲

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید:

سرور و خوشحالی مردم به سبب بیعت با من، چنان شدت گرفت که کودکان به وجد آمده و پیران با پای لرزان خود به راه افتاده بودند.^۳

۴. بیعت مخفیانه نبود و بر اساس سنت جاهلی و قبیله‌ای، خارج از مسجد شکل نگرفت،

بلکه بر پایه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد انجام شد.

۵. در بیعت با علی علیه السلام مخالفانی چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، اسامة بن زید،

مروان بن حکم، ولید بن عقبه و سعید بن عاص وادار به بیعت نشدند و حتی هنگامی که

مالک اشتر از علی علیه السلام اجازه خواست تا گردن عبدالله را به خاطر عدم بیعت بزند، آن حضرت با

بزرگواری فرمود:

او را رها کنید؛ من کفیل او هستم.^۴

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۷، ص ۴۲۰.

۲. همان، خطبه ۳، ص ۵۱.

۳. همان، خطبه ۲۲۰، ص ۷۲۲.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۱.

سعد در پاسخ علی علیه السلام که چرا بیعت نمی‌کنی، گفت: «ای ابوالحسن! هنگامی که جز من کسی برای بیعت باقی نماند، با تو بیعت خواهم کرد.» علی علیه السلام فرمود: «ابواسحاق را رها کنید.»^۱

در اخباری آمده است که قاعدین به بیعت اعتراف داشتند، ولی آنان از یاری علی علیه السلام در جنگ‌ها خودداری کردند.^۲ ابوموسی اشعری نیز از سران این گروه بود که حتی مردم کوفه را از همراهی با خلیفه انتخابی مردم بازداشت. علی علیه السلام در باره اینان فرمود:

آنان گروهی هستند که حق را یاری نکردند و باطل را نیز یاری نرساندند.^۳

این گروه، از نخبگان و صحابه کبار رسول الله صلی الله علیه و آله بودند که به دلیل حسادت و دشمنی با علی علیه السلام از در حيله و تزوير درآمدند تا به اهداف و منافع خود برسند. اینان با جایگاه اجتماعی و دینی خود، مردم را نسبت به علی علیه السلام به تردید انداختند و جبهه آن حضرت را تضعیف نمودند. آنان با کناره‌گیری خود، عموم مردم را نسبت به اهداف علی علیه السلام بی‌انگیزه کردند و این خود بازتاب منفی گسترده‌ای در جامعه داشت. در واقع رفتار آنان از جنگ رو در رو خطرناک‌تر بود و سستی کوفیان در برابر علی علیه السلام در اواخر خلافت آن حضرت و پیدایش خوارج نیز بی‌تأثیر از رفتار آنها نبود.

اصلاحات امیر مؤمنان علی علیه السلام

علی علیه السلام پس از یک دوره بازگشت به سنت‌های اشرافی جاهلی و برخی انحراف‌ها از اصول قرآنی و سنت نبوی، تبعیض و رفاه‌زدگی، به خلافت رسید. از این رو، ایشان ناگزیر به ایجاد تغییرات بنیادی و اصلاح واقعی ساختار نظام خلافت اسلامی بود؛ زیرا از یک سو گفتمان و دیدگاه معرفتی علی علیه السلام این دگرگونی اساسی را اقتضا می‌کرد و از سوی دیگر کسانی که او را به قبول خلافت واداشتند، خواهان این اصلاح بنیادین بودند.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۳۵.

۲. الجمل، ص ۹۵.

۳. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، حکمت ۱۲، ص ۱۰۹۳.

به همین رو، علی علیه السلام در خطبه‌ای فرمود:

خدایا! تو می‌دانی هدف ما از حکومت به دست آوردن سلطنت و ثروت نبود، بلکه می‌خواهیم نشانه‌های دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم و شهرهای تو را اصلاح و سامان ببخشیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امنیت و آسایش زندگی کنند و دستورهای فراموش شده تو برپا گردد.^۱

بدین سان، امام علی علیه السلام اصلاحات بنیادین در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در جامعه اسلامی آغاز نمود.

الف) اصلاحات سیاسی

علی علیه السلام اصلاح اساسی در کاربرد قدرت از سوی خلیفه و نهادهای وابسته به آن در جامعه به وجود آورد. وی در باره مفهوم امامت و خلافت هیچ‌گونه تردیدی در مشروعیت دینی و مقام الهی و منصوبی خود نداشت^۲ و بر ارتباط گسترده و پیوند محکم رسالت و امامت پای می‌فشرد. آن حضرت امام را وارث انبیا و حامل نور نبوت معرفی می‌کرد و عنوان وصی را فراتر از خلیفه به رسمیت می‌شناخت،^۳ اما چون به وصایت ذهنیت و سرایت معتقد نبود، انتخاب حاکم را به رضایت مردم می‌دانست و به‌جز اجرای حکم خداوند، مشورت با مردم را از وظایف حاکم اسلامی می‌دانست، آن گونه که فرمود:

کاری را جز حکم شرع بی مشورت با شما انجام ندهم.^۴

بنابراین حاکم باید با رضایت مردم بر آنان حکومت کند و بیعت به اختیار است و کسی را نباید به آن وادار کرد. وی در نامه‌ای به کارگزاران خراج می‌نویسد:

فَإِنَّكُمْ خُرَّانُ الرَّعِيَّةِ وَ وُكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَ سُفْرَاءُ الْأَيْمَةِ؛^۵ شما خزانه‌داران مردم و نمایندگان ملت و سفیران پیشوایان خود هستید.

۱. همان، خطبه ۱۳۱، ص ۴۰۷.

۲. تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۸؛ وقعه صفین، ص ۸۹.

۳. الغارات، ص ۱۱۵.

۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۵۰، ص ۹۸۲.

۵. همان، نامه ۵۱، ص ۹۸۴.

امیر مؤمنان علیه السلام برای خلیفه، مشروعیت دینی، علم و آگاهی کامل و مقبولیت قائل بود؛ آن گونه که علت پذیرش خلافت را چنین بیان می‌کند:

یک. حضور گسترده مردم که حجت را بر وی تمام کردند؛

دو. پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته است تا در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان ساکت نباشند.^۱

بر این اساس مردم در تحقق حکومت و انتخاب مدیریت آن نقش دارند، ولی در مشروعیت حاکم مشارکت نخواهند داشت.

۱. کارگزاران امام علی علیه السلام

حضرت معتقد بود کارگزاران دولت اسلامی باید افرادی پاکدامن، بردبار، پوزش‌خواه، بزرگ‌منش، جوانمرد، بخشنده، عالم، خردمند و اهل سیاست، توانمند و دارای خاندانی پارسا و سابقه نیکو باشند.^۲ به همین سبب، وی تمامی عناصر حزب انحصارگر اموی را کنار نهاد و افرادی شایسته و لایق را از میان بنی‌هاشم، مهاجران و انصار، تابعین و موالی بر کارها گمارد. این کارگزاران در همه حال تحت نظارت و بازرسی قرار داشتند و کارهای آنان رسیدگی و به علی علیه السلام گزارش می‌شد؛ چنان‌که به مالک اشتر فرمود:

کارگزاران را با مشورت و آزمون به کارگیر و رفتار آنان را با دیده‌بانان صداقت‌پیشه و وفادار مخفیانه واری کن؛ زیرا نتیجه آن امانتداری و ملایمت با شهروندان است.^۳

آن حضرت بازرسان گوناگون برای بررسی اوضاع و احوال شهرها می‌فرستاد. مثلاً وی کعب بن مالک را برای نظارت بر کارگزاران منطقه سواد به آنجا گسیل داشت.^۴

نظارت حضرت بر کارگزاران گسترده بود؛ تا جایی که در نامه‌ای شدیدالحن، عثمان بن حنیف را به خاطر رفتن به عروسی جوانی ثروتمند - که در آن مهمانی خورش‌های رنگارنگ آورده

۱. همان، خطبه ۳، ص ۵۲.

۲. همان، نامه ۵۳، ص ۱۰۰۵.

۳. همان، ص ۱۰۱۱.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

بودند - توییح می‌کند.^۱ همچنین آن حضرت کارگزاران خیانت‌پیشه را عزل و آنان را تنبیه می‌کرد؛ چنان‌که مُنذر بن جارود عبّدی، فرماندار اصطخر را عزل و زندانی کرد.^۲

از جمله استانداران علی علیه السلام بر بصره عثمان بن حنیف انصاری، عبدالله بن عباس، زیاد بن سُمیّه ثقفی و ابوالاسود دوئلی^۳ و بر مصر نیز محمّد بن ابی‌حذیفه، قیس بن سعد بن عبّاده، محمد بن ابی‌بکر^۴ و مالک اشتر بودند که مالک به مصر نرسید و در «قُلزم» به شهادت رسید.^۵ به جز والیان و فرمانداران در تشکیلات اداری علی علیه السلام مأموران بیت‌المال، مأموران خراج، کاتبان، قضات، بازرسان ویژه، مأموران اطلاعاتی و کسب خبر و شُرطه‌الخمیس یا نیروی انتظامی نیز وجود داشتند. تشکیلات شُرطه‌الخمیس از ابداعات آن حضرت بود که امور انتظامی شهرها را برعهده داشتند. مالک بن حبیب یربوعی^۶ و اَصْبَغ بن ثباته^۷ از جمله

فرماندهان این تشکیلات بودند. (۳۳)

۲. نقش اصلاحی علی علیه السلام در انتقال مرکز خلافت به کوفه
 ۱. شورش مردم ۲. شورش ابن ابی‌سریه
 ۳. مرکزیت کوفه ۴. شورش کوفه
 ۵. کاربش زسی و مرکزیت نیروی انسانی
 ۶. ارتباط با اربابان
 ۷. ارتباط با اربابان

امام علی علیه السلام پس از جنگ جمل مرکز خلافت را به کوفه انتقال داد و روز دوازدهم رجب سال ۳۶ وارد آن شهر شد و تا هنگام شهادت در آنجا بود. عوامل این انتخاب از این قرار است:

یک. شورش معاویه: هنگامی که علی علیه السلام از مدینه عازم عراق بود، گروهی از انصار مانع آن حضرت شدند و گفتند: اشخاصی را برای جنگ با شامی‌ها بفرست. علی علیه السلام فرمود:

اموال و مردان در عراق هستند و مردم شام در حال شورش. دوست می‌دارم نزدیک آنان باشم.^۸

معاویه نیز سهل بن حنیف انصاری، استاندار منصوبی علی علیه السلام بر شام را از تبوک بازگردانید

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۴۵، ص ۹۶۵.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳؛ الفارات، ص ۳۵۸.

۳. تاریخ ابن‌خیاط، ص ۱۵۲.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۵۵.

۵. همان، ج ۴، ص ۷۱.

۶. وقعة صفین، ص ۴ و ۱۲۱.

۷. تاریخ ابن‌خیاط، ص ۱۵۱.

۸. الاخبار الطوال، ص ۱۸۰.

و بدین رو آشکارا مخالفت خود را با آن حضرت اعلام کرد.^۱ معاویه با جسارت تمام قصد داشت علیه خلیفه انتخابی مسلمانان بشورد و آن حضرت نیز می‌بایست با نیروی کافی آمادگی مقابله با وی را پیدا می‌کرد.

دو. منابع انسانی و اقتصادی کوفه: مدینه منابع انسانی و اقتصادی کافی و راه‌های ارتباطی مناسب برای لشکرکشی عظیم به شام را نداشت و در جنگ جمل از این شهر تنها هفتصد نفر آن حضرت را همراهی کردند؛^۲ درحالی‌که کوفه هجرت‌گاه مسلمانان بود و آمادگی روحی، نیروی نظامی و تجهیزات کافی برای جنگ با معاویه را داشت و در نبرد جمل از این شهر دوازده هزار نفر علی علیه السلام را یاری دادند.^۳ از نظر اقتصادی، سرزمین عراق با پیشینه تمدنی بسیار کهن دارای منابع سرشار کشاورزی و مالی بود، اما مدینه این چنین نبود.

سه. مرکزیت کوفه: شهر کوفه و عراق در مرکز جهان اسلام بود و راه‌های مواصلاتی کافی را برای نظارت و اداره ممالک اسلامی داشت.

چهار. آمادگی کوفه: سرزمین حجاز پایگاه قریش و شیخین و هوادار عثمان و بنی‌امیه بود و آمادگی اصلاحات علی علیه السلام را نداشت؛ درحالی‌که فضای فکری کوفه به آن حضرت گرایش داشت و هواداران عقیدتی و سیاسی بسیاری اصلاحات وی را به‌خوبی پذیرا بودند.

پنج. کادرسازی و تربیت نیروی انسانی: امام علی علیه السلام که در صدد اصلاح ساختار خلافت اسلامی بود، می‌بایست پیشتازانی راستین و معتقد در راه اهداف خود تربیت می‌کرد تا بتوانند بازوان استواری برای اهداف او باشند. آن حضرت با سیره عملی و دانش بیکران خود مردانی گرانمایه و سترگ همچون مالک بن حارث، حُجر بن عدی، کُمیل بن زیاد نخعی و عدی حاتم طایی تربیت کرد. این مردان کارآمد تا هنگام مرگ همواره در خدمت و حمایت از علی علیه السلام باقی ماندند.

شش. ارتباط با ایرانیان: در عراق بسیاری از ایرانیان تحت عنوان موالی می‌زیستند. علی علیه السلام برخلاف خلفای پیشین با آنان ارتباطی نزدیک و بسیار محبت‌آمیز برقرار کرد^۴ و با اصلاحات اجتماعی و مساوات نژادی بذر دوستی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله را در دل آنان افکند؛ چنان‌که

۱. همان، ص ۱۷۷.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۳.

۴. الفارات، ص ۱۷۰؛ وقعة صفین، ص ۱۴.

میثم تمار، آزاد شده آن حضرت به مقام مصاحبت و دوستی علی علیه السلام دست یافت، تا اینکه در سال ۶۰ هجری به دستور عبیدالله بن زیاد دست و پای او را قطع کردند و در کوفه به دار کشیدند.^۱ نمونه دیگر، رُشید هجری از یاران نزدیک و بلندمرتبه علی علیه السلام بود که در دینداری، از برگزیدگان شیعه گردید. وی جان خود را در راه دفاع و حمایت از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله نهاد و به دستور زیاد مثلثه و به دار کشیده شد.^۲

(۴) } ۱. عدالت (جهت) ۲. خسر زاری ۳. لظمن حنون مسوی برابر احد است
۴. سیزب تبغیرها و استی جزسها ۵. آزار ای جهتم

۱. عدالت اجتماعی

یکی از مهم‌ترین اهداف انبیا ایجاد حکومت اسلامی و برپایی قسط و عدل است. بی‌گمان اجرای قوانین اسلام موجب برپایی عدل و داد در جامعه می‌گردد. به همین رو، یکی از مسئولیت‌های اساسی حاکم اسلامی عدالت‌گستری و بازداشتن از ستمگری است. عدل هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد و هر حقی را به صاحب حق خود می‌رساند.

یکی از اصلاحات بنیادین امام علی علیه السلام اجرای عدالت اجتماعی بود. آن حضرت در خطبه‌ها و نامه‌های خود به کارگزارانش به‌ویژه در نامه به مالک اشتر این موضوع را به‌خوبی تبیین نموده؛ به‌گونه‌ای که در هیچ سند تاریخی مفهوم عدالت اجتماعی و نهادینه کردن آن، بدین زیبایی و صراحت بیان نشده است. علی علیه السلام این مفهوم و سیاست‌گذاری آن را در عمل نیز به خوبی نمایاند؛ چنان که می‌فرماید:

داد خداوند و مردم را از جانب خود و خویشاوندان نزدیک خود بده و نسبت به آن عده از مردمان که آنان را دوست داری، دادرسی نما که اگر حق آنها را ندهی و دادرسی ننمایی، ستمکار خواهی بود.^۳

کاری که باید بیش از هر امری دوست داشته باشی، میانه‌روی در حق است و همگانی کردن آن در برابری و دادگری، سبب خشنودی مردم می‌گردد.^۴

۱. الارشاد، ص ۳۲۳.

۲. همان، ص ۳۲۷.

۳. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۵۳، ص ۹۹۵.

۴. همان، ص ۹۹۶.

آن حضرت عدالت را شریف‌تر و برتر از بخشش می‌دانست:

عدالت تدبیر عمومی مردم است؛ درحالی‌که بخشش گروه خاصی را شامل می‌شود.^۱

۲. تضمین حقوق مساوی برای آحاد ملت

رکن اساسی عدالت اجتماعی امام علی علیه السلام مساوات کامل میان افراد جامعه است؛ آن گونه که در روز شنبه ۲۶ ذی‌حجه در مسجدالنبی طی خطبه‌ای فرمود:

شما بندگان خدا و مال هم، از آن خداست و میان شما به طور مساوی تقسیم می‌شود و در این باره هیچ کس را بر دیگری مزیتی نیست و ان شاءالله فردا نزد من آید تا مالی را که نزد ماست، میان شما قسمت کنم.^۲

در روز یکشنبه، عبیدالله بن ابی‌رافع به دستور آن حضرت پولی را که در بیت‌المال مانده بود، سه دینار سه دینار میان عرب و عجم به طور مساوی تقسیم کرد.^۳ هنگامی که عده‌ای به او اعتراض کردند، فرمود:

اگر این مال هم از آن خودم می‌بود، آن را مساوی میان شما تقسیم می‌کردم.^۴

علی علیه السلام در دوران خلافت خود بر همه تبعیض‌ها و انحصارطلبی‌های باند اموی و اشراف قبایل خط بطلان کشید و بدین‌سان نور امید در دل مسلمانان روشن ساخت. او مردم را در عطایا برابر نهاد و کسی را بر دیگری برتری نداد و به موالی نیز همچون اعراب عطا کرد.^۵ روزی به یکی از زنان عرب و زنی از موالی، به تساوی، ۲۵ درهم و مقداری گندم داد. زن عرب به او اعتراض کرد. آن حضرت فرمود:

من میان فرزندان اسماعیل و اسحاق فرقی مشاهده نمی‌کنم.^۶

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۴۳۷، ص ۵۲۷.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۷.

۳. همان.

۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض‌الاسلام، خطبه ۱۲۶، ص ۳۹۰.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۶. الفارات، ص ۴۶.

علی علیه السلام در تقسیم عطایا هیچ‌گونه مزیتی برای خود قائل نبود و سهم خود را از عطایا همچون دیگر مسلمانان می‌گرفت. مثلاً وقتی «قنبر» ظروفی از سکه‌های طلا و نقره برای آن حضرت جداگانه پنهان کرده بود، هنگامی که آن ظروف را به علی علیه السلام نشان داد، آن حضرت گفت: «شما دوست دارید آتش وارد منزل من کنید...». سپس دستور داد همه را تقسیم کردند و فرمود:

ای سفیدها و ای زردها! کسی جز مرا بفریبید.^۱

۳. ستیز با تبعیض‌ها و امتیازخواهی‌ها

رفتار عدالت‌خواهانه و تبعیض‌ستیزی امام علی علیه السلام چنان شکوهمند است که می‌فرمود:

اگر با غل و زنجیر به این سو و آن سو کشیده شوم، خوش‌تر دارم تا خدا و رسولش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به برخی از بندگان ستم و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم.^۲

آن حضرت حتی میان برادرش عقیل و دیگران تفاوتی قائل نمی‌شد: آن هنگام که عقیل به دلیل گرسنگی فرزندانش و تنگدستی، سهم بیشتری از گندم بیت‌المال طلب کرد، علی علیه السلام درحالی‌که می‌دانست از سختی فقر، رنگ فرزندانش برادرش نیلگون شده، آهن گداخته‌ای را به بدن او نزدیک کرد و فرمود:

مادران داغ‌دیده در سوگ تو مویه کنند! ای عقیل! تو از آهن گداخته می‌نالی، ولی من از شراره آتش دوزخ ننالم.^۳

آن حضرت هنگامی که به خلافت رسید، زمین‌هایی را که عثمان به تیول داده بود، بازپس گرفت^۴ و فرمود:

به خدا سوگند، هر مال تاراج شده‌ای را بیابم، به صاحبان آن بازمی‌گردانم، گرچه به کابین

۱. همان، ص ۳۷.

۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲۴، ص ۴۵۸.

۳. همان، ص ۴۵۹.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۲.

زنان داده یا کنیزکانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای همه است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برای او سخت تر است.^۱

۴. فقر زدایی

یکی از ابزارهای ایجاد عدالت اجتماعی و اقتصادی، زدودن آثار فقر از جامعه است. به همین سبب، از دیدگاه علی علیه السلام تمامی افراد جامعه - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - باید در تأمین نیازهای اولیه معیشت خویش در وضعیت اقتصادی مطلوب و مناسب شرافت و کرامت انسانی خود باشند و رفاه عمومی در جامعه برقرار گردد. از این رو، علی علیه السلام مبارزه گسترده‌ای را با فقر آغاز کرد. او خود در باره فقر می‌فرمود:

خدایا! آبرویم را بابتی نیازی نگهدار و با تنگدستی شخصیت مرا لکه‌دار مفرما.^۲

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ؛^۳ فقر مرگ بزرگ است.

همچنین به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود:

ای فرزندا! من از دیو پلید فقر بر تو می‌ترسم. از فقر به خدا پناه ببر که همانا فقر، دین انسان را ناقص و عقل را سرگردان و عامل دشمنی است.^۴

علی علیه السلام نه تنها در گفتار، که در عمل نیز فقر و محرومیت زدایی را در برنامه اصلاحات اجتماعی خود قرارداد و آثار مخرب آن را در جامعه از بین برد؛ آن سان که می‌فرمود:

کسی در کوفه نیست که در رفاه به سر نبرد. حتی طبقات پایین نان گندم می‌خورند و سرپناه دارند.^۵

فقر زدایی نه تنها به مرکز خلافت اختصاص داشت، بلکه علی علیه السلام به همه فرمانداران خود

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۵، ص ۶۶.

۲. همان، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲۵، ص ۴۶۱.

۳. همان، حکمت ۱۶۳، ص ۶۶۴.

۴. همان، حکمت ۳۱۹، ص ۷۰۶.

۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۹۹.

دستور داده بود از اموال بیت‌المال در اختیار عائله‌مندان و نیازمندان و تهی‌دستان قرار دهند و اضافه آن را به نزد آن حضرت بفرستند.^۱ حضرت در نامه‌ای چنین نوشت:

خدا را در باره طبقه محروم از تنگ‌دستان و نیازمندان و بینوایان و زمین‌گیران - که در میان آنان هم افراد قانع و هم سائل هست - پاس دار. حقی را که خداوند برای آنان نگهبانی‌اش را به تو سپرده است، بخشی از بیت‌المال را به آنان اختصاص بده. مبادا فرورفتن در نعمت، تو را از آنان باز دارد.^۲

بدین‌سان، علی علیه السلام عدالت اقتصادی را با ایجاد رفاه عمومی و فقرزدایی و نیز توازن اقتصادی و عدم‌تمرکز ثروت، در دوران خلافت خود برقرار کرد.

۵. آزادی اجتماعی

علی علیه السلام در میدان سیاست و حکمرانی هیچ‌گاه اصول و ضوابط آزادی‌های اجتماعی را زیر پا نهد و حقوق اجتماعی آحاد جامعه و مخالفان و حتی معاندان را نادیده نگرفت. وی اصول آزادی اندیشه و بیان را در پشت کلمات آرمانی ظاهر فریب بیان نمی‌کرد، بلکه آن را در روزگار خلافت خود، به مخالفان به‌ویژه خوارج نیز نشان داد. وی با بزرگواری به نزد آنان در «خروءاء» رفت و با آنها گفتگو کرد و اجازه سخن داد.^۳ حضرت با آنان مدارا کرد تا بسیاری از آنها را به راه هدایت بازآورد.^۴ امام علی علیه السلام پیش از پیکار با معاندان خود در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان با ارسال سفیر و نامه و مذاکره و گفتگو با آنان اتمام حجت می‌کرد تا بلکه آنها از مخالفت و خونریزی دست بردارند؛ تا جایی که حتی در پیکار با پیمان‌شکنان پس از ارسال چند سفیر و نامه‌هایی به نزد آنان، خود آن حضرت به نزد زبیر رفت و با او اتمام حجت کرد.^۵ یکی از عالی‌ترین نمودهای آزادی در طول تاریخ بشر، آزادی اجتماعی در دیدگاه و سیره عملی علی علیه السلام است؛ آنجا که می‌فرماید:

وَلَا تَكُنْ عَبْدًا لِّغَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛^۶ برده دیگری نباش که خدا تو را آزاد آفریده است.

۱. نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۶۷، ص ۶۰۸.

۲. همان، نامه ۵۳، ص ۵۸۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶.

۴. انساب‌الاشراف، ج ۳، ص ۱۰۷۲.

۵. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۷۲.

۶. نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۳۱، ص ۵۳۲.

آن حضرت در دوران خلافت خود - برخلاف خلفای پیشین - به نو مسلمانان ایرانی توجه بیشتری داشت و از همین رو در نماز جمعه مورد اعتراض اشراف قبایل قرار گرفت.^۱ ایشان نژادپرستی را نفی کرد و برای پیروان دیگر ادیان حق کرامت و آزادی قائل شد؛ تا آنجا که به فرمانداران خود توصیه می‌کرد بر اهل کتاب ستم نکنند.^۲ هنگامی که غارتگران معاویه در شهر انبار از زنی غیرمسلمان خلخال و گوشواره ربوده بودند، خطاب به کوفی‌ها گفت:

اگر مسلمانی از غصه این ماجرا جان از قالب تهی کند، مورد سرزنش من نخواهد بود.^۳

ویژگی ممتاز آزادی در دیدگاه علی علیه السلام، آزادی همراه با مهرورزی و محبت برای آحاد ملت بود. وی به مالک‌اشتر سفارش کرد:

با مردم دوست و مهربان باش. مبادا همچون حیوان درنده باشی که خوردن آنان را غنیمت بدانی؛ زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند.^۴

بدین سان، علی علیه السلام کارگزاران خود را نیز چنان تربیت می‌کرد که در نهاد آنان رحمت، مهربانی و مدارا بروید و صفات ناپسند جاه‌طلبی، خشونت و ستمگری خشکیده شود.

ج) اصلاحات اقتصادی | ۱۱ عمران ۲ | تو سم حجاره دست ۳ | سبرزه ما با صفا و کرامت

یکی از برنامه‌های اصلاحی علی علیه السلام جلوگیری از فساد اقتصادی و ایجاد رفاه اقتصادی برای آحاد جامعه اسلامی بود. آن حضرت برای توسعه و شکوفایی اقتصادی شهرهای تحت تابعیت خود، برنامه‌های اجرایی گوناگونی را نهادینه کرده بود که به برخی از آنها می‌پردازیم:

۱. آبادانی شهرها

فرهنگ کار و تلاش در آموزه‌های علی علیه السلام برای سامان‌بخشی و عمران و آبادی جامعه و رفاه اقتصادی آن جایگاه ویژه‌ای داشت. آن حضرت کارگزاران خود را به آبادانی شهرها و توجه به

۱. الغارات، ص ۱۳۴.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۲۸؛ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۷، ص ۲۷.

۴. همان، نامه ۵۳، ص ۵۶۶.

رفاه مردم ملزم می‌کرد؛ چنان‌که در عهدنامه مالک‌اشتر آمده است:

خراج بدون آبادانی به دست نیاید و کسی که آن را بدون آبادانی زمین جستجو کند، شهرها را ویران سازد و بندگان را به هلاکت اندازد و کارش جز اندکی ثبات نگیرد. اگر از سنگینی مالیات یا آفت و خشکسالی و سیل شکایت کردند، بار آنان را سبک گردان؛ زیرا آن اندوخته‌ای می‌گردد که با آبادانی شهرها و آرایش ولایت به تو بازدهند، و خرابی سرزمین‌ها از تنگ‌دستی صاحبان آنهاست و تنگ‌دستی صاحبان زمین هنگامی است که زمامداران به گردآوری اموال خو کنند.^۱

امام علی علیه السلام برای رونق اقتصادی و به‌کارگیری اموال برای رفاه و آسایش مردم، از جمع‌آوری آنها در خزانه دولت خودداری می‌کرد و روزهای جمعه بیت‌المال را پاک می‌کرد و آن را با آب می‌شست و سپس دو رکعت نماز در آن می‌گذارد و می‌گفت:

روز قیامت برای من گواهی دهید.^۲

۲. توسعه تجارت و صنعت

علی علیه السلام توسعه اقتصادی جامعه را در گرو توسعه صنعتی و رشد تجارت می‌دانست و به فرمانداران خود در باره کشاورزان، صنعت‌گران و تجار سفارش می‌کرد. ایشان به مالک‌اشتر می‌فرماید:

سفارش مرا در باره صاحبان صنایع و بازرگانان بپذیر؛ زیرا آنان پدیدآورندگان وسایل زندگی و آسایش و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می‌باشند.

همچنین آن حضرت بر کاهش مالیات زمین کشاورزان تأکید داشت.^۳ او خود نیز به توسعه کشاورزی توجه بسیار داشت و حتی در نواحی یَبُوع زمین خریداری می‌کرد و یا خلفا به وی واگذار می‌کردند. و آن حضرت در آنها چشمه‌هایی ایجاد می‌کرد که آب فراوان داشتند و پس از آباد کردن، آنها را در راه خدا برای فقرا و مساکین وقف می‌کرد.^۴

۱. همان، ص ۵۷۸.

۲. الفارات، ص ۳۱.

۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۵۳، ص ۵۷۸.

۴. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۲۲۰.

۴. مبارزه با احتکار و گران فروشی

علی علیه السلام احتکار و گران فروشی را موجب رکود و بی‌نظمی اقتصادی می‌دانست و به مالک اشتر می‌فرمود:

از احتکار جلوگیری کن که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن جلوگیری می‌کرد. خرید و فروش باید به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد و با نرخ‌هایی که به فروشنده و خریدار زینتی نرساند.^۱

۱. تفسیر قرآن ۲. تربیت ائمه جامع ۳. مبارزه با عصبیت جاهلی و فاساد (اصلاحات فرهنگی) ۴. ترجمه آموزش در روش تربیت نظام صحرایی و عمرانی مسلمانان

امام علی علیه السلام هنگامی که قدرت سیاسی یافت، اصلاحات عمیق فرهنگی خود را با بازگرداندن نشانه‌های دین در قالب احیای سنن قرآنی و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله آغاز کرد. برخی از این اصلاحات عبارت است از:

۱. تفسیر قرآن

امام علی علیه السلام برای تربیت و اصلاح مسلمانان در خطبه‌های بسیار خود بر نقش تربیتی قرآن تأکید می‌کرد و تفسیر درستی از آن به دست می‌داد؛ آن گونه که در نخستین روزهای خلافت خود فرمود:

قرآن هدایت‌کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد؛ سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. پس درمان خود را از آن بخواهید و در سختی‌ها از قرآن یاری طلبید که در آن درمان بزرگترین بیماری‌ها، یعنی کفر و نفاق، سرکشی و گمراهی است. همانا قرآن ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی، بهار دل و چشمه‌های دانش است.^۲

قرآن معدن ایمان و اصل آن است؛ چشمه‌های دانش و دریا‌های علوم، سرچشمه عدالت و نهر جاری عدل، پایه‌های اسلام و ستون‌های محکم آن است.^۳

امیرمؤمنان علیه السلام برخلاف خلفای پیشین که از نقل حدیث جلوگیری می‌کردند و آن را

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۵۳، ص ۵۸۰.

۲. همان، خطبه ۱۷۶، ص ۳۳۲ و ۳۳۶.

۳. همان، خطبه ۱۹۸، ص ۴۲۸.

می‌سوزاندند،^۱ به احیا و نقل حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله می‌پرداخت، و سخنان و سیره آن حضرت را در خطبه‌های خود بیان می‌نمود.

۲. تربیت اخلاقی جامعه

علی علیه السلام از همان روزهای نخستین خلافت خود، برای اصلاح فساد اجتماعی کوشش وسیعی را در تربیت مردم آغاز کرد و با ترسیم سیمای متقین،^۲ آنان را به اطاعت از دستورهای الهی و عمل صالح، آینده‌نگری، استقامت، بردباری، پرهیزکاری، کنترل زبان و خودسازی تشویق می‌کرد.^۳ وی از همین راه یاران بسیاری همچون مالک اشتر و کُمیل بن زیاد نَحعی تربیت کرد که بازوان توانای آن حضرت بودند.

۳. مبارزه با عصیبت جاهلی و فساد

علی علیه السلام در طی دوران خلافت خود به شدت با غرور، خودپسندی و تعصب جاهلی مبارزه کرد. ایشان شراره‌های کینه‌های جاهلی را تکبر و خودپرستی می‌دانست و آن را از آفت‌های شیطان معرفی می‌کرد و به همین رو تلاش وسیعی را برای سرکوب اشرافیت قبیله‌ای و گذشته‌گرایی و تفاخرات جاهلی آغاز نمود؛ آن سان که فرمود:

زنهار از پیروی بزرگان‌تان! آنان که به اصل و حسب خود می‌نازند و خود را بالاتر از همه می‌پندارند و نعمت‌های خدا را نادیده انگارند. آنان شالوده تعصب جاهلی و ستون‌های فتنه و شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند.^۴

آن حضرت مردم را از پیروی شیطان و هوای نفس و اطاعت از فرومایگان باز می‌داشت و با سرکشان تجاوزکار، پیمان‌شکنان و فسادکنندگان در زمین سخت مبارزه کرد.^۵

۴. توسعه آموزش و پرورش

علی علیه السلام در دوران خلافت خود برای آموزش جامعه و مبارزه با جهالت و نادانی بسیار کوشید. او

۱. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۸.

۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۳، ص ۴۰۹.

۳. همان، خطبه ۱۷۶، ص ۳۳۴.

۴. همان، خطبه ۱۹۲، ص ۳۸۴.

۵. همان، ص ۳۹۸.

به فرمانداران خود دستور می‌داد کلاس‌های آموزش و پاسخ به سؤالات و نیز گفتگو و مناظره علمی با دانشمندان و حکما برپا کنند.^۱ آن حضرت معتقد بود برای رسیدن به جامعه‌ای الهی، آگاه، متمکن و مرفه، توسعه فرهنگی و تعلیم و تربیت مردم بر هر چیزی مقدم است. ایشان دانش و حکمت را بنیان کامیابی‌های مادی و معنوی می‌دانست:

ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که آن را نیکو می‌داند و حکمت گمشده مؤمن است؛
آن را فراگیرید، هرچند در دست منافق باشد.^۲

این کلمات حاکی از آگاهی آن اقیانوس بی‌کران دانش است که «هیچ پروازکننده‌ای به اوج رفعت علمی او نخواهد رسید.»^۳

۵. تبیین پایه‌های نظام فکری و معرفتی مسلمانان

علی علیه السلام در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های خود نظام فکری و عقیدتی مسلمانان را تبیین می‌کرد و از مسائل بسیاری در باره توحید و اصول و قواعد علم خداشناسی سخن می‌گفت.^۴ با مطالعه کلمات قصار و خطبه‌های امام علی علیه السلام آشکار می‌گردد آن حضرت بسیاری از علوم اسلامی را بنیان نهاد؛ مثلاً یکی از یارانش به نام ابوالاسود دوئلی را راهنمایی کرد تا علم نحو را تدوین کند.^۵ آن حضرت در خطبه‌ای^۶ از اقسام راویان حدیث سخن گفت و زمینه علم رجال را فراهم کرد و همچنین در باره حرکت زمین سخن گفت. ایشان در خطبه‌ای مشهور به اشباح می‌فرماید: «خدا حرکات زمین را به سبب کوه‌های ثابت که از سنگ سخت است، تعدیل کرد.»^۷ امام علی علیه السلام هنگامی که شگفتی‌های انسان را برمی‌شمارد، می‌فرماید انسان با استخوان می‌شنود^۸ که این از فیزیولوژی گوش میانی حکایت دارد که از سه قطعه استخوان کوچک تشکیل شده است.^۹

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۶۷، ص ۱۰۶۳ و نامه ۵۳، ص ۱۰۰۱.

۲. همان، حکمت ۷۷ و ۷۸، ص ۱۱۲۲.

۳. همان، خطبه ۳، ص ۴۶.

۴. همان، خطبه ۲۲۸، ص ۷۴۱.

۵. الفهرست ابن ندیم، ص ۶۹.

۶. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۱۰، ص ۴۳۰.

۷. همان، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۹۰، ص ۲۵۸.

۸. همان، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۸، ص ۶۲۴.

۹. آناتومی عمومی، ص ۵۳۱.

پیکار معاندان با علی علیه السلام

اصلاحات بنیادین علی علیه السلام در ابعاد گوناگون حیات اجتماعی و مبارزه با فساد اجتماعی و اقتصادی در جامعه اسلامی، سبب پیدایش مخالفت‌ها و دشمنی با آن حضرت گردید. نیک روشن است که گردانندگان و مدیران رژیم رجعت‌گرا به عصر جاهلی که متکی بر ساختارهای اشرافیت قبیله‌ای بود، به هیچ روی عدالت اجتماعی و اصلاحات علی علیه السلام را بر نمی‌تافتند؛ چراکه اساساً گفتمان و دیدگاه‌های فکری آنان بر پایه حسادت، کینه‌توزی و عصبیت قبیله‌ای، تعصب نژادی و تحجر، قدرت‌طلبی، دنیاگرایی و انحراف، جهالت، فساد و فتنه بود و از همین رو سرانجام با علی علیه السلام به نبرد پرداختند. علی علیه السلام خود می‌فرماید:

فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ؛^۱ هنگامی که خلافت را پذیرفتم، گروهی پیمان شکستند، گروهی از دین خارج شدند و برخی از پیروی حق سر باز زدند.

البته گفتنی است رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به علی علیه السلام فرموده بود با این سه گروه بجنگد.^۲

الف) ناکثین در برابر علی علیه السلام

این گروه، پیمان‌شکنانی بودند که پیمان خود را با علی علیه السلام برای خونخواهی خونی که خود ریخته بودند،^۳ شکستند. سران ناکثین فتنه خونخواهی عثمان را با برهم زدن امنیت جامعه اسلامی، در طلیعه خلافت نوبنیاد علی علیه السلام به راه انداختند. طلحه و زبیر هنگامی که از کسب استانداری بصره و کوفه ناامید^۴ و از مخالفت عایشه در مکه آگاه شدند، به سوی آن شهر رفتند و هسته‌های مقاومت برضد علی علیه السلام را تشکیل دادند. در آغاز اُمّ سلمه، عایشه را از مخالفت با علی علیه السلام بازداشت، ولی طلحه و زبیر وی را بر خروج وادار کردند.^۵ کاروان ناکثین با همراهی و تدارک مالی بنی‌امیه با نهصد نفر از مردم حجاز به سوی بصره حرکت کرد.^۶ عهدشکنان در

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۳، ص ۴۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹.

۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲، ص ۶۶.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۲۷.

۵. الفتوح، ج ۱، ص ۴۵۶.

۶. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۵۰.

میان راه به آبی رسیدند که سگ‌های آنجا بر ایشان فریاد زدند. عایشه پرسید: «این چه آبی است؟» گفتند: «ماء الحوآب.» گفت:

أنا لله و أنا اليه راجعون! مرا باز گردانید! مرا باز گردانید! زیرا رسول الله ﷺ به من فرموده بود: «تو آن زن نباش که سگ‌های حوآب بر تو فریاد زنند.»

عبدالله بن زُبَیر نیز پنجاه نفر از بنی‌عمر را واداشت تا به دروغ سوگند بخورند که اینجا حوآب نیست.^۱

کاروان عهدشکنان هنگامی که به مَزَید بصره رسید، سه هزار نفر بودند. عثمان بن حُنَیْف انصاری، والی علی علیه السلام با مشورت و همراهی مردم بصره از ورود آنان به شهر جلوگیری کرد و با آنان پیمانی بست که تا رسیدن علی علیه السلام هر دو گروه در امان باشند و دست به کاری نزنند، ولی عهدشکنان بار دیگر پیمان خود را شکستند و در یک شب بارانی به دارالاماره و بیت‌المال حمله بردند و محافظان آنها را کشتند و آنچه در خزانه بود، غارت نمودند و موهای صورت عثمان بن حُنَیْف را کردند و او را زندانی کردند.^۲

قیام شیعیان بصره

با سقوط شهر به دست عهدشکنان، حُکَیم بن جَبَله عَبدی از شیعیان و بزرگان بصره به همراه هفتصد نفر از قبیله عَبدالقَیس قیام کرد، اما با کشته شدن وی و سه برادر و هفتاد نفر از قومش، قیام شیعیان بصره در حمایت علی علیه السلام سرکوب شد.^۳

امام علی علیه السلام اواخر ماه ربیع‌الاول سال ۳۶ هجری به همراهی چهارصد نفر از مهاجران و انصار و صحابه بدر برای تعقیب عهدشکنان از مدینه خارج شد.^۴ در ذوقار فرزندش حسن علیه السلام را برای فراهم آوردن لشکر به کوفه فرستاد. هنگامی که از مخالفت ابوموسی اشعری از بسیج مردم کوفه آگاه شد، مالک‌اشتر نخعی را بدانجا فرستاد تا کوشش ابوموسی را خنثی کند. سرانجام از کوفه دوازده هزار نفر در ذوقار به علی علیه السلام پیوستند.^۵ آن حضرت در میان راه دو

۱. همان، ص ۹۵۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۸۵.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۵۳.

۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۷.

۵. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۳.

سفیر به نزد عهدشکنان فرستاد تا آنان را از مخالفت باز دارند، ولی تلاش سفرا سودی نبخشید. علی علیه السلام چون به محل زاویه بصره رسید، نامه‌هایی جداگانه به طلحه و زبیر و عایشه نوشت و از آنان خواست دست از مخالفت بردارند.^۱

اقدامات مصلحانه آن حضرت برای جلوگیری از خونریزی سودی نبخشید و مردم شهر دو گروه شدند. با تلاش عایشه کعب بن سور آزادی، قاضی بصره، برخلاف میل خود ناگزیر به همراهی با ناکثین شد.^۲ علی علیه السلام صبح روز جمعه دهم جمادی‌الثانی سال ۳۶ هجری سپاه خود را آرایش داد و به آنان گفت:

شما آغازگر جنگ نباشید؛ زخمی و اسیر و فراری را نکشید و کسی را مثلثه نکنید.^۳

امام علی علیه السلام در ادامه تلاش‌های خود برای جلوگیری از جنگ و خونریزی، قرآنی را به جوانی به نام مسلم داد تا به نزد عهدشکنان ببرد و آنان را به فرمان قرآن دعوت کند، ولی ناکثین او را کشتند.^۴ سپس عمار بن یاسر را برای مذاکره نزد سران پیمان‌شکنان فرستاد که او را نیز تیرباران کردند.^۵

امام علی علیه السلام از کوشش برای جلوگیری از جنگ باز نایستاد و به نزد زبیر میان دو سپاه رفت و به وی این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله را که «تو با علی جنگ خواهی کرد، در حالی که به او ظلم می‌کنی.» یادآور شد. زبیر نیز بازگشت، ولی یکی از بصری‌ها او را کشت.^۶ علی علیه السلام سپس به طلحه گفت: آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله نشنیدی که فرمود: «خدایا! دوستی کن با هر که با علی دوستی کند و دشمن بدار هر که با او دشمنی کند؟» تو اول کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت خود را شکستی. مگر خداوند نمی‌فرماید هر که پیمان‌شکنی کند، به ضرر خود شکسته است؟^۷ طلحه گفت: «استغفرالله!» و بازگشت، ولی مروان بن حکم او را با تیری کشت.^۸

۱. الفتح، ج ۱، ص ۴۶۸.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۶۰.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱.

۴. الفتح، ج ۱، ص ۴۷۷.

۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱.

۶. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۷۲.

۷. فتح (۴۸): ۱۰.

۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۳.

برخلاف کوشش‌های علی علیه السلام برای خاموش کردن شعله نبرد، عهدشکنان جنگ را با شعار «ای خونخواهان عثمان!» آغاز کردند. پیکار در اطراف شتر عایشه به گونه‌ای سخت شد که صدها نفر از قبیله آزد و بنی‌ضَبّه بصره کشته شدند. یاران علی علیه السلام با شعار «ما بر دین علی هستیم.» به سختی بر مدافعان شتر حمله بردند تا کعب بن سُور کشته شد.^۱ علی علیه السلام چون پایداری و مقاومت سپاه ناکثین را در اطراف شتر عایشه - که مهار آن در دست عبدالله بن زبیر بود - مشاهده کرد، به برخی از شیعیان خود همچون مالک اشتر، عدی بن حاتم و عَمّار بن یاسر دستور داد به شتر حمله برند. در این میان، شتر به دست اَعین بن ضَبیعه دارمی از پای درآمد و هودج عایشه بر زمین افتاد.^۲ علی علیه السلام با بزرگواری به محمد بن ابی بکر فرمود: «خواهرت را به بصره به خانه عبدالله بن خلف خُزاعی ببر تا در کار او اندیشه کنم.» پس از چند روز علی علیه السلام به نزد عایشه رفت و به وی گفت: «مگر خداوند نفرموده بود در خانه بنشینم؟ سپس برای جنگ خارج شدی؟! آیا می‌خواهی بازگردی؟» عایشه گفت: «باز می‌گردم.» علی علیه السلام با بزرگواری تمام، احترام همسر رسول الله صلی الله علیه و آله را نگاه داشت و فرمان داد چهل نفر از زنان در لباس مردان شمشیر بزدند و عایشه را تا مدینه همراهی کنند. عایشه هنگامی که فهمید همراهان او زن بوده‌اند، گفت:

خداوند جزای پسر ابوطالب را بهشت قرار دهد.^۳

پس از اتمام جنگ، علی علیه السلام بی‌آنکه غرور پیروزی او را فراگیرد، بر کشته‌ها افسوس بسیار خورد^۴ و در باره شهدای لشکر خود فرمود:

کشتگان ما را با جامه خودشان دفن کنید؛ زیرا آنان با مقام شهادت محشور می‌شوند و من گواه آنان هستم.^۵

سپس غنایم جنگی را به مسجد جامع فرستاد و به همراه موجودی بیت‌المال میان یاران

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۶۴.

۲. همان، ص ۹۷۱.

۳. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۷۸.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۸.

۵. الجمل، ص ۳۶۲.

خود تقسیم کرد و پس از نصب عبدالله بن عباس به ولایت بصره، عازم کوفه شد.^۱ بدین سان، جنگ جمل با تلفات سنگین سیزده هزار نفر از عهدشکنان و پنج هزار نفر از یاران علی علیه السلام به پایان آمد.^۲ پیکار سران ناکثین و عایشه به همراه سران حزب طلقاء علیه خلیفه انتخابی، به ایجاد شکاف و از میان رفتن وحدت و امنیت جامعه منجر شد و در بنیان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام سستی ایجاد کرد. پیکار جمل جبهه مخالفان علی علیه السلام به ویژه معاویه را تقویت کرد و به او جرئت داد تا در صفین در برابر آن حضرت بایستد. طلحه و زبیر به نام خونخواهی عثمان - که خود در برانگیختن مردم و بازیگری برضد وی سخت کوش بودند^۳ - جنگی را به راه انداختند که هزاران نفر از مسلمانان در آن جان باختند و عایشه نیز همچون فرماندهای در نبرد جمل ایستاد و نظاره گر کشته شدن فرزندان خود گردید. او جنگی را رهبری کرد که باب جنگ‌های خانگی دیگری را میان مسلمانان گشود.

ورود امام علی علیه السلام به کوفه

علی علیه السلام روز دوازدهم رجب سال ۳۶ هجری وارد کوفه شد. او سکونت در کاخ شهر را نپذیرفت و در محله «رحبه» سکونت گزید و نخستین نماز جمعه را روز شانزدهم رجب در مسجد کوفه اقامه کرد. آن حضرت پس از استقرار در کوفه، کارگزاران خود را به شهرها فرستاد؛ از جمله مالک اشتر را بر سرزمین جزیره گمارد^۴ و جریر بن عبدالله بجلی را از همدان و اشعث بن قیس را نیز از آذربایجان عزل کرد.

عزل و نصب‌های آن حضرت بدین روی بود که حاکمیت کامل علی علیه السلام با نیروهای دستگاه اجرایی تأمین می‌شد. بی‌گمان جایگاه امیرمؤمنان علیه السلام که در صدد تغییر بنیادی خلافت اسلامی بود، با نیروهایی تضمین می‌شد که از نظر فکری و عقیدتی، اهداف و مشی آن حضرت را پذیرا باشند. به همین سبب علی علیه السلام ناگزیر نیروهایی را که نمی‌توانستند با اصلاحات او هماهنگ شوند، و یا مخالف شیوه حکومتی وی بودند، از ساختار سیاسی خود حذف کرد. آن حضرت ناچار بود معاویه را از حکومت شام عزل کند؛ زیرا هیچ‌گاه وی نمی‌توانست با

۱. الاخبار الطوال، ص ۱۸۹.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۰.

۳. وقعة صفین، ص ۸۴.

۴. الاخبار الطوال، ص ۱۹۱.

اهداف و آرمان‌های متعالی امام علی علیه السلام همسو شود. وی در طول هفده سال اسباب حکومتی مستقل به سبک امپراتوری روم را برای خود فراهم کرده بود و خلفا نیز هیچ‌گونه نظارت مستمری بر شام نداشتند و در نتیجه همین سهل‌انگاری و نازپروری، قدرت وی روزافزون شده بود.

مردم شام نیز که حاکمی جز یزید و معاویه بر خود ندیده بودند، با سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و شیوه‌های عدالت‌خواهانه و مساوات‌طلبانه علی علیه السلام آشنایی نداشتند. امام علیه السلام در جامعه تحت رهبری معاویه هیچ نفوذی نداشت؛ چرا که معاویه با رسول الله صلی الله علیه و آله و خاندانش دشمنی داشت و در صدد نابودی نام آن حضرت بود.^۱ معاویه شام را انحصار فرهنگی کرده بود و اجازه نمی‌داد اسلام نبوی به وسیله صحابه در آن راه یابد و مانع ارتباط شامی‌ها با حجاز و عراق می‌شد. وی برای تهییج شامی‌ها اسطوره‌سازی می‌کرد و آنجا را سرزمین مقدس و قرارگاه انبیا و صالحان معرفی می‌نمود. معاویه به دروغ به شامی‌ها گفت:

علی قصد ریختن خون شما و تصرف سرزمینتان را دارد تا شما را از آن بیرون کند.^۲

معاویه چنان شخصیت علی علیه السلام را تخریب کرده بود که جوانی غسانی در جنگ صفین گفت:
به ما گفته شده شما و پیشوایتان نماز نمی‌خوانید و شما او را در کشتن عثمان
همراهی کردید.^۳

معاویه خود را خونخواه خلیفه مظلوم، عثمان، می‌دانست و علی علیه السلام را قاتل او معرفی می‌کرد^۴ و مدعی بود که استحقاق خلافت را داراست.^۵ به همین سبب، علی علیه السلام او را عزل کرد و طی نامه‌ای خواستار بیعت وی شد:

تو از آزادشدگانی که شایستگی خلافت و امامت ندارند و طرف مشورت هم قرار نمی‌گیرند.^۶

۱. الاخبار الموقفات، ص ۵۶۷.

۲. وقعة صفین، ص ۳۲.

۳. همان، ص ۳۵۴.

۴. همان، ص ۳۱.

۵. الفتح، ج ۲، ص ۴۲۸.

۶. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۳.

معاویه پس از آگاهی از نامه علی علیه السلام با بزرگان خاندان خود و عمرو بن عاص مشورت کرد. به راهنمایی وی، شَرَحْبِیل بن سَمَط کِنْدی، بزرگ شامی‌ها را به نزد خود فراخواند و به او قبولاند که علی علیه السلام عثمان را کشته است. به دستور معاویه، شَرَحْبِیل به شهرهای شام رفت و آنان را به خونخواهی عثمان و جنگ با علی علیه السلام دعوت کرد.^۱ معاویه پس از اطمینان از بیعت شامی‌ها با خود، در نامه‌ای به علی علیه السلام اعلان جنگ داد و چنین نوشت:

شامی‌ها با تو خواهند جنگید، مگر قاتلان عثمان را به آنها تحویل دهی. سپس خلیفه مسلمانان با شورای آنان انتخاب خواهد شد.^۲

(ب) قاسطین در برابر امام علی علیه السلام

علی علیه السلام پس از دریافت پاسخ معاویه با یارانش مشورت کرد. سهل بن حنیف انصاری گفت: «ای امیر مؤمنان! با هرکه در صلح باشی، با او بر سر صلح هستیم و با هرکه در جنگ باشی، خواهیم جنگید.» علی علیه السلام فرمود:

به سوی دشمنان خدا و قرآن و سنت و باقیمانده احزاب و قاتلان مهاجران و انصار حرکت کنید.^۳

آن حضرت سپاه خود را به هفت لشکر تقسیم کرد و فرماندهان آن را تعیین نمود و روز پنجم سؤال از اردوگاه نظامی کوفه به سوی صفین حرکت کرد.^۴ پس از ورود به صفین، معاویه تنها آبشخور فرات را تصرف کرد و اجازه نمی‌داد عراقی‌ها از فرات آب بردارند. علی علیه السلام نیز به مالک اشتر و اشعث بن قیس دستور داد آبشخور را بازپس گیرند. آن حضرت پس از آزادسازی آبراه فرات، برخلاف اقدام بی‌شرمانه معاویه در بستن آب، با بزرگواری و گذشت دستور داد تا مانع شامیان نشوند. سپس علی علیه السلام سفرا و نامه‌هایی به نزد معاویه ارسال کرد تا وی را به اطاعت و پیوستن به جماعت وادارد، ولی معاویه با خشونت تمام گفت:

میان من و شما جز شمشیر نخواهد بود.^۵

۱. وقعة صفین، ص ۵۰.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. وقعة صفین، ص ۹۲.

۴. جمهرة النسب، ج ۱، ص ۸۱.

۵. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۰۶.

سراسر ماه ذی‌حجه برخوردارهای پراکنده میان دو سپاه درگرفت، ولی در آغاز ماه محرم توافق کردند تا پایان این ماه متارکه صورت گیرد.^۱

پس از اتمام مهلت ترک مخاصمه، در روز چهارشنبه اول صفر، پیکار صفین درگرفت. طی هشت روز اول ماه، فرماندهانی از هر دو سوی به مقابله هم می‌شتافتند و پس از پیکاری سخت به جایگاه خود بازمی‌گشتند، تا اینکه پیکار در روز نهم صفر بسیار سخت شد؛ به گونه‌ای که سپاه عراق عقب‌نشینی کرد، ولی با حضور علی علیه السلام و فرزندانش در جناح چپ و مالک اشتر در جناح راست فراریان بازگشتند. آنان با سخنان مهیج مالک به شامی‌ها حمله بردند و آنان را تا قرارگاه معاویه عقب راندند؛^۲ آن‌سان که وی رو به گریز نهاد و به یکی از پناهگاه‌های لشکر شام پناه برد.^۳ سرانجام با فداکاری بسیاری از یاران علی علیه السلام و به‌ویژه قبیله همدان و مدحج، یکی از هولناک‌ترین پیکارها با پیروزی جبهه عراق به پایان آمد.^۴ در این جنگ برخی از یاران امام علی علیه السلام همچون عمّار، هاشم بن عتبّه، خزیمه بن ثابت و ابوالهینم بن تیّهان نیز به شهادت رسیدند. عمّار برخلاف کهولت سن که حدود نود سال داشت، همچون جوانی خروشان و پرشور و سرشار از عشق به شهادت رجز می‌خواند و می‌گفت:

امروز محمد صلی الله علیه و آله و دوستان وی را دیدار می‌کنم. به خدا ما برحق و آنان بر باطل هستند!
مرگ زیر نیزه و بهشت زیر شمشیرهاست.

سپس خطاب به شامی‌ها گفت:

ما شما را بر سر فرود آمدن قرآن زدیم و امروز بر سر تأویل آن می‌زنیم.^۵

پس از شهادت عمّار، امام علی علیه السلام بر بالین وی حضور یافت و فرمود:

بهشت بر او گوارا باد! او با حق و حق با او بود و همیشه حق با او خواهد بود. کشنده و سرزنش‌گر عمّار در دوزخ است.^۶

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳.

۲. همان، ص ۱۷.

۳. الاخبار الطوال، ص ۲۲۶.

۴. وقعة صفین، ص ۴۰۴.

۵. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۰۱۷.

۶. همان، ج ۱، ص ۱۹۸؛ الفتوح، ج ۲، ص ۱۵۷.

شهادت عمّار و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله از یک سو گواه حقانیت علی علیه السلام در برابر معاویه و اهداف باطل وی بود، ولی از سوی دیگر موقعیت علی علیه السلام را تضعیف و راه را برای شیوخ فرصت طلب قبایل همچون اشعث بن قیس هموار کرد. در پی شکست‌های معاویه و فرار وی از سراپرده خود، هنگامی که دانست شکست در یک قدمی وی قرار دارد، به حيله و تزویر متوسل شد و برادرش عتبه را شبانه به نزد اشعث فرستاد و احساس خودبزرگ‌بینی و ریاست بر عراقی‌ها را در وی بیدار کرد و از وی خواست جنگ را به پایان رساند و از نابودی دو سپاه جلوگیری کند.^۱ در این میان، علی علیه السلام به یاران خود گفت:

امشب بسیار قرآن بخوانید و خدا را یاد کنید و از او کمک بخواهید. من صبحگاه بر ایشان هجوم می‌برم و نزد خدای عز و جل به داوری می‌کشانم.^۲

ناگهان اشعث بن قیس در میان یاران خود گفت:

اگر ما فردا از پیکار باز نایستیم، نسل عرب یکسره نابود شود. اگر فردا همه نابود شویم، چه بر سر فرزندان ما خواهد آمد؟!^۳

سخنان اشعث تأثیر خود را بر جای نهاد و هنگامی که عراقی‌ها کشته‌های بسیار داده بودند، آنان را به راحت‌طلبی و دنیاخواهی دعوت کرد تا از ادامه پیکار و مقاومت منصرف شوند. بدین سان، گفتگوی مخفیانه عتبه بن ابوسفیان و اشعث و نامه‌هایی که معاویه^۴ و یاران او^۵ برای اشعث فرستادند، مؤثر افتاد و طرح هماهنگ آنان برای ایجاد شکاف و اختلاف بین کوفی‌ها به اجرا درآمد و شامیان به پیشنهاد عمرو بن عاص صبحگاه روز دهم صفر پانصد قرآن بر سر نیزه کردند و فریاد زدند:

خدا را در باره دینتان! این کتاب خدا میان ما و شما داور است!^۶

۱. همان، ص ۱۶۲.

۲. رقعة صفین، ص ۴۷۶.

۳. همان، ص ۴۸۰.

۴. الفتح، ج ۲، ص ۱۶۱.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸.

۶. رقعة صفین، ۴۷۹.

ناگهان گروهی از یاران علی علیه السلام گفتند: «اینک که ما را به داوری قرآن خوانده‌اند، برای ما جنگ روا نیست.»^۱ اشعث گفت: «داوری کتاب خدا را بپذیر؛ زیرا تو به قرآن سزاوارتری. مردم زندگی را دوست دارند و از جنگ بیزارند.»^۲ علی علیه السلام فرمود: «این فریبکاری است و می‌خواهند شما را از خودشان باز دارند.»^۳

در این هنگام در سپاه امام علی علیه السلام اختلاف افتاد و اشعث و شیوخ جویای نام و ریاست، زاهدان کج‌فهم و قاریان ساده‌اندیش و عابدان بی‌معرفت را به دنبال خودکشاند و فتنه و فساد به وجود آورد که به قول امیرمؤمنان علیه السلام «پست‌ترین مردم به مقام بلندترین مردم دست یابد.»^۴ علی علیه السلام در باره آنان فرمود:

اینان یاران دین و قرآن نیستند. اینان بدترین کودکان و بدترین مردان هستند. به درستی که قرآن‌ها را از روی خدعه و نیرنگ، به قصد خوار کردن آن برافراشته‌اند. ساعتی جمجمه‌های خود را به من امانت دهید که چیزی نمانده ستمکاران شکسته شوند.^۵

در این حال که مالک اشتر به قلب سپاهیان شام یورش برده بود، ناگهان اشرافیت قبیله‌ای که پیروزی علی علیه السلام را قطعی و منافع خود را در خطر می‌دیدند، قاریان عبادت‌پیشه و ساده‌لوح و نادان را تحریک کردند تا با بیست هزار نفر زره‌پوش با ردالت تمام علی علیه السلام را محاصره کنند و از وی بخواهند دعوت معاویه را پاسخ دهد. امام علی علیه السلام گفت:

وای بر شما! من با آنان می‌جنگم تا از فرمان قرآن اطاعت کنند؛ زیرا از فرمان خدا سرپیچی کرده و بیمان او را شکسته و کتابش را خوار کرده‌اند.^۶

اما آنها گفتند:

به دنبال اشتر بفرست تا بازگردد.^۷

۱. همان، ص ۳۷۹.

۲. همان، ص ۳۸۲.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۶، ص ۶۶.

۵. رقعة صفین، ص ۴۸۹: الاخبار الطوال، ص ۲۳۳.

۶. رقعة صفین، ص ۳۹۰.

۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵.

علی علیه السلام نیز به ناگزیر و با اندوه فراوان دستور داد مالک اشتر از یک قدمی پیروزی بازگردد.

پذیرش پیمان حکمیت و صلح صفین

بازگشت مالک اشتر راه را برای دخالت نخبگان قبیله‌ای هموار کرد و بدین ترتیب اشعث بن قیس حرکت اجتماعی کوفی‌ها را در شرایط حساس به دست گرفت و مرجع تصمیم‌گیری کوفیان گردید و به همین سبب بدون اجازه مستقیم علی علیه السلام نزد معاویه رفت. او پیشنهاد کرد هر دو سو یک حکم را برگزینند تا بر اساس کتاب خدا عمل نمایند و از آن تجاوز نکنند.^۱ اشعث در آن شرایط چنان بر امواج احساسات و عواطف کوفی‌ها سوار بود که حتی اجازه نداد امام علی علیه السلام خود حکم مورد نظرش عبدالله بن عباس و یا مالک اشتر را انتخاب کند. اشعث و هوادارانش آن حضرت را وادار به پذیرش داور مورد رضایت خودشان، ابوموسی اشعری، کردند؛^۲ درحالی که وی موضع‌گیری منفی در برابر علی علیه السلام داشت.

بدین ترتیب پیمان صلح صفین در روز هفدهم صفر بسته شد و چنین مقرر گردید:

۱. حکمین، ابوموسی و عمرو بن عاص هستند و جان و مالشان در امان است.
۲. حکم‌ها و همه مسلمانان باید تسلیم حکم خداوند در قرآن و سنت باشند.
۳. جان و مال و خانواده مسلمانان از هر دو سوی در امان است.
۴. تا زمان اعلام حکم داوران در ماه رمضان، آتش بس برقرار است.
۵. داوران در نقطه‌ای میان شام و عراق داوری کنند.
۶. اگر داوران تا زمان مقرر بر پایه قرآن و سنت حکم نکردند، دو طرف مجازند به حال نخست بازگردند.^۳

علل پیمان حکمیت

با طولانی شدن پیکار صفین، کشته‌های بسیار به‌ویژه یاران فداکار علی علیه السلام همچون عمار، دنیاطلبی و خیانت اشرافیت قبیله‌ای، کج‌فهمی و ساده‌اندیشی قاریان که علی علیه السلام را محاصره کردند، فریبکاری معاویه و قرآن بر سر نیزه کردن، توافق اشعث و معاویه در ایجاد اختلاف میان کوفی‌ها و جلوگیری از پیروزی امام علی علیه السلام، حسادت اشعث به مالک اشتر و احتمال

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۱.

۲. وقعة صفین، ص ۴۹۹.

۳. همان، ص ۵۰۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۰۳۴.

کشته شدن علی علیه السلام و همه شیعیان وی، از جمله عوامل پذیرش پیمان حکمیت از سوی امیرمؤمنان علیه السلام بود.

بر خلاف نظر مخالفان ادامه جنگ، حدود چهار هزار نفر از یاران امام علی علیه السلام از وی تقاضا کردند به جنگ بازگردد، ولی علی علیه السلام گفت:

مخالفت یارانتان را می بینید و شما کم شمار هستید. به خدا به این کار راضی نبودم! ولی نظر عموم مردم را پذیرفتم؛ زیرا از نابودی شما می ترسیدم.^۱

پس از امضای پیمان حکمیت، اشعث متن عهدنامه را بر قبایل عرضه داشت، اما ناگهان از میان لشکر امام علی علیه السلام دو برادر به نام های جعد و معدان فریاد برآوردند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و به سراپرده معاویه حمله کردند و کشته شدند. پس از آن از هر سو بانگ برآمد:

هیچ حکمی جز خدا را نشاید.^۲

در این میان، برخی به علی علیه السلام گفتند: «وقتی به انتصاب داوران رضا دادیم، گرفتار خطا و لغزش شدیم و اینک توبه کرده ایم و از آن رأی برگشته ایم. تو نیز مانند ما برگرد، وگرنه از تو بی زاری می جوئیم.» امام علی علیه السلام فرمود:

پس از اعلام رضایت برگردم؟! مگر خداوند نفرموده به میثاق خود وفادار باشید؟!^۳

اما این مردم از علی علیه السلام بیزار می جستند و به شرک او شهادت دادند.^۴ این گروه به جای ملامت خود و احساس گناه و ندامت، علی علیه السلام را گناهکار دانستند و او را سرزنش کردند. بی گمان این آسفتگی و بی ثباتی فکری تحت تأثیر حیات بدوی و اشرافیت قبیله ای بود.

ج) پیدایش مارقین

امام علی علیه السلام پس از ظهور اختلاف در میان لشکریانش، بی درنگ فرمان کوچ داد، ولی در مسیر کوفه دو دستگی چنان شدت گرفت که پیش از ورود آن حضرت به کوفه دوازده هزار نفر

۱. همان، ص ۱۰۳۸.

۲. وقعة صفین، ص ۵۱۲.

۳. نحل (۱۶): ۹۱.

۴. وقعة صفین، ص ۵۱۷.

از سپاه وی جدا شدند و به ریاست شَبَّث بن رِبْعی و به امامت عبدالله بن کَوَّاء به روستای خروراء در جنوب کوفه رفتند. علی علیه السلام نیز به نزد آنان رفت و با گفتگو با حرورائیان و تأکید بر اینکه خود آنان وی را به پذیرش حکمیت وادار کردند، آنها را به کوفه بازآورد.^۱

گفتگوی داوران در دَوْمَةَ الْجَنْدَل و پیامد آن

مذاکره دو حکم در ماه رمضان در دَوْمَةَ الْجَنْدَل آغاز شد و دو ماه به درازا کشید.^۲ هر دو داور از وظیفه‌ای که در پیمان صلح صفین برای آنان مقرر شده بود، تجاوز کردند و ابوموسی، عبدالله بن عمر را برای خلافت پیشنهاد کرد و عمرو بن عاص نیز بر معاویه اصرار داشت. سرانجام هر دو به خلع علی علیه السلام و واگذاری خلافت به شورای مسلمانان رأی دادند، ولی عمرو بن عاص به ابوموسی نیرنگ زد و پس از اعلام نظر وی، علی علیه السلام را خلع و معاویه را بر خلافت نصب کرد. بدین سان، پس از نیرنگ عمرو بن عاص بزرگ‌ترین ضربه بر حاکمیت سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام وارد شد.

پس از اعلام رأی داوران، مارقین علی علیه السلام را کافر خواندند و در خانه عبدالله بن وهب راسبی گرد آمدند و او را به ریاست انتخاب کردند و علیه علی علیه السلام خروج کردند و به همراهی پیروان خود از بصره به نهروان در جنوب شرقی بغداد رفتند.^۳ علی علیه السلام طی نامه‌ای به سران خوارج، آنان را برای جنگ با معاویه دعوت کرد، اما آنان در پاسخ وی نوشتند:

اگر به کفر خود شهادت دهی و توبه کنی، در کار تو و خودمان بنگریم، وگرنه به تو اعلام پیکار می‌کنیم که خدا جنایتکاران را دوست ندارد.^۴

علی علیه السلام کوفیان را به نبرد با معاویه فراخواند و به آنان فرمود:

ما داوران را برگزیدیم تا براساس قرآن حکم کنند، ولی آنان برخلاف کتاب خدا و سنت حکم کردند. به خدا سوگند با آنان خواهیم جنگید!

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۵۶.

۴. الاخبار الطوال، ص ۲۵۱.

سپس در نُخَیله به یاران خود گفت:

به سوی گروهی بروید که با شما می‌جنگند تا پادشاهان ستمگر را حاکم و بندگان خدا را بنده خود کنند.^۱

پیکار خوارج با امام علی علیه السلام

علی علیه السلام از اردوگاه نُخَیله با ۶۸ هزار نفر از اعراب و موالی آنان عازم شام گردید، ولی در مسیر راه اخبار ناخوشایندی از خوارج به آن حضرت رسید: آنان دست به غارت زده بودند و زنان و مردان هوادار آن حضرت را می‌کشتند؛ از جمله عبدالله بن خَبَّاب بن آرت، پسر صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و همسر حامله‌اش را چون گوسفند سر بریدند و شکمش را دریده و جنین او را درآوردند.^۲ علی علیه السلام برای تحقیق درباره وحشی‌گری خوارج - که از خشونت بیابان‌گردی در آنان به میراث مانده بود - سفیری به سوی خوارج فرستاد، اما آنان سفیر وی را کشتند. به همین سبب، مردم از آن حضرت تقاضا کردند پیش از پیکار با معاویه، فتنه خوارج را خاموش کند. علی علیه السلام نیز دعوت آنان را پذیرفت و به سوی نهروان، محل تجمع خوارج حرکت کرد.^۳ هنگامی که به نزد آنان رسید، پیغام فرستاد: «کشندگان برادران ما را نزد ما بفرستید تا به قصاص آنان را بکشیم و من دست از شما می‌دارم تا با شامی‌ها پیکار کنیم. شاید خداوند قلب‌های شما را هدایت کند.» اما آنان در پاسخ به مدارای علی علیه السلام با خشونت پیغام دادند: «همه ما قاتلان آنها هستیم.»^۴

امیر مؤمنان علیه السلام پس از ارسال سفرایی به سوی خوارج، خود به نزد آنان رفت و فرمود: «من مخالف حکمیت بودم و به شما گفتم آنان از روی خدعه خواهان داوری هستند، ولی سرپیچی کردید. اکنون نیز بر حال نخست خود هستیم.» خوارج گفتند: «اگر توبه نکنی، از ما کناره‌گیری کن.»^۵ علی علیه السلام گفت:

آیا پس از ایمان به رسول الله صلی الله علیه و آله و هجرت با وی و جهاد در راه خدا به کفر خویش اقرار کنم؟!^۶

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۰۶۸.

۳. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۴۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۲.

۵. همان، ص ۶۲.

۶. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۰۷۰.

امام علی علیه السلام از نزد خوارج بازگشت و سپاه خود را آرایش داد و پرچم امان را به ابویوب انصاری داد تا فریاد زند: «هرکس از شما زیر این پرچم رود و کسی را نکشته باشد، در امان است! هرکه به کوفه یا مداین رود، در امان خواهد بود! ما قاتلان برادران خود را قصاص می‌کنیم و نیازی به ریختن خون شما نداریم!» پس از سخنان ابویوب، از چهار هزار نفر خوارج، هزار و هشتصد نفر مقاومت کردند و دیگران نیز متواری و یا به سپاه علی علیه السلام پیوستند. سرانجام روز نهم صفر سال ۳۸ هجری خوارج به سپاه علی علیه السلام هجومی سخت بردند به گونه‌ای که موجب عقب‌نشینی لشکریان آن حضرت شد، اما یاران امام پایداری کردند و با رشادت به خوارج حمله کردند و در زمانی حدود دو ساعت همه آنان مگر کمتر از ده نفر کشته شدند و از یاران علی علیه السلام نیز کمتر از ده نفر به شهادت رسیدند.^۱ علی علیه السلام پس از خاتمه جنگ فرمان داد: بدون درنگ برای پیکار با قاسطین آماده شوند ولی اشعث بن قیس به بهانه خستگی سپاه گفت: ما را به کوفه بازگردان تا با بهترین ساز و برگ آماده جنگ شویم. علی علیه السلام به‌ناچار بازگشت^۲ و بدین ترتیب اشرافیت قبیله‌ای بار دیگر در برابر اهداف امام علی علیه السلام ایستاد و موقعیت وی را تضعیف کرد.

بدین سان در پایان پیکار صفین گروهی از قاریان ساده‌لوح که به پیمان حکمیت معترض بودند، پس از اعلام رأی داوران بر علی علیه السلام خروج کردند و فرقه‌ای با نام خوارج به‌وجود آوردند که در پیکار نهروان نابود شد، ولی پس از خلافت آن حضرت شاخه‌های گوناگون یافت. آنان در روزگار خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس در نقاط گوناگون شورش می‌کردند و هم‌اکنون نیز بقایای آنان در کشور الجزایر و عمان با مکتب فقهی و کلامی مخصوص به خود زندگی می‌کنند. اما حال پرسیدنی است چگونه ناگهان یک فرقه در جهان اسلام متولد شد که تاکنون نزدیک به ۱۴۰۰ سال از حیات آن می‌گذرد؟

علل و عوامل پیدایش خوارج

۱. تردید و آشفتگی فکری خوارج که تحت‌تأثیر حیات بدوی شکل گرفته بود؛
۲. خشونت سخت و شجاعت خوارج که ناشی از روحیه جنگاوری و غارتگری زندگی بدوی بود؛

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۷.

۲. الاخبار الطوال، ص ۲۵۷.

۳. گفتمان سقیفه که نقش آشکاری در ایجاد تردید و شکستن حرمت اهل بیت و علی علیه السلام داشت، بعدها زمینه فکری خوارج گردید؛
۴. ظهور پیامبران دروغین و جنگ‌های رده پس از سقیفه، زمینه‌ساز پیدایش جریان‌های فکری گوناگون شد؛
۵. فتوحات خارجی، از نظر طولی اسلام را گسترش داد، ولی از درون هیچ‌گونه اصلاح فرهنگی در سرزمین‌های تازه‌مسلمان صورت نگرفت. بی‌توجهی به تربیت اسلامی عامل عصبیت جاهلی، خودپسندی و غرور در فاتحان عرب گردید.
۶. کوفه مسکن خوارج، شهری نوحاسته با فرهنگی ناهمگون و افکار و ساختار نژادی گوناگون، همواره معترض خلفا بود.^۱
۷. قاریان کوفه و بصره، مردمی ساده‌لوح و دچار نوسان فکری بودند و به همین سبب بدون تعمق قرآن می‌خواندند و این را نیز مزید افتخارات خود می‌دانستند.
۸. جنگ جمل زمینه اختلاف و دودستگی و شورش علیه خلیفه برحق مسلمانان را فراهم کرد.
۹. حزب قاعدین به‌ویژه ابوموسی اشعری با موضع‌گیری منفی خود در برابر علی علیه السلام، با موقعیت اجتماعی و مقام دینی خود در میان کوفیان، زمینه شکل‌گیری حرکت‌های مخالف خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را فراهم کرد.
۱۰. از آنجا که خوارج معرفت و درک عمیقی نسبت به دین نداشتند، نتوانستند جایگاه الهی و علمی علی علیه السلام را بشناسند؛ به‌گونه‌ای که فریبکاری معاویه و اشعث در آنان اثر نهاد و رهنمودهای هدایتگر امیرمؤمنان علیه السلام نیز در آنان سودی نبخشید.

پیامدهای جنگ نهروان

۱. پیکار نهروان هرچند با سرکوبی خوارج پایان یافت، اما به سبب ایجاد دودستگی و شمار بسیار کشتگان و خستگی عراقی‌ها، اندوهی عمیق در میان مردم کوفه بر جای نهاد و خانواده کشته شدگان را نیز نسبت به علی علیه السلام بدبین کرد.
۲. شیوخ قبایل با بازگرداندن سپاه به کوفه به بهانه‌های واهی، موقعیت خود را تحکیم بخشیدند و این سبب شد که سربلندی و عصیان در برابر علی علیه السلام فزونی یابد. آن حضرت

پس از بازگشت سپاه به کوفه تلاش نمود تا از هر راه ممکن مردم را به جهاد با معاویه تشویق کند و فرمود:

به سوی دشمنی که پیکار با او موجب تقرب به خداست آماده شوید، گروهی که در کار حق سرگردان و از کتاب خدا به دور و از دین وامانده‌اند و در کوری و گمراهی فرو رفته‌اند، هر چه می‌توانید از نیرو و اسب علیه آنان مهیا کنید و به خدا توکل کنید.^۱

کوفی‌ها در برابر این سوز و گداز هیچ‌گونه آمادگی از خود نشان ندادند. بار دیگر علی علیه السلام به کوفی‌ها فرمود:

بندگان خدا! چرا هرگاه فرمان می‌دهم، به زمین می‌چسبید؟ مگر به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید و به جای عزت به ذلت و زبونی تن داده‌اید؟ چرا وقتی به جهاد دعوتتان می‌کنم، چشمانتان می‌گردد! گویی به حال مرگ هستید. وای بر شما که به هنگام فراغت، شیران بیشه‌اید، ولی وقتی به جنگ فراخوانده می‌شوید، همچون روبهان گریزان هستید! به خدا من به شما اعتمادی ندارم!^۲

۳. طرح براندازی و جنگ و گریزهای معاویه علیه حاکمیت علی علیه السلام: پس از اعلام رأی داوران و پیکار نهروان، معاویه مشکلات بسیاری را برای آن حضرت به وجود آورد. وی بر آن بود تا خلافت علی علیه السلام را به کمک نیروهای نفوذی خود در سرزمین مصر و شهرهای مکه و بصره براندازد. او نامه‌هایی همراه با هدایا برای سران کوفه همچون اشعث بن قیس ارسال کرد و آنان را از همراهی با علی علیه السلام بازداشت. به همین سبب معاویه می‌گفت:

پس از پیکار صفین بی‌رنج و مشقت و بدون لشکرکشی، با علی جنگیدم.^۳

معاویه پس از جنگ صفین طرح‌های براندازی حاکمیت سیاسی علی علیه السلام را بدین شرح عملی کرد: ^۱ صدر امیر معاویه رضی الله عنه علی علیه السلام ۲ طرح براندازی در بصره ۳ طرح براندازی در کوفه ۴ اشعث بن قیس

۱. جدایی مصر از حاکمیت علی علیه السلام: پس از اعلام رأی داوران در ماجرای حکمیت، شامی‌ها با معاویه بیعت کردند و همین باعث نیرومندی وی گردید این در حالی بود که عراقی‌ها نیز با

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الفارات، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۳۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۰۸۰.

۳. همان، ص ۱۰۸۲.

علی علیه السلام بنای ناسازگاری و مخالفت گذاشتند، و از همین روی معاویه مصمم به تصرف مصر شد.^۱ سرزمین مصر از نظر سیاسی و اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. معاویه نخست هواداران خود را در مصر به شورش واداشت و سپس عمرو بن عاص را همراه با شش هزار نفر مأمور فتح مصر کرد. در این میان، اخبار مصر به علی علیه السلام رسید، از این رو برای اصلاح امور آنجا مالک اشتر را به حکمرانی مصر فرستاد و در نامه‌ای به مردم مصر در باره مالک چنین نوشت:

من یکی از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم. وی در هنگام ترس به خواب نمی‌رود و از دشمنان دوری نمی‌کند و بر آنان پیروز می‌شود. همواره به پیش می‌تازد و سستی نمی‌کند و با اراده می‌باشد. او از همه بندگان خدا نیرومندتر و از همگان شریف‌تر است. وی بر بدکاران از آتش سوزنده‌تر و از آلودگی و ننگ از همه دورتر می‌باشد. شمشیرش برنده و تیز می‌باشد؛ در کارها حلیم و بردبار و در جنگ ثابت و استوار است؛ صاحب رأی اصیل و صبر جمیل است. از او پیروی کنید و به سخنانش گوش دهید.^۲

معاویه هنگامی که از مأموریت مالک اشتر آگاه شد، مأمور خراج قُلُوم به نام «جایستار» را بفریفت تا وی را با شربت عسلِ آغشته به سم مسموم سازد.^۳ بدین سان، فرجام زندگی مالک اشتر پس از یک عمر مجاهدت در راه اسلام و دفاع از علی علیه السلام با خط سرخ شهادت به پایان آمد. امام علی علیه السلام در سوگ مالک فرمود:

پاداش مالک با خدا باد! چه مالکی! به خدا اگر از کوه بود، بی‌همتا بود و اگر از سنگ بود! سرسخت و محکم بود! به خدا مرگت جهانی را خرد و جهانی را شادمان کرد! باید زنان داغ‌دیده بر مالک بگریند. آیا همانند مالک یافت می‌شود؟! مرگ وی از مصائب بزرگ است. خدا رحمت کند مالک را که به عهد خود وفا کرد و جانش را داد و به پروردگارش رسید!^۴

پس از شهادت مالک، علی علیه السلام برای کمک به محمد بن ابی‌بکر، والی مصر از کوفی‌ها یاری خواست، ولی با بیش از یک ماه تلاش، تنها دو هزار نفر بسیج شدند. علی علیه السلام ناگزیر همین شمار کم را به فرماندهی کعب بن مالک ارحبی به مصر فرستاد. در این میان، عمرو عاص به

۱. همان، ص ۱۰۵۲ و ۱۰۹۵.

۲. الفارات، ص ۱۶۶.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۱.

۴. الفارات، ص ۱۶۹.

مصر لشکر کشید و با کمک هواداران معاویه بر مصر دست یافت. محمد نیز فرار کرد، اما دستگیر شد و به دستور یکی از یاران معاویه به طرز فجیعی جسدش را سوزاندند. علی علیه السلام چون از شهادت محمد آگاه شد، به شدت اندوهگین گشت و کوفی‌ها را نکوهش کرد و دستور داد سپاه اعزامی بازگردد.^۱

۲. طرح براندازی در بصره: معاویه توسط یکی از هواداران خود شورشی بزرگ به نام خونخواهی عثمان در بصره راه انداخت؛ تا جایی که زیاد بن سمیّه، جانشین ابن‌عباس نیز نتوانست آن را خاموش کند. علی علیه السلام به‌ناچار اعین بن ضُبَیْنَه تمیمی را به بصره فرستاد، ولی عثمانیان بنی تمیم او را کشتند.^۲ بار دیگر آن حضرت یکی از یاران خود به نام جاریه بن قدامه سعدی را به بصره فرستاد. وی با کمک شیعیان بصره و قبیله آزد مقاومت شورشی‌ها را درهم شکست و بر شهر چیره شد.^۳

۳. طرح براندازی در مکه: سپاه اعزامی معاویه به فرماندهی یزید بن شجره رُهاوی در روز هفتم ذی‌حجه سال ۳۹ هجری وارد مکه شد، اما با وساطت قریش و انصار، میان قُثم‌عباس والی علی علیه السلام و یزید صلح برقرار گشت. پس از پایان مراسم حج، علی علیه السلام از کوفه سپاهی را به فرماندهی مَعْقِل بن قَیس ریاحی به مکه فرستاد. از این رو یزید به سرعت از مکه گریخت^۴ و بدین‌سان توطئه معاویه برای تصرف مکه خنثی گردید.

۴. غارت‌های معاویه علیه امیر مؤمنان علیه السلام: معاویه افزون بر طرح‌های پیش گفته، سپاهیان خود را مخفیانه به سرزمین‌های تحت حاکمیت علی علیه السلام می‌فرستاد تا این مناطق را غارت کنند که از آن جمله می‌توان به حمله سُفیان بن عَوْف غامِدی به شهرهای هیت و انبار و پادگان‌های آنها اشاره کرد. وی فرماندار انبار و یاران او را کشت. علی علیه السلام نیز از کوفی‌ها برای دفع سُفیان کمک خواست، ولی کوفه ساکت و خاموش پاسخی به آن حضرت نداد. امام علیه السلام که سستی کوفیان را مشاهده کرد، خود عازم اردوگاه نظامی نُخَیله شد، اما گروهی از یارانش آن حضرت را بازگرداندند. علی علیه السلام سعید بن قَیس هَمْدانی را با هشت هزار نفر به مقابله سفیان فرستاد. سعید نیز وی را تعقیب کرد و او را متواری ساخت.^۵

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۰۹۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۸۵.

۳. الفارات، ص ۲۸۲؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۲۰.

۴. همان، ص ۱۱۲۵.

۵. الفارات، ص ۳۲۴.

علی علیه السلام تا بازگشت سعید اندوهگین بود و چند روزی بیمار شد، به گونه‌ای که نمی‌توانست خطبه بخواند. به همین سبب در نامه‌ای به مردم کوفه نوشت:

جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای بندگان برگزیده‌اش باز کرده است. جهاد جامه پرهیزکاری و زره محکم خداوند است. هر که جهاد را ترک کند، خداوند لباس خواری به او می‌پوشاند و او را گرفتار بلا می‌کند و در دلش شبهات ایجاد می‌گردد و خوار و لگدکوب می‌شود. اگر جهاد را از دست بدهید، سختی رو می‌آورد و حق و داد رخت برمی‌بندد. ننگ بر شما که این چنین خود را در تیر رس دشمن قرار داده‌اید! شما را غارت می‌کنند، ولی حمله نمی‌کنید؛ با شما می‌جنگند، ولی با آنان پیکار نمی‌کنید؛ خدا را معصیت می‌نمایند، ولی شما رضایت می‌دهید. ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد که عقل شما بسان عروسان پرده‌نشین است! کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشانیید و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید.^۱

بدین سان، علی علیه السلام جهاد و استقامت را کلید پیروزی و سستی و عدم‌آمدگی را نشانه ذلت و خواری در برابر دشمن دانسته است.

به راستی چرا شهری که علی علیه السلام آن را «کنز الایمان»، «جُمُجُمَةُ الْإِسْلَام» و «سیف‌الله» لقب داده بود،^۲ این چنین مورد نکوهش آن حضرت قرار می‌گیرد؟ این تغییرات نتیجه عوامل درونی و بیرونی بود. کوفه از برون مورد هجوم توطئه‌ها، نیرنگ‌ها، تبلیغات مسموم و تحریکات جاسوسان معاویه قرار داشت و از درون نیز متأثر از عوامل دیگری بود که در پی می‌آید.

عوامل درونی سستی کوفی‌ها در برابر علی علیه السلام

۱. بافت نژادی گوناگون و سنت‌های ناهمگون کوفه که از اعراب شمالی و جنوبی و موالی شکل گرفته بود؛

۲. خیانت اشرافیت قبیله‌ای کوفه - که مرجع تصمیم‌گیری‌های اجتماعی بود - به سبب دنیاخواهی و ریاست‌طلبی و وعده‌ها و هدایای معاویه؛

۳. شهادت بزرگان و نخبگانی همچون عَمَّار بن یاسر و مالک اشتر راه را برای نفوذ بیشتر اشراف فرصت‌طلب کوفه هموار کرد و فردی چون اشعث حرکت اجتماعی کوفه را به دست

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۲۷؛ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۳۰، ص ۷۴.
۲. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵.

گرفت و تغییر گسترده‌ای در ارزش‌های حاکم بر جامعه به وجود آورد. این اشراف، سنت‌های قبیله‌ای و رفاه‌طلبی را به جای ارزش‌های الهی و معنوی چون شهادت‌خواهی و ایثار نشانند.

۴. عدم درک درست کوفیان از مفهوم و جایگاه وصایت و امامت الهی علیه السلام؛

۵. خستگی از سه جنگ داخلی و داغداری آنها از تلفات بی‌شمار؛

۶. غارت‌های معاویه به‌ویژه یورش بوسر بن اُزطاة؛ گروهی از هواداران عثمان در شهرهای

جَند و صنعا به تحریک معاویه به نام خونخواهی عثمان شورش کردند. معاویه نیز بی‌درنگ

بوسر بن اُزطاة قرشی را - که مردی خونریز و بی‌رحم بود - به حجاز و یمن گسیل داشت. بوسر

شهرهای مدینه و مکه را تصرف کرد و از سوی خود حُکامی را بر آنها گمارد. سپس به سوی

یمن لشگر کشید و شهرهای نجران، صنعا، سرزمین همدان، مارب و جیشان را تصرف نمود و

کشتار فجیعی از شیعیان علی علیه السلام به راه انداخت. وی سپس به صنعا بازگشت و یکصد نفر از

ابناء ایرانی را کشت^۱ و به حضرموت لشگر کشید.^۲ بوسر بن اُزطاة در حملات خود سی هزار نفر

از شیعیان را کشت و خانه‌های آنان را آتش زد.^۳

علی علیه السلام از طریق مأمور اطلاعاتی خود در شام از حمله بوسر به حجاز و یمن آگاه شد، از

همین‌رو جاریه بن قدامة یکی از شیعیان خود را با چهارهزار نفر به تعقیب بوسر فرستاد. جاریه

نیز موفق شد وی را از یمن اخراج کند.^۴

اهداف معاویه از غارت‌ها

معاویه پس از پیکار صقین طرح‌های گوناگونی برای براندازی حاکمیت علی علیه السلام به اجرا درآورد.

هر چند این غارت‌ها با فداکاری برخی از یاران علی علیه السلام سرکوب شد، اما بازتابی منفی بر

حاکمیت علی علیه السلام داشت که اهداف معاویه نیز در آن نهفته بود. آثار منفی این غارت‌ها بدین

قرار است:

۱. تضعیف و کاهش نیروی نظامی امام علیه السلام به دلیل کشتار شیعیان و حامیان آن حضرت؛

۲. برهم زدن امنیت و آسایش مردم تحت حاکمیت علی علیه السلام تا چنین وانمود شود که

۱. الفارات، ص ۴۲۶.

۲. همان، ص ۴۲۳.

۳. همان، ص ۴۴۱.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۳۸.

آن حضرت توان برقراری آرامش در شهرها را ندارد و عموم مردم مشتاق کسی شوند که بتواند برای آنان امنیت آورد؛

۳. ایجاد رعب و وحشت در میان رهبران قبایل و افراد ترسو و بی‌انگیزه تا از علی علیه السلام روی برتابند و به سوی معاویه جذب شوند؛

۴. مشغول نگاه داشتن علی علیه السلام به خوابانیدن شورش‌ها و دفع حملات تا نتواند سپاهی علیه شام بسیج کند؛

۵. تضعیف بنیه اقتصادی خلافت علی علیه السلام با تخریب خانه‌ها و غارت اموال مردم؛

۶. این غارت‌ها و کشتارهای فجیع از یک سو موجب سستی و نافرمانی کوفیان گردید و از سوی دیگر اسباب حزن و اندوه و بیماری آن حضرت را فراهم کرد و بدین ترتیب در برنامه‌های توسعه فرهنگی و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی ایشان خلل وارد شد.

آخرین تلاش

امیرمؤمنان علیه السلام که به‌خوبی از اهداف تهاجمات و لشکرکشی‌های پراکنده معاویه آگاهی داشت، برای سرکوبی کامل وی و جلوگیری از این یورش‌ها تلاش وسیعی را آغاز کرد. آن حضرت برای مردم کوفه سخنرانی کرد و پس از بیان عبرت‌های آموزنده از نابودی گردنکشان تاریخ، فرمود:

چه زبانی بردند برادران ما که خون‌هایشان در صفین ریخت و امروز زنده نیستند؟ کجا هستند برادران من که در راه حق سوار شده و به‌راستی و درستی گذشتند؟ کجاست عمار؟ کجاست ابن تیّهان و ذوالشهادتین؟ کجا هستند دیگر برادران همانند ایشان که با هم بر مرگ پیمان بستند؟

سپس با حالت حزن و اندوه و با گریه بسیار گفت:

دریغا بر برادران من که قرآن را خواندند و آن را استوار کردند! سنت را زنده کرده، بدعت را میراندند؛ به جهاد که فراخوانده شدند، پذیرفتند و به پیشوای خود اعتماد داشتند و از او پیروی کردند. سپس با فریاد بلند گفت: ای بندگان خدا! جهاد! جهاد! آگاه باشید! من همین امروز لشکر می‌آرایم! هر که هوس رفتن به سوی خدا دارد، باید برود!^۱

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۱، ص ۵۸۶.

سرانجام شیعیان آن حضرت اعلام آمادگی کامل کردند. از این روی، علی علیه السلام معقل بن قیس را برای گردآوری نیرو به شهرهای اطراف فرستاد^۱ و نامه‌ای نیز برای قیس بن سعد بن عباد، فرمانروای آذربایجان ارسال کرد تا هرچه زودتر به کوفه آید.^۲ علی علیه السلام با پشتکار تمام موفق به تغییر روحی کوفیان شد و لشکری حدود چهل هزار نفر فراهم کرد؛ ده هزار نفر به فرماندهی حسین بن علی علیه السلام، ده هزار نفر به فرماندهی قیس بن سعد بن عباد، ده هزار نفر به فرماندهی ابویوب انصاری و افراد دیگری را نیز فرمانده قرار داد.^۳

بدین ترتیب علی علیه السلام در ماه رمضان سال چهارم هجری در ادامه اصلاحات خود با کوشش هرچه تمام‌تر لشکر خود را بسیج کرد. امام علیه السلام در ماه رمضان گاه در خانه حسن علیه السلام و گاه در خانه حسین علیه السلام افطار می‌کرد و بیش از سه لقمه نمی‌خورد. وقتی علت را از وی پرسیدند، فرمود:

مرگ به سراغ من خواهد آمد. می‌خواهم در آن حالت شکم تهی باشد.^۴

علی علیه السلام تمام شب جمعه نوزدهم رمضان را بیدار بود و به خواندن قرآن و عبادت به پایان برد، وی خود در نقلی می‌گوید:

پس از نیمه شب خواب به چشمانم مسلط شد و رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. به او گفتم: چه بسیار ناراستی و دشمنی از امت تو دیدم! فرمود: آنان را نفرین کن. گفتم: خدا به جای ایشان بهترین اشخاص را به من بدهد و به جای من بدترین کس را بر آنان بگمارد.^۵

آن حضرت برای نماز صبح به مسجد کوفه رفت، ولی هنگام نماز به دست عبدالرحمن بن ملجم مُرادى ضربت خورد. علی علیه السلام درحالی که در خون خود غوطه‌ور بود، وصایای خود را بیان کرد.^۶ او پیروان خود را به ترس از خدا و پرهیزکاری، دشمنی با ستمگران و یاری محرومان، ایجاد دوستی میان مردم، خوش رفتاری با همسایگان، رسیدگی به یتیمان،

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۶۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۱۶۳.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۴.

۴. الارشاد، ج ۱، ص ۱۲.

۵. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۷۰، ص ۱۱۷.

۶. مقاتل الطالبیین، ص ۴۷.

نماز، روزه، زکات، قرآن، حج، خاندان رسول الله ﷺ، جهاد با اموال و جان و زبان، اتحاد و پیوستگی، امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز از قطعه قطعه کردن قاتل خود، سفارش کرد.^۱ سرانجام در روز ۲۱ رمضان سال چهارم هجری در حالی که ۶۳ سال از عمر با برکت آن حضرت می‌گذشت،^۲ روح مطهرش از این جهان به ملکوت اعلیٰ رهسپار شد.

امام علیؑ در ایام عمر شریفش هرگز لباس نو نپوشید و مالی نیندوخت، مگر آنچه در یتبع داشت که آن را نیز صدقه داده و وقف کرده بود.^۳ او تنها گنجینه‌ای که از خود باقی نهاد، میراثی گرانبها از معارف الهی، دانش، ادب و بلاغت شامل چهارصد و هشتاد و چند خطبه بود. آن حضرت در طی چهار سال و نه ماه حاکمیت سیاسی، هیچ‌گاه خواهان کاخ‌های زورمداران، گردنکشی ستمگران، شادخواری‌های مسرفان و خوان رنگارنگ چپاولگران نبود و همواره با فقرا و بی‌پناهان و محرومان هم‌دردی می‌کرد.

تشیع در روزگار خلافت امام علیؑ

علیؑ با شروع خلافت خود کارگزارانی از صحابه و تابعین، همچون قیس بن سعد بن عباده، عثمان بن حنیف، کُمیل بن زیاد، مالک اشتر نخعی و عبدالله بن عباس را بر ولایات و شهرهای تابع خلافت اسلامی گمارد. اینان در محل مأموریت خود بذر دوستی اهل بیتؑ و همراهی با علیؑ را افشاندند و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان و غارتگری‌های سپاهیان معاویه، از بن جان با آن حضرت همکاری کردند؛ تا آنجا که برخی از صحابه همچون عمار بن یاسر، خُزیمه بن ثابت و هاشم مرقال و... در این راه جان باختند. اینان از نظر اعتقادی و عملی بر میثاق خود پای‌بند بودند، در برابر ایشان، شیعیان سیاسی قرار داشتند، مانند بسیاری از مردم کوفه که به مبانی معرفتی تشیع اعتقادی نداشتند و یا از آن آگاه نبودند. آنها از «رهبری خاندان رسول خدا ﷺ - نه به‌عنوان منصوب از سوی خدا - حمایت می‌نمودند و همراه آنان علیه ظلم و ستم خلفا قیام می‌کردند و همسو با آنان بودند.»^۴ ولی در مواقع سرنوشت‌ساز،

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۲۷، ص ۵۵۹؛ کتاب مقتل الامام امیرالمؤمنینؑ، ص ۴۶.
 ۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۸۴؛ کتاب مقتل الامام امیرالمؤمنینؑ، ص ۵۹.

۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱.

۴. تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۸.

اهل بیت و علویان را رها می‌کردند و از حمایت آنان دست می‌کشیدند که از آن جمله می‌توان به رفتار کوفی‌ها در پیکار صفین، در خلافت امام حسن علیه السلام، در واقعه عاشورا و یا در قیام مختار اشاره کرد.

طی دوران خلافت امام علی علیه السلام هواداران آن حضرت نفوذ و قدرتی بسیار یافتند و بدین‌رو مسلمانان از سیره و سخنان آن حضرت بهره‌های بسیار بردند. با انتقال مرکز خلافت به کوفه و گسترش اصلاحات اجتماعی علی علیه السلام و تساوی همه نژادها، گروه بی‌شماری از تازه‌مسلمانان، شیفته رفتار و منش آن حضرت شدند و نخبگان پرشماری از عرب و غیر عرب نیز در این شهر تربیت شدند؛ آن‌گونه که می‌توان گفت دستاوردهای فکری و ادبی اصیل شیعه غالباً از کوفه بوده است. بیشتر خطبه‌های نهج‌البلاغه که پس از قرآن عظیم‌ترین کتاب معرفتی شیعه به شمار می‌رود، از منبر مسجد کوفه بیان شده است. آن حضرت خطبه‌ای مشهور به اشباح را در مسجد کوفه درحالی‌که از جمعیت پر بود، در ستایش خداوند، آفرینش آسمان و زمین و ملائکه،^۱ و خطبه قاصعه را در مذمت شیطان و پرهیز از رذایل اخلاقی و عبرت از گذشتگان و توصیف دوران جاهلیت بیان فرمود.^۲ ایشان درباره اهل بیت و فضایل آنان در خطبه‌ها^۳ و نامه‌های^۴ خود، مبانی تئوریک امامت و ولایت آنان را به دست داد. بی‌گمان این خطبه‌ها و نامه‌ها همواره میراث گرانبهایی برای پشتوانه فکری و معرفتی و اخلاقی شیعه و مسلمانان بوده است.

۱. نهج‌البلاغه، ترجمه فیض‌الاسلام، خطبه ۹۰، ص ۲۳۰.

۲. همان، خطبه ۲۳۴، ص ۷۷۵.

۳. بنگرید به: همان، خطبه ۱۰۸، ص ۳۳۷؛ خطبه ۱۴۴، ص ۴۳۷ و خطبه ۲، ص ۴۴.

۴. الفارات، ص ۲۰۴.

پرسش‌ها

۱. ویژگی‌های بیعت با امام علی علیه السلام را بنویسید.
۲. تأثیر قاعدین در خلافت علی علیه السلام چه بود؟
۳. چرا امیرمؤمنان علیه السلام مرکز خلافت را به کوفه انتقال داد؟
۴. اصلاحات اجتماعی امام علی علیه السلام را بنویسید.
۵. اصلاحات فرهنگی امام را تبیین کنید.
۶. اقدامات مصلحانه امام علی علیه السلام در جلوگیری از نبرد جمل را توضیح دهید.
۷. معاویه از غارت‌های خود چه اهدافی داشت؟
۸. عوامل پیدایش خوارج را بنویسید.
۹. پیامد جنگ نهروان را توضیح دهید.
۱۰. عوامل سستی کوفی‌ها در برابر امام علی علیه السلام را بنویسید.

منابع مطالعاتی

۱. ارشاد، شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی.
۲. پیشوایان ما، عادل ادیب، ترجمه اسدالله مبشری.
۳. تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی.
۴. تاریخ تشیع (۱)، نوشته جمعی از نویسندگان، زیر نظر سید احمد رضا خضری، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان سمت.
۵. تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، اصغر قائدان.

۶. جانشینی حضرت محمد ﷺ، ویلفرد مادلونگ، گروه مترجمان.
۷. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان.
۸. رفتارشناسی امام علی علیهم السلام، ابراهیم بیضون، ترجمه علی اصغر محمدی.
۹. صدای عدالت انسانی، جورج جُرداق، ترجمه سید هادی خسروشاهی.
۱۰. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی.

فصل سوم

دوران امامت حسین علیه السلام

حسن بن علی علیه السلام و دوران امامت آن حضرت

حسن بن علی علیه السلام در روزگار رسول الله صلی الله علیه و آله

حسن بن علی علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجری در مدینه به دنیا آمد. مادرش فاطمه زهرا علیها السلام در روز هفتم تولدش موهای سر او را تراشید و هموزن آنها نقره صدقه داد.^۱ سپس وی را به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برد و آن حضرت در گوش او اذان گفت و او را حسن نامید و برای وی گوسفندی عقیقه کرد.^۲ کنیه آن حضرت ابومحمّد و شبیه‌ترین مردم به رسول الله صلی الله علیه و آله در آفرینش و اخلاق و رفتار و شرافت بود. از انس بن مالک روایت شده هیچ‌کس از حسن بن علی علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله شبیه‌تر نبود.^۳

حدود هفت سال از حیات امام حسن علیه السلام در روزگار رسول الله صلی الله علیه و آله گذشت. آن حضرت علاقه و آفری به وی داشت و او را بر شانه‌های خود می‌نشاند و می‌فرمود:

خدایا من او را دوست می‌دارم، پس تو هم او را دوست بدار، و دوست بدار هرکه او را دوست بدارد.^۴

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً به کار تعلیم و تربیت نواده‌اش پرداخت و در باره وی فرمود:

هرکه این دو [= حسنین] را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکه آن دو را غضبناک کند، مرا خشمگین کرده است.^۵

۱. الطبقات الكبرى، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲۹؛ تذکرة الخواص، ص ۱۷۹؛ دلائل الامامة، ص ۶۰.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳؛ أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲.

۴. الطبقات الكبرى، ص ۴۱ و ۴۶؛ تذکرة الخواص، ص ۱۷۶.

۵. الطبقات الكبرى، ص ۴۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۷.

امام حسن علیه السلام در شش سالگی نخستین فعالیت سیاسی و فرهنگی خود را با حضور در مباحثه انجام داد: هنگامی که هیئت نمایندگی مسیحیان نجران به مدینه آمدند، رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها پیشنهاد مباحثه داد و آنان نیز پذیرفتند، ولی هنگامی که امیر آنان مشاهده کرد رسول الله صلی الله علیه و آله به اتفاق علی علیه السلام، حسنین علیهما السلام و فاطمه علیها السلام برای مباحثه آمد، از انجام آن خودداری کردند و قرارداد جزیه بستند.^۱

او هنوز کودکی بیش نبود که با طوفان سهمگین حوادث روبه‌رو شد و در هفت سالگی جد گرامی و مادر خود را از دست داد. وی در تمام دوران سکوت پدر گرامی‌اش با او همراه بود.

حسن بن علی علیه السلام در روزگار خلفا

امام حسن علیه السلام در همان دهه نخستین زندگی با مبارزه سیاسی آشنا شد و با شجاعت در برابر خلیفه اول ایستاد و خواهان بازگرداندن امامت و رهبری پدرش شد. او به خلیفه گفت: «از منبر پدرم، فرود آی!» ابوبکر گفت: «راست گفתי! این منبر پدر توست.» علی علیه السلام به ابوبکر گفت: «ما او را فرمان ندادیم.» ابوبکر گفت: «به خدا راست گفתי! ما تو را متهم نمی‌کنیم.»^۲

امام حسن علیه السلام در روزگار خلفا در فعالیت‌های سیاسی و نظامی شرکت نداشت، اگرچه برخی گزارش‌ها از حضور آن حضرت در فتوحات حکایت دارد، چنان‌که در گزارشی آمده است:

گویند حسن و حسین علیهما السلام در فتح گرگان در سال بیست و نه همراه سعید بن عاص بودند.^۳

در گزارشی دیگر آمده است:

هنگامی که آن حضرت عازم جرجان بود، وارد اصفهان شد.^۴

بی‌شک نمی‌توان به این گونه گزارش‌ها چندان اعتماد کرد؛ چراکه از یک سو خلفا نسبت به حضور اهل بیت در فعالیت‌های نظامی حساسیت داشتند و از دیگر سو اهل بیت نیز به خوبی می‌دانستند حضور آنان در فتوحات موجب مشروعیت خلفا خواهد بود، به همین رو از شرکت در امور نظامی خودداری می‌کردند.

۱. تاریخ المدینه المنوره، ج ۲، ص ۵۸۱.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰.

۳. فتوح البلدان، ص ۳۳۰.

۴. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۶۹ و ۷۲.

نقش امام حسن علیه السلام در خلافت امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام هنگامی که عازم جنگ جمل بود، فرزندش حسن را به همراهی چند نفر از صحابه خود با نامه‌ای به نزد کوفیان فرستاد و از آنان خواست تا علیه پیمان شکنان حرکت کنند. امام حسن علیه السلام در مسجد کوفه برای مردم سخنرانی کرد و پس از بیان فضایل پدرش و پیشینه او در اسلام و قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و شایستگی‌اش برای خلافت، چنین فرمود: «خوشا به حال کسی که سبکبار در رکاب علی علیه السلام جهاد کند که جهاد در رکاب او چون جهاد در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله است!» سرانجام حسن بن علی علیه السلام با همکاری عمّار و مالک اشتر موفق شد کوفی‌ها را بسیج کند.^۱ حسن بن علی علیه السلام در نبرد جمل شرکت داشت و پس از پایان جنگ نیز همراه پدر به کوفه آمد و در آن شهر ساکن شد. امام حسن علیه السلام در پیکار صفین و نهروان نیز با پدرش همراه بود. او هنگام پیکار صفین برای مردم کوفه سخنرانی کرد و آنان را به پایداری و مقاومت دعوت نمود تا خداوند ضعف و ناتوانی را از آنان برگیرد و به سوی نشانه‌های دین هدایتشان کند.^۲ سپس همراه امام علی علیه السلام در آن جنگ شرکت کرد و دعوت عبیدالله بن عمر مبنی بر انجام کودتا علیه پدرش را نیز به شدت رد کرد و به وی گفت: «به خوی و نیرنگ زنان شامی درآمده‌ای؟! خداوند به زودی تو را از پای درآورد و رخسارت را بر خاک هلاکت افکند!» و فردای آن روز نیز عبیدالله بن عمر کشته شد.^۳

امام حسن علیه السلام در همه صحنه‌های نبرد صفین شرکت داشت. روزی علی علیه السلام در باره او که شتابان عازم پیکار بود، فرمود:

این جوان را نگه دارید تا پشت مرا نشکند، که دریغم آید، مرگ حسین علیه السلام را دریابد؛ زیرا با مرگ آنها نسل رسول الله صلی الله علیه و آله از بین می‌رود.^۴

امام علی علیه السلام پس از بازگشت از صفین وصیتنامه‌ای طولانی برای فرزندش حسن بن علی علیه السلام نوشت و او را نصایح بسیار نمود^۵ و در وصیتنامه‌ای دیگر نیز فرزندش حسن علیه السلام را در اموال و

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۵۸.

۲. وقعة صفین، ص ۱۱۳.

۳. همان، ص ۲۹۷.

۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۹۸، ص ۶۶۰؛ وقعة صفین، ص ۵۳۰.

۵. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۳۱، ص ۹۰۶.

موقوفات خود وصی قرار داد.^۱ هنگامی که آن حضرت از ابن ملجم ضربت خورد، وصیتنامه‌ای با دستان مبارک خود^۲ برای امام حسن علیه السلام و همه فرزندان و خاندانش نگاشت و آن حضرت را وصی بر خاندان و فرزندان و یاران خود قرار داد.

خلافت امام حسن علیه السلام

پس از شهادت و خاک سپاری علی علیه السلام در روز جمعه ۲۱ رمضان سال چهارم هجری، حسن بن علی علیه السلام به مسجد کوفه آمد و در جمع مردم فرمود:

به راستی در این شب مردی از دنیا رفت که پیشینیان در کردار بر او پیشی نجستند و آیندگان نیز در کردار به او نرسند. او به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرد و با جان خویش از آن حضرت دفاع نمود. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله او را به جنگ می‌فرستاد، جبرائیل و میکائیل او را در میان می‌گرفتند و از جنگ باز نمی‌گشت تا خداوند به وسیله او پیروزی دهد. ای مردم! من حسن بن علی علیه السلام فرزند بشیر و نذیر و چراغ تابناک هدایت هستم، من از خاندانی هستم. که خداوند دوستی ایشان را در کتاب خویش واجب دانسته است و می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا.»^۳ و فراهم کردن نیکی، دوستی ما خاندان است.^۴

پس از سخنان امام حسن علیه السلام، عبیدالله بن عباس به پا خاست و گفت:

ای مردم! این فرزند پیامبر شما و وصی امامتان می‌باشد؛ با او بیعت کنید.^۵

مردم نیز اطاعت کردند و گفتند:

چقدر حسن بن علی علیه السلام نزد ما محبوب و سزاوار خلافت است.^۶

۱. همان، نامه ۲۴، ص ۸۷۷.

۲. همان، نامه ۴۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۱.

۳. «بگو مزد رسالت از شما، جز دوستی خاندانم نمی‌طلبم و هرکس کار نیکو انجام دهد، ما بر نیکویی‌اش بیفزاییم.» (شوری (۴۲): ۲۳).

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۶۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۵.

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۵.

۶. مقاتل الطالبیین، ص ۶۲.

قیس بن سعد، از شیعیان فداکار و استاندار باوفای علی علیه السلام نیز به توصیف جایگاه حسن بن علی علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و ارجمندی و زیندگی وی برای خلافت، پرداخت و مردم را به بیعت و پیروی از امام حسن علیه السلام تشویق کرد. مردمی که در کوفه بودند، با آن حضرت بیعت کردند. امام حسن علیه السلام با این شرایط از آنان بیعت می‌گرفت:

با هر که با او در جنگ باشم، بجنگید و با هر کس که در صلح باشم، در سازش باشید.^۱

بیعت کنندگان می‌گفتند: «می‌شنویم و پیروی می‌کنیم و امثال فرمانت می‌کنیم.»^۲ خلافت امام حسن علیه السلام از سوی مردم یمن و بصره مورد پذیرش قرار گرفت و مردم حجاز نیز با جاریه بن قدامه به نمایندگی از آن حضرت بیعت کردند.

ستیز معاویه با امام حسن علیه السلام

اعلام بیعت برای معاویه زنگ خطر بزرگی بود. از همین رو هنوز بیش از پنجاه روز از خلافت آن حضرت نگذشته بود^۳ که به توطئه علیه امام حسن علیه السلام پرداخت و جاسوسانی را برای ایجاد اغتشاش به بصره و کوفه فرستاد تا پیش از استحکام خلافت آن حضرت، از گسترش اقتدار او جلوگیری کنند.

امام حسن علیه السلام با قدرت در برابر اهداف معاویه ایستاد و دستور داد دو نفر از جاسوسان معاویه را گردن زدند.^۴ او در نامه‌ای به معاویه نوشت:

ای معاویه! مخفیانه مردان را به سوی من می‌فرستی! گویا سر ستیز و جنگ داری! من نیز در آن تردیدی ندارم. چشم به راه آن باش، اگر خدا بخواهد.^۵

امام حسن علیه السلام در نامه دیگری به معاویه، پس از اشاره به بحران زمامداری پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله چنین نوشت:

ما در شگفتیم از کسانی که در گرفتن خلافت بر ما یورش آوردند و حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۵.

۲. الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۵.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۶۲.

۵. همان.

را از ما ربودند و اگرچه دارای سابقه بودند، ما برای اینکه منافقین و احزاب وسیله‌ای برای خرابکاری در دین به دست نیاورند، سکوت کردیم، ولی شگفتای معاویه! توبه‌کاری دست زده‌ای که شایستگی آن را نداری؛ زیرا نه به فضیلتی در دین معروف هستی و نه در اسلام دارای اثری پسندیده می‌باشی. تو پسر دشمن‌ترین قریش نسبت به رسول الله ﷺ می‌باشی. من تو را دعوت می‌کنم همانند مردمی که با من بیعت کرده‌اند، تو نیز بیعت کنی.^۱

چنان‌که پیداست، این نامه ناشایستگی معاویه را برای حکومت نشان می‌دهد. معاویه نیز در پاسخ آن حضرت گستاخانه نوشت:

اگر می‌دانستم که تو برای نگهبانی از مردم تواناتری و در برابر دشمن نقشه‌ات بهتر است، دعوت تو را می‌پذیرفتم، ولی می‌بینی شایستگی من بیشتر است؛ زیرا می‌دانی من بیشتر حکومت کرده‌ام و تجربه‌ام در کار امت بیش از تو و سیاستمدارتر و مسن‌تر از تو می‌باشم و تو سزاوارتری که آنچه مرا بدان خوانده‌ای، بپذیری. پس در اطاعت من وارد شو و بعد از من خلافت برای تو خواهد بود.^۲

معاویه سپس از کارگزاران خود خواست نیروهای خود را جمع کنند.^۳ آن‌گاه ضحاک بن قیس فیهری را به نیابت خود بر شام گذاشت^۴ و با شصت هزار نفر به سوی عراق حرکت کرد.^۵

امام حسن علیه السلام پس از دریافت پاسخ معاویه و آگاهی از طغیان و حرکت وی به سوی عراق، حُجر بن عدی کندی را که از بزرگان شیعه در کوفه بود، برای جمع‌آوری نیرو به نزد کارگزاران خود فرستاد و برای جلوگیری از ورود معاویه به عراق، دو لشکر چهار هزار نفری را پی‌درپی برای مقابله با وی به شهر انبار فرستاد، ولی معاویه با وعده پول و حکومت آنان را فریفت و به نزد خویش آورد و بدین‌سان راه خود را برای ورود به عراق هموار ساخت.^۶ از سوی دیگر،

۱. همان، ص ۶۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۶؛ الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۶۹.

۴. همان.

۵. الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۹.

۶. اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۶۸.

امام حسن علیه السلام در مسجد کوفه مردم را به جهاد و حرکت به سوی لشکرگاه دعوت کرد، اما کسی پاسخ وی را نداد. بدین سبب عدی بن حاتم از بزرگان شیعیان گفت:

این سستی چقدر زشت است! آیا به امامتان و پسر دختر پیامبرتان پاسخ نمی‌گویید! کجا هستند مردان این شهر که در هنگام خوشی و آسایش، زبانی بزان و کوبنده چون تازیانه داشتند و چون جنگ به سختی می‌کشید، همچون روبه‌پای می‌گریختند! آیا از خشم خداوند نمی‌ترسید و خاطر از ننگ و عار آن، آسوده می‌دارید؟!۱

سپس رو به جانب امام حسن علیه السلام کرد و گفت:

ما فرمانت را شنیدیم و از آن اطاعت می‌کنیم. اینک من به لشکرگاه می‌روم. هر کس می‌خواهد، خودش را به من برساند.^۱

این‌گونه برخلاف سستی کوفیان، با کوشش یاران خاص امام حسن علیه السلام سپاهی چهل هزار نفری از کوفه بسیج شدند. امام حسن علیه السلام پس از خروج از کوفه، دوازده هزار نفر از شجاعان و قاریان کوفه و یاران مورد اعتماد خود را به فرماندهی عبیدالله بن عباس به مَشکین^۲ فرستاد و معاونت وی را نیز قَیس بن سعد^۳ - یکی از شیعیان مورد اعتماد خود - قرار داد. عبیدالله بی‌درنگ خود را به اُخْثُونِیَه^۴ برای مقابله با معاویه رسانید.^۵ امام حسن علیه السلام خود به سوی مداین رفت؛ زیرا باخبر شده بود معاویه شماری از سپاهیان خود را مأمور کرده تا به مداین حمله کنند. آن حضرت در ساباط مداین^۶ فرود آمد و برای آزمودن همراهانش به آنان گفت:

همراهی با اجتماع، بهتر از تفرقه است، اگرچه شما آن را ناخوش دارید. آگاه باشید! من در باره شما بهتر از خودتان می‌اندیشم. از فرمانم سر باز نزنید و با من مخالفت نکنید.^۷

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۷۰.

۲. مَشکین میان تکریت و بغداد است. (بنگرید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۰۳ و ج ۵، ص ۱۲۷).

۳. مقاتل الطالبيين، ص ۷۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۷.

۴. روستای اُخْثُونِیَه میان بغداد و تکریت است. (بنگرید به: معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۵).

۵. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۹.

۶. ساباط یکی از شهرهای مداین یا تیسفون در طرف غرب دجله بود. (بنگرید به: البلدان، ص ۱۰۰).

۷. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۸؛ مقاتل الطالبيين، ص ۷۱.

در این هنگام عده‌ای از مردم نادان کوفه گفتند:

گمان می‌کنیم در اندیشه سازش با معاویه و واگذاری خلافت به اوست. به خدا این مرد
کافر شد! ^۱

توطئه‌های معاویه علیه امام حسن علیه السلام

معاویه برای ایجاد آشوب و فتنه در سپاه امام حسن علیه السلام، توطئه‌های گوناگونی پی‌ریزی کرد:

۱. در ساباط جاسوسان معاویه فریاد زدند:

آگاه باشید! قیس بن سعد کشته شد! فرار کنید! ^۲

در همین حال عده‌ای به چادر امام حسن علیه السلام ریختند و آن را غارت کردند و به وی حمله بردند، ولی شیعیان حضرت از قبيله همدان و ربیع، مهاجمان را پراکنده کردند و امام حسن علیه السلام را در پناه خود گرفتند. در مظلّم ساباط نیز مردی از خوارج خشک مقدس به نام جراح بن سنان اسدی، دهنه اسب آن حضرت را گرفت و گفت: «الله اکبر! ای حسن! مشرک شدی، آن گونه که پدرت پیش از این مشرک شد!» و با خنجری به ران امام زد که به استخوان رسید و از اسب به زیر افتاد. ^۳

۲. معاویه هنگامی که در برابر عبیدالله بن عباس به اُخُنُونیّه رسید، در راستای بازی‌های سیاسی خود و برای انهدام و شکست کوفیان، با زیرکی خیانتکارانه‌ای یکی از خویشاوندان خود را به نزد عبیدالله فرستاد تا به دروغ به وی بگوید امام حسن علیه السلام نامه‌ای برای معاویه فرستاده و از او درخواست صلح کرده است. بار نخست وی مقاومت کرد، ولی بار دوم که پیک معاویه به وی وعده پرداخت یک میلیون درهم داد، شبانه به اردوی شام گریخت و معاویه نیز مقدم او را گرمی داشت و مبلغی را که به وی وعده داده بود، پرداخت کرد. ^۴

بامداد هرچه لشکریان منتظر ماندند که عبیدالله با آنان نماز بخواند، از وی خبری نشد. به ناچار قیس بن سعد به جای وی نماز خواند و سپاهیان بدو گفتند: «سپاس خدا را که وی را از

۱. همان، ص ۷۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۲.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۰۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۲.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۱۰.

میان ما بیرون برد. تو اکنون ما را به جنگ با دشمن ببر.» پس از آمادگی یاران قیس، به دستور معاویه، بُسر بن أظاة به قیس و یارانش حمله برد. در روز نخست قیس مغلوب شد، ولی در روز دوم شامی‌ها شکست خوردند. معاویه چون از راه نظامی توفیقی نیافت، به قیس پیشنهاد رشوه داد، اما این قهرمان شجاع، با صلابت پیشنهاد معاویه را رد کرد^۱ و در پاسخ به وی نوشت:

تو با خدا و رسولش در جنگ و جزو حزبی از احزاب شیطان و دشمن خدا و رسول و مؤمنین بودی.^۲

به هر روی، اتفاقات هماهنگ در مسکین و ساباط گویای عمق توطئه معاویه علیه حسن بن علی علیه السلام است.

۳. معاویه برخی از بزرگان و اشراف قبیله‌ای جویای قدرت را توسط هواداران و جاسوسان خود در کوفه بفریفت و آنان نیز مخفیانه نامه‌هایی به وی نوشتند و پیروی خود را از معاویه اعلام داشتند. آنها معاویه را به آمدن به کوفه برانگیختند و متعهد شدند هنگام رویارویی سپاه شام و کوفه، امام حسن علیه السلام را تسلیم معاویه کنند و یا ناگهانی او را به قتل رسانند.^۳ در این میان، برخی اشراف قبایل نیز به امام حسن خیانت کردند و به نزد معاویه رفتند و با او بیعت نمودند.^۴

پیمان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه

معاویه پس از ایجاد اغتشاش و اختلاف در میان سپاهیان امام حسن علیه السلام نامه‌ای را با دو نفر از خویشان خود برای برقراری صلح به نزد آن حضرت فرستاد^۵ و همراه آن، نامه‌های برخی یاران سست‌عهد امام علیه السلام را که به وی نوشته بودند آن حضرت را تسلیم و یا ترور خواهند نمود، ارسال کرد.^۶ پس از گفتگوی نمایندگان معاویه با امام حسن علیه السلام آن حضرت پیمان صلح را پذیرفت و نمایندگانی به نزد معاویه فرستاد. معاویه در نامه‌ای برای امام حسن علیه السلام نوشت: «من

۱. همان.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۷۴.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۱۰.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۲۱۲.

۶. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰.

با تو صلح می‌کنم، به شرطی که خلافت پس از من، از آن تو باشد و سوگند یاد کرد که کسی را نیازارد و به گذشته مؤاخذه نکند و سالی یک میلیون درهم از بیت‌المال به حسن بپردازد و خراج فسا و دارابجرد از آن وی باشد.» امام حسن علیه السلام پیشنهاد معاویه را نپذیرفت و فرمود: «او می‌خواهد مرا در امری تطمیع کند که اگر آن را طالب بودم، با وی صلح نمی‌کردم.» سپس یکی از خویشان خود را نزد معاویه فرستاد و به وی گفت: «به معاویه بگو اگر آسایش و ایمنی مردم را تأمین می‌کنی، با تو صلح می‌کنم.» معاویه نیز نامه‌ای سفید و مهرشده نزد امام حسن علیه السلام فرستاد و گفت: «هرچه میل دارد، در آن بنویسد.» آن حضرت نیز در آن نامه نوشت:

حسن بن علی با معاویه صلح می‌کند و خلافت را به وی وامی‌گذارد، به این شرط که به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره خلفای صالح عمل کند. معاویه نباید جانشین برای خود مشخص کند و انتخاب خلیفه به شورا خواهد بود و مردم بر جان و مال و خانواده خود در امان هستند و معاویه نباید در نهان و آشکارا، شورش و آشوب برای حسن بن علی برپا کند و یاران او را نیازارد.

معاویه نیز نوشته امام حسن علیه السلام را تأیید کرد.^۱ سپس آن حضرت به کوفه رفت و به قیس بن سعد نوشت تا به کوفه بیاید. معاویه نیز از مسکین به نُخَیْلَه (اردوگاه نظامی کوفه) آمد و کوفیان با وی بیعت کردند.

معاویه در نُخَیْلَه خطبه‌ای خواند و در آن پیمان خود را شکست و گفت: «هر وعده‌ای که به حسن بن علی دادم، همه را زیر پا نهادم و به هیچ یک وفا نخواهم کرد.» سپس گفت: «من با شما نجاتی که نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات بدهید! من با شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم.» پس از آن به کوفه رفت و در خطبه‌ای به امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام ناسزا گفت. حسن بن علی علیه السلام برخاست و با شجاعت در برابر معاویه گفت:

منم حسن و پدرم علی است. تو معاویه هستی و پدرت صخر است. مادر من فاطمه و مادر تو هند است. جدّ من رسول الله صلی الله علیه و آله و جدّ تو حرب، جدّه من خدیجه و جدّه تو فتیله است. پس خدا لعنت کند از مادون نفر کسی را که نامش پلید و حسب و نسبش پست و سابقه‌اش بد و کفر و نفاق او بیشتر بوده است! مردم گفتند: آمین.^۲

۱. همان، ص ۱۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۱۳.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۸.

سپس امام حسن به همراه برادرش حسین علیه السلام و خاندانش و قیس بن سعد به مدینه بازگشتند.

علل صلح امام حسن علیه السلام *کرم الله وجهه*

بی شک در طول حیات بشر، نخبگان و قهرمانان نقش آفرین بوده‌اند، ولی تصمیم‌گیری‌های آنان نیز محدود به شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه آنان بوده و پرواضح است که رهبران الهی نیز از این قانون جدا نبوده‌اند.

امام حسن علیه السلام نیز که وارث میراث نبوی و حامل نور نبوت بود، نمی‌توانست برای خلافت و حاکمیت خود، اصول و مبادی اسلامی را همچون معاویه زیر پا نهد و جامعه را برخلاف میلشان به کاری وادارد. از این رو، تصمیم‌گیری آن حضرت محدود به شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه و اصول اسلامی بود. بر این پایه می‌توان علل صلح امام حسن علیه السلام را بدین شرح بیان کرد:

۱. ناهمگونی سپاه امام حسن علیه السلام: بیشتر سپاه امام علیه السلام از کوفیان بودند. قشربندی آنان نیز عبارت بود از:

یک. شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام که همراه با نخبگان خود از هیچ کوششی در راه اهداف امام حسن علیه السلام کوتاهی نکردند؛

دو. خوارج که هدفشان تنها جنگ با معاویه بود؛

سه. طمع‌کارانی که تنها به دنبال غنیمت بودند؛

چهار. شگاکان که عقیده محکمی در باره آن حضرت نداشتند؛^۱

پنج. قومیت‌گراها که از روی عصبیت قومی و رقابت‌های منطقه‌ای، به شکل عراقی علیه شامی می‌جنگیدند.

۲. دنیاگرایی و سستی کوفی‌ها: عموم کوفیان در جنگ با معاویه، از نخستین روزهای حرکت سپاه از خود سستی نشان دادند و موضع استواری در همراهی با امام حسن علیه السلام نداشتند. آن حضرت به آنان گفت:

به راه صفین که می‌رفتید، دینتان پیشاپیش دنیاتان بود، ولی اکنون دنیاتان پیشاپیش دینتان قرار دارد.^۲

۱. الارشاد، ص ۷.

۲. صلح امام حسن علیه السلام، ص ۱۷۹.

امام علیه السلام پیش از بستن پیمان صلح به کوفی‌ها گفت:

ای مردم! معاویه ما را به چیزی دعوت می‌کند که دل آن‌ها عزت است و نه عدالت. اگر شما خواهان مرگ باشید، دعوتش را به او باز می‌گردانیم و اگر خواهان زندگی باشید، آنچه می‌خواهد، می‌پذیریم و خشنودی شما را فراهم می‌کنیم.

مردم نیز فریاد برآوردند:

زندگی! زندگی! صلح را تمام کن!^۱

پس از پیمان صلح نیز عموم کوفی‌ها مشتاقانه با معاویه بیعت کردند. به همین رو، «امام حسن علیه السلام چاره‌ای جز پذیرفتن صلح نداشت؛ زیرا پیرامون او مردمانی سست‌عنصر و کم‌عقیده بودند.»^۲

۳. نقش منفی اشرافیت قبیله‌ای: در جامعه قبیله‌ای، شیوخ قبایل در تصمیم‌گیری اعضای قبیله به شدت مؤثرند، بیشتر اشراف کوفی، جویای نام و قدرت بودند و به همین رو با معاویه مکاتبه داشتند و حتی برای خوش‌خدمتی به وی گفتند: «حسن بن علی علیه السلام را خواهند کشت.» معاویه برای برخی از بزرگان کوفه، جاسوسانی گمارده و به آنان وعده داده بود در صورت به قتل رساندن حسن بن علی علیه السلام به آنان دویست هزار درهم و مقام فرماندهی خواهد داد.^۳ به همین سبب امام حسن علیه السلام به آنان گفت:

آنچه باید از شما بدانم، فهمیدم. مرا در باره دینم و جانم فریب ندهید.^۴

بدین سان، اشراف قبایل عامل مهمی در تضعیف موقعیت امام حسن علیه السلام و ناگزیر ساختن وی به صلح با معاویه بودند.

۴. حفظ خون مسلمانان و بقای تشیع: یکی از وظایف پیشوای امت، اداره امور جامعه و

۱. العبر، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۱.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۱۱؛ الفتوح، ج ۲، ص ۲۹۱.

حراست از جان و مال مسلمانان است. در راستای همین وظیفه بود که امام حسن علیه السلام ناگزیر به پیمان صلح با معاویه شد؛ آن گونه که در پاسخ یکی از یارانش فرمود:

من از صلح با معاویه نیتی جز دور کردن کشتار از میان شما نداشتم و دیدم یاران من برای جنگ و پیکار سستی نشان می دهند و به خدا سوگند! اگر باکوه‌ها و درخت‌ها هم به جنگ او می رفتیم، باز چاره‌ای از واگذاری این کار به او نبود.^۱

و به خُبر بن عدی نیز فرمود:

دوست نمی دارم مردم را به کاری که ناخوش دارند، مجبور کنم، و برای آن صلح کردم که شیعیان مخصوص ما از کشته شدن محفوظ بمانند.^۲

۵. فرار عبیدالله بن عباس: عبیدالله چندین سال تجربه استانداری یمن را داشت و در سال ۳۶ هجری امیرالحاج بود. او به علت کشته شدن دو فرزندش به دست بُسر بن اَظَاة^۳ کینه سختی از معاویه به دل داشت، ولی با این همه، ترسویی و دنیاطلبی وی را تسلیم معاویه کرد و به موقعیت امام حسن علیه السلام ضربه سختی وارد کرد.

تشیع در دوران امامت حسن بن علی علیه السلام

با بازگشت امام حسن علیه السلام به مدینه، کانون رهبری تشیع نیز به این شهر انتقال یافت، ولی همچنان کوفه - که شیعیان آن نسبت به دیگر مناطق بیشتر بودند - نقش کانون مبارزاتی خود را به شکل اعتراض و شورش و قیام علیه دستگاه ظلم و جور معاویه حفظ کرد.

با سیطره معاویه بر جهان اسلام، حکومتی پادشاهی براساس امپراتوری روم و ایران و به دور از سنت‌های اسلامی و بازگشت به آداب و رسوم جاهلی بنیان گرفت. معاویه روح برادری و جامعه اسلامی را در دولت اسلامی خفه کرد و آن را به صورت ابزاری برای سلطه و سرکوب اجتماعی و استثمار و وحشت نظامی به کار گرفت.^۴

۱. الاخبار الطوال، ص ۲۶۷.
۲. همان، ص ۲۶۸.
۳. الفارات، ص ۴۲۶.
۴. جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۴۴۷.

صلح امام حسن با معاویه! ناخوشی به امام حسن! در سینه‌های کوفی‌ها
کشتن آتش سستی و سستی در فرار عبیدالله بن عباس! حفظ خون مسلمانان و شیعیان

معاویه مبارزه گسترده‌ای را به صورت شکنجه، مسموم کردن و کشتار شیعیان آغاز کرد و رسم ناپسند ناسزا به علی علیه السلام را در تمام دوران خلافت خود معمول داشت. بدین ترتیب سخنوران بر منابر، علی علیه السلام را لعنت می‌کردند و از او تبری می‌جستند و به او و افراد خاندانش دشنام می‌دادند.^۱ در این دوره، شیعیان در رنج و بلای بسیار بودند؛ چنان‌که معاویه در بخشنامه‌ای به حُکام خود نوشته بود:

هرکس از دوستان علی علیه السلام و اهل بیت وی بود، نام او را از دفاتر کارمندان دولتی حذف و حقوق و مزایای آنان را قطع کنید؛ خانه‌اش را خراب کنید و آنان را مورد عقوبت و خواری قرار دهید و ذلیل و ناتوان سازید.^۲

شیعیان کوفه نیز با وجود دستگاه جاسوسی معاویه، جلسات مخفیانه‌ای در بیان فضایل علی علیه السلام و اهل بیت و تعریض به آل امیه برگزار می‌کردند.^۳ صعصعه در دفاع از اهل بیت چنان استوار بود که معاویه دستور داد وی و برخی از شیعیان را به زندان افکنند. روزی معاویه به دیدار آنان رفت و به وی گفت: «مرا چگونه خلیفه‌ای می‌دانید؟» صعصعه گفت:

تو آزاد شده، پسر آزاد شده‌ای و چگونه آزاد شده، شایسته خلافت تواند بود.^۴

بزرگان شیعه کوفی با مدینه ارتباط تشکیلاتی داشتند و برای اظهار دوستی و کسب تکلیف از امام حسن علیه السلام به آن شهر می‌رفتند. مثلاً سلیمان بن صُرد خزاعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله همراه با عده‌ای از بزرگان شیعه به مدینه آمد و از آن حضرت خواست پیمان صلح را برهم زند و به وی نمایندگی دهد تا والی معاویه را از کوفه بیرون کند و پس از آزادسازی شهر، امام علیه السلام به آنان بپیوندد. امام حسن علیه السلام ریاست سلیمان را بر شیعیان کوفه رد نکرد، ولی به آنان گفت:

تسلیم امر خدا شوید و به خانه‌های خود بازگردید و دست نگاه دارید تا نیکوکاران در آسایش باشند.^۵

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴.

۲. معاویه و تاریخ، ص ۱۳۷.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۴۴.

۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۰.

۵. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۶۳.

امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدرش و بازگشت به مدینه به راهنمایی و هدایت مسلمانان و شیعیان می‌پرداخت. احادیث و روایات گوناگونی از آن حضرت نقل شده و از آن جمله فرموده است:

مکارم اخلاقی ده چیز است: راستگویی زبان، راستگویی در مردانگی، بخشش به سائل، خوش خویی، پاداش نیکی‌ها، صلہ رحم، نگهداری حقوق و حرمت همسایه، شناختن حق همراه، پذیرایی مهمان و حیا سرآمد آنهاست.^۱

نیز فرمود:

وَ اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا؛^۲ برای امور دنیا چنان عمل کن که گویی برای همیشه در جهان خواهی زیست و برای آخرت خود چنان اقدام کن که گویی فردا از جهان رخت برمی‌بندی.

امام حسن علیه السلام در دوران حیات خود با جود و کرم زندگی کرد و پانزده بار پیاده حج گزارد و سه بار دارایی خود را میان مردم تقسیم کرد.^۳

معاویه برخلاف پیمانش که با حسن بن علی علیه السلام که پس از خود کسی را جانشین معرفی نکند، تصمیم گرفت برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد، اما در برابرش مانعی جز امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص وجود نداشت. معاویه توسط عوامل نفوذی خود بارها حسن بن علی علیه السلام را مسموم ساخت، ولی هیچ‌گاه بر آن حضرت اثر نکرد، تا اینکه معاویه جُغَدَه دختر أشعث بن قیس، همسر امام حسن علیه السلام را فریفت تا آن حضرت را مسموم کند. معاویه به او وعده همسری با پسرش یزید و مبلغ صد هزار درهم را داده بود.^۴ امام حسن علیه السلام مدتی به شدت مسموم بود تا سرانجام در روز بیست و هشتم صفر سال پنجاه هجری در سن ۴۸ سالگی به شهادت رسید. پس از آن معاویه یکصد هزار درهم برای جُغَدَه فرستاد، ولی او را به همسری یزید درنیاورد.^۵ به فاصله چند روز بعد، سعد بن ابی وقاص نیز مسموم

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲. اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۷۷.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۶.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۸۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵.

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۱۲.

شد و از دنیا رفت.^۱ امام حسن علیه السلام هنگامی که در بستر بیماری بود، به برادرش حسین علیه السلام وصیت کرد:

مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کن؛ زیرا هیچ کس به نزدیکی او سزاوارتر از من نیست، مگر آنکه از این کار جلوگیری شوی که در آن صورت نباید به اندازه حجامتی خونریزی شود.^۲

هنگامی که امام حسین علیه السلام جنازه برادرش را به قصد دفن در کنار مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله بُرد، مروان بن حکم و سعید بن عاص با عایشه هم‌داستان شدند و از دفن جنازه امام حسن علیه السلام جلوگیری کردند. به همین سبب امام حسین علیه السلام جنازه برادرش را در بقیع نزد جددهاش فاطمه بنت اسد دفن کرد و این‌گونه از نزاع و اختلاف دوری نمود.^۳

حسین بن علی علیه السلام و دوران امامت آن حضرت

حسین علیه السلام در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه به دنیا آمد. جد بزرگوارش در گوش او اذان گفت و در روز هفتم او را حسین نامید و برای وی گوسفندی عقیقه کرد و به مادرش فرمود موی سر حسین را بتراشد و هم‌وزن آن نقره صدقه بدهد. کنیه آن حضرت ابو عبدالله و از لقب‌های مشهور وی سید، طیب، سبط و مبارک است.^۴

حسین بن علی علیه السلام حدود شش سال از حیات خود را در دوران رسول الله صلی الله علیه و آله گذراند. آن حضرت علاقه‌ای بسیار به وی داشت و او را بر شانه‌ها و پاهای خود نشانده، بر پشت خود سوار می‌کرد و او را به سینه می‌فشرد و می‌بوید. رسول الله صلی الله علیه و آله در باره وی و برادرش فرمود:

الحسنُ و الحُسینُ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند.

الحسنُ و الحُسین ریحانَتی مِن هَذِهِ الْأُمَّةِ؛^۵ این دو، گل‌های خوشبوی امت من هستند.

۱. مقاتل الطالبین، ص ۶۱ و ۸۱.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۶.

۴. همان، ص ۲۴؛ نورالابصار، ص ۲۲۰.

۵. خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص ۱۳۳؛ الطبقات الکبری، ص ۲۸.

رسول الله صلی الله علیه و آله در تعلیم و تربیت امام حسین علیه السلام کوشش بسیار داشت و در باره او فرمود:

حسین منی و أنا منه، أحب الله من أحب حسیناً؛^۱ حسین از من و من از او هستم. خداوند دوست می‌دارد هر که حسین را دوست بدارد.

وی در پنج سالگی نخستین تجربه سیاسی - مذهبی خود را با حضور در مباحثه با مسیحیان نجران به دست آورد.^۲

حسین بن علی علیه السلام در روزگار خلفا

امام حسین علیه السلام از همان کودکی شجاعت حیدری در سیمای او و رفتارش نمایان بود؛ آن گونه که در روزگار خلافت عمر، روزی درحالی که خلیفه دوم در مسجدالنبی مشغول خطبه بود، به وی گفت: «از منبر پدرم پایین بیا و بر منبر پدرت فرود آی!» وی چندان بر خلیفه اصرار ورزید که خلیفه ناگزیر شد از منبر فرود آید و به آن حضرت گفت: «چه کسی این را به تو یاد داده بود؟» امام حسین علیه السلام فرمود: «هیچ کس.»^۳

پیش تر گفتیم که برخی از گزارش‌ها از حضور حسین علیه السلام در فتوحات حکایت دارد؛ از جمله هنگام فتح افریقیه در سال ۲۶ هجری که عثمان جمعی از صحابه مانند ابن عباس، ابن زبیر، ابن عمر و حسین علیه السلام را به کمک عبدالله بن ابی سرح والی مصر فرستاد.^۴ پذیرش این خبر محل تردید است؛ زیرا خبری غیر مستند است که در فتوحات قرون نخستین اسلامی نیامده و از سویی در روزگار عثمان با نفوذی که آل امیه در دستگاه خلافت داشتند، بسیار بعید است که آنان اجازه داده باشند اهل بیت در فعالیت‌های سیاسی و نظامی شرکت داشته باشند.

نقش امام حسین علیه السلام در خلافت علی علیه السلام

حسین بن علی علیه السلام همراه با پدرش در جنگ جمل شرکت داشت و با آن حضرت به کوفه آمد و در آن شهر ساکن شد. آن حضرت هنگام بسیج سپاه، در مسجد کوفه سخنرانی کرد و مردم را

۱. همان، ص ۲۷؛ جَوْهَرَة، ص ۳۹.

۲. السیره النبویه، القسم الاول، ص ۳۸۹.

۳. الطبقات الکبری، ص ۳۱؛ تاریخ المدینة المنورة، ج ۳، ص ۷۹۸.

۴. العبر، ص ۱۲۸.

به حرکت تشویق کرد. او در پیکار صفین و نهروان نیز حضور داشت و همانند دیگر برادرانش خود را سپر جان پدر می ساخت.^۱

حسین بن علی علیه السلام و همراهی با امام حسن علیه السلام

در ایام خلافت امام حسن علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام همواره در کنار برادرش بود و او را همراهی و از وی اطاعت می کرد؛ به گونه ای که امام حسین علیه السلام در باره صلح امام حسن علیه السلام به گروهی از شیعیان کوفه فرمود:

من صلح با معاویه را سخت ناگوار می دانستم و شیوه نیکو را روش پدر می دانستم، اما کار به جایی رسید که برادرم به صلح با معاویه تن در داد و من از او فرمان بردم، در حالی که بسیار افسرده بودم و همانند آدمی بودم که بینی اش را با تیغ ببرند و او دردها را به جان بخرد. و خداوند می فرماید: «چه بسیار چیزی را که شما ناگوار شمارید، ولی خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسیار که دوستدار چیزی هستید که شر و فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید.» [بقره (۲): ۲۱۶].^۲

پس از پیمان صلح با معاویه، بار دیگر گروهی از شیعیان اظهار پشیمانی کردند و از امام حسن علیه السلام خواهان نقض پیمان شدند، ولی امام علیه السلام تقاضای آنان را رد کرد. آنان نزد امام حسین علیه السلام آمدند و همان خواسته را مطرح کردند. امام حسین علیه السلام فرمود:

پیمان صلح بسته شده و راه گریزی از آن نیست، اگرچه آن برای ما ناگوار بود، ولی تا معاویه زنده است، ما منتظر خواهیم ماند و اگر به هلاکت رسید، نظرمان را اعلام می کنیم.^۳

حسین بن علی علیه السلام پس از پیمان صلح با معاویه به همراه برادرش به مدینه آمد و تا هنگامی که آن حضرت به شهادت رسید، مطیع برادرش بود.

آغاز امامت حسین بن علی علیه السلام

امامت حسین بن علی علیه السلام با وصیت برادرش به آن حضرت، آغاز گردید.^۴ از همان نخستین

۱. وقعة صفین، ص ۱۱۴ و ۲۴۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۸۹.

۳. همان، ص ۱۲۹۰.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۲۷.

روزهای شروع امامت ایشان، شیعیان کوفه به جنبش آمدند و به او نوشتند:

این مصیبت بر شما تعزیت بادا خداوند تو را بهترین جانشین قرار داده و ما شیعیان توایم که به سوگواری تو سوگوار و به اندوه تو اندوهگین و به شادی تو شادمان و در انتظار فرمان تو هستیم.

امام در پاسخ آنان نوشت:

تا زمانی که پسر هند زنده است، از حرکت بازایستید و اسرار خود را مخفی نگه دارید و اگر برای معاویه اتفاقی افتاد و من زنده بودم، نظرم را به آگاهی شما خواهم رساند.^۱

جنبش شیعیان طی سال‌های ۵۰ تا ۶۰ هجری تحرکی نوین به خود گرفت. دوستداران امام حسین علیه السلام از کوفه و حجاز با آن حضرت در رفت‌وآمد بودند و او را گرمی می‌داشتند و به فضایل وی اعتراف داشته، او را به سوی خود فرامی‌خواندند. هنگامی که ارتباط مردم با آن حضرت بیشتر شد، مروان بن حکم از آن حضرت به معاویه شکایت کرد. به همین رو، وی نامه‌ای اعتراض‌آمیز به امام حسین علیه السلام نوشت. آن حضرت نیز به شدت پاسخ وی را داد و هرگونه اتهامی را نسبت به خود رد کرد.^۲

امام حسین علیه السلام در این دهه به هدایت و تربیت مسلمانان و شیعیان پرداخت و حرکت‌های اعتراضی یاران خود را سازماندهی و رهبری کرد. افزون بر این، امام علیه السلام به فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و عبادی در حجاز ادامه می‌داد؛ آن گونه که نوشته‌اند در دوران حیات خود ۲۵ بار پیاده سفر حج انجام داد.^۳ روایت شده روزی مردی بدوی به مسجدالنبی آمد و نزد عتبه بن ابوسفیان و عبدالله بن زبیر رفت و گفت: من پسر عموی خود را کشته‌ام و باید دیه او را پرداخت کنم؛ آیا به من کمک می‌کنید؟ آن دو هر کدام یکصد درهم به وی دادند، ولی آن مرد بدوی نپذیرفت و نزد امام حسین علیه السلام رفت و تقاضای کمک کرد. آن حضرت پرسید: «راه رستگاری چیست؟» گفت: «امیدواری به خدای عزوجل.» امام حسین علیه السلام به او ده هزار درهم

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۹۲.

۲. همان، ص ۱۲۹۳.

۳. تذکرة الخواص، ص ۲۱۱؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۲۰.

بابت دیه و ده هزار درهم برای مخارج زندگی داد. مرد بدوی ناگهان در اشعاری گفت:

شما ای خاندان رسول الله در اقدام به کارهای بلندمرتبه از همه کس گوی سبقت ربوده‌اید
و خدای یگانه به وسیله شما راه هدایت را گشوده و راه فساد را بسته است.^۱

این بخشش و بزرگ‌منشی بی‌نظیر، نمودار مهربانی و لطف بی‌کران امام حسین علیه السلام به
بینوایان و محرومان است.

هم‌زمان با شهادت امام حسن علیه السلام مغیره بن شعبه والی معاویه در کوفه، مرد. وی مردی بود
نیرنگ‌باز و محتاط و به همین سبب در ایام او کوفه در آرامش بود. پس از مرگ وی، معاویه
افزون بر بصره، کوفه را نیز به زیاد بن سمیّه سپرد. او نیز پس از ورود به کوفه، برای نظارت بر
رفتار قبایل دگرگونی‌هایی در بافت قبیله‌ای شهر ایجاد کرد. وی قبایل را به چهار گروه تقسیم
کرد و بر هر کدام والیانی گمارد که از اشراف هوادار سرسخت آل امیّه بودند.^۲ زیاد که از دوران
علی علیه السلام شیعیان بصره و کوفه را به‌خوبی می‌شناخت، با تعقیب به شکنجه، حبس و قتل آنان
پرداخت. وی به دستور معاویه که به او نوشته بود: «هرکه را بر دین علی علیه السلام است بکش.»
شماری از شیعیان را کشت^۳ و عده‌ای را نیز نقص عضو کرد.^۴ در روزگار حکومت زیاد، بر
شیعیان عراق چنان سخت‌گذشت که تنها سمره بن جندب فزاری جانشین زیاد در بصره،
هشت هزار نفر را کشت.^۵

قیام شیعیان کوفه به رهبری خُجَربن عَدی

خُجَربن عَدی از شیعیان باوفا و فرماندهان شجاع علی علیه السلام و از قبیله کِنْدَه بود. او به صلح امام حسن علیه السلام
و معاویه اعتراض داشت، اما همواره مدافع و مشتاق اهل بیت علیهم السلام و امام حسن علیه السلام بود. شور و
هیجان مبارزاتی و احساس قوی دینی خُجَربن عَدی، او را محبوب شیعیان کوفه ساخت؛ تا جایی که
وی را به بزرگی و رهبری مبارزه با آل امیّه قبول داشتند.^۶

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۹.

۳. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۹۷۲.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۵.

۵. همان، ص ۱۷۶.

۶. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۱۸.

با مرگ مُغیره بن شعبه، زیاد بن سُمیّه والی کوفه شد و شش ماه در آنجا و شش ماه در بصره بود. ابن زیاد، حجر را به خود نزدیک ساخت و او را گرمی داشت، ولی هنگامی که به بصره می‌رفت، به حُجر در باره رفتارش نصیحت کرد. با رفتن زیاد به بصره، شیعیان فرصت یافتند تا پیرامون حُجر گرد آیند. هنگامی که عمرو بن حُرَیث جانشین زیاد به آنان اعتراض کرد، وی را سنگسار کرده، به قصر راندند و بر شهر چیره شدند. عمرو نیز اوضاع شهر را به آگاهی زیاد رسانید^۱ و او نیز پس از چند روز به کوفه آمد و با احضار بزرگان و اشراف کوفه دستور داد هر کدام افراد قبیله خود را از همراهی با حُجر بازدارند.^۲ نخبگان قبیله‌های کوفه نیز آرام آرام یاران حُجر و قاریان قرآن را از همراهی با وی بازداشتند،^۳ ولی هنوز بسیاری همراه او بودند. زیاد که می‌دانست توانایی مبارزه با حُجر را ندارد، اشراف یمنی شهر را واداشت تا با نیروهای قبایل خود به حُجر و یارانش حمله کنند. حُجر نیز به‌ناگزیر برای جلوگیری از اختلاف میان مردم شهر و جنگ خانگی و نابودی شیعیان، دستور داد یارانش پراکنده شدند و خود نیز مدتی در پناه برخی از بزرگان شیعه کوفه همانند عبدالله بن حارث،^۴ برادر مالک اشتر نخعی ماند. زیاد که از دستگیری حُجر ناامید شده بود، دوباره به اشراف شهر متوسل شد و از محمد اشعث کِنْدی خواست حُجر را دستگیر کند. حُجر نیز به وی پیغام داد در صورتی که زیاد به او امان دهد و به نزد معاویه بفرستد، خود را تسلیم خواهد کرد.^۵ زیاد نیز پذیرفت که به وی امان دهد. بدین ترتیب حُجر خود را تسلیم کرد و زیاد وی را زندانی نمود و با همکاری برخی از اشراف کوفه سیزده نفر از یاران او را نیز دستگیر کرد.^۶ از میان یاران حُجر تنها سه نفر موفق به فرار شدند که یکی از آنان، عمرو بن حَمِیق خُزاعی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود. وی به موصل فرار کرد، ولی مأموران والی شهر او را دستگیر کردند و به دستور معاویه به شهادت رساندند.^۷

زیاد بن سمیه با فریبکاری - برخلاف وعده خود - به حُجر خیانت کرد و به سران چهار

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۰۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۹۴.

۵. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۰۳.

۶. همان، ص ۲۱۰۶.

۷. همان، ص ۲۱۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷.

ناحیه کوفه دستور داد شهادت‌نامه‌ای علیه حُجر و یارانش به معاویه بنویسند. آنان نیز برای حُطام دنیا صداقت و راستی را زیر پا نهادند و برخلاف عصبیت قبیله‌ای به دروغ شهادت دادند که «حُجر و یارانش، خلیفه را خلع کرده و از مردم جدا شده و آنان را به جنگ دعوت نموده و به خدا کفر ورزیده‌اند.» هفتاد نفر از سران کوفه این شهادت دروغین را گواهی کردند که از جمله آنان ابو بَزْدَه بن ابوموسی اشعری و محمد بن اشعث بودند.^۱ سرانجام زیاد، حُجر و یارانش را به غل و زنجیر کشید و همراه با برخی اشراف کوفه نزد معاویه فرستاد. وی نیز دستور داد آنان را در مَزَج عَذْرَا^۲ نگه دارند.^۳ در مجلس معاویه، برخی بنا بر احساسات قبیله‌ای خواستار عفو یاران حُجر شدند. معاویه وساطت آنان را جز برای حُجر پذیرفت و دستور داد بقیه یاران حُجر اگر از علی علیه السلام بیزاری جویند، آزاد گردند. پنج نفر از یارانش این خفت را نپذیرفتند و شهادت را با آغوش باز پذیرا شدند.^۴ هنگامی که عایشه خبر کشته شدن حُجر را شنید، گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: در مَزَج عذرا عده‌ای کشته می‌شوند که خدا و اهل آسمان ناراحت می‌گردند.^۵

بدین سان، قیام حُجر با خیانت اشراف کوفه و اقدامات زیاد بن سمیه سرکوب شد. علل شکست قیام از این قرار است:

۱. فراهم نکردن آمادگی لازم در میان شیعیان کوفه از سوی حُجر؛
۲. خیانت اشراف کوفه؛
۳. مساعد نبودن شرایط زمانی برای این قیام و نداشتن امکانات مالی و نیروی کافی؛
۴. اختلاف در تصمیم‌گیری در میان شیعیان کوفه، تا جایی که به دو جناح تقسیم شده بودند: یک گروهی که بر این قیام اصرار بسیار داشتند و حُجر را رهبر خود می‌دانستند؛ دو گروه پیروان سلیمان بن صُرد، شیخ شیعیان که شرایط را برای قیام مساعد نمی‌دیدند و

۱. همان، ص ۲۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۰۶.

۲. مَزَج عذراء در حدود چهار کیلومتری شمال شرقی دمشق قرار دارد و مقبره حُجر در آنجا واقع است. این روستا به وسیله حُجر بن عدی فتح شده بود. (بنگرید به: معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۱، ذیل عذراء.)

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۴. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۰۹.

۵. همان، ص ۲۱۱۸.

امام حسین علیه السلام نیز آنان را به آرامش دعوت کرده بود. در منابع نام شماری از بزرگان شیعه^۱ برده شده که با خُجر همکاری مستقیم نداشتند.

زمینه نهضت امام حسین علیه السلام

زیربنای نظام اموی، مبتنی بر عصبیت موروثی عربی و انحراف از دستورها و معارف قرآن و عدول از سنت نبوی بود. آثار و نتایج چنین نظامی که زمینه‌های نهضت امام حسین علیه السلام را فراهم کرد، به این شرح است:

۱. غصب میراث و امامت الهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله: با برکناری آگاهان به کتاب خدا و سنت نبوی، سرنوشت امت اسلامی به دست افرادی ناشایست افتاد و همین امر سبب شد بسیاری از انحرافات در جامعه اسلامی گسترش یابد.

۲. گسترش تبعیض، ظلم و جور و بی عدالتی در جامعه اسلامی: برای مثال، معاویه هیچ گونه حقوق انسانی برای ایرانیان قائل نبود و هنگامی که شمار آنها فزونی یافت، تصمیم گرفت گروهی از آنان را بکشد و بقیه را نیز به راهسازی وادارد، اما احنف بن قیس او را از این کار بازداشت.^۲ این در حالی بود که قرآن^۳ و سنت نبوی هرگونه تبعیض نژادی را رد کرده و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود:

هیچ عربی را بر عجمی و هیچ عجمی را بر عربی جز پرهیزکاری برتری نیست.^۴

معاویه خود را مجاز به هرگونه دخل و تصرف در اموال عمومی و مردم می دانست و می گفت:

زمین متعلق به خداست و من خلیفه خدا هستم و هرچه از مال خدا بگیرم، متعلق به من است و هرچه را واگذارم، رواست.^۵

بنابراین می توان گفت:

حکومت بنی امیه یک حکومت اسلامی نبود که مسلمین را یکسان و مساوی بداند. در

۱. همان، ص ۲۱۰۲.

۲. فتوح البلدان، ص ۳۹۴.

۳. حجرات (۴۹): ۱۳.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰.

۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۲.

دوران آنان تعصب جاهلی و توحش به جای اسلام حکومت می‌کرد.^۱

۳. نابودی آزادی امت اسلامی و کشتار شیعیان: در ضمیر معاویه چنان خوی توحش غلبه داشت که به راحتی فرمان قتل و یا قطع عضو شیعیان را صادر می‌کرد؛ کسانی همچون حُجر بن عَدی، عَمرو بن حَمِیق، سعد بن ابی وقاص و امام حسن علیه السلام. به همین سبب، امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به معاویه سخت به وی اعتراض کرد:

فتنه و آشوبی برای این امت بدتر از فرمانروایی تو بر آنان نمی‌بینم. بزرگ‌ترین اندیشه من برای دین خودم و امت جدم آن است که با تو ستیز کنم. اگر چنین کاری کردم، به خدا نزدیک خواهم شد و اگر از انجام آن اجتناب ورزیدم، باید به درگاه خداوند استغفار کنم. ای معاویه! مگر تو آن نیستی که حُجر و یارانش را به ناروا شهید کردی؟ همان انسان‌های نمازگزار که با بیداد در ستیز بودند؛ امر به معروف می‌کردند و نهی از منکر می‌نمودند و از سرزنش‌کنندگان هراسی به دل راه نمی‌دادند. مگر تو به زیاد نوشتی که «هرکس بر دین علی علیه السلام است را بکش»، در حالی که دین علی علیه السلام دین محمد صلی الله علیه و آله است؟^۲

۴. گسترش فساد و انحراف در جامعه اسلامی: انحراف سیاسی که پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله شکل گرفت، به آرامی سبب فساد اقتصادی و اجتماعی در جامعه گردید. با حاکمیت حزب انحصارگر اموی در خلافت عثمان، چنان تبعیض و فساد در جامعه اسلامی گسترش یافت که استاندار کوفه ولید بن عقیبه، شب‌ها با رقاصه‌ها و خوانندگان به عشرت و میگساری مشغول بود و حتی یک روز در حال مستی به مسجد آمد.^۳ سرانجام فساد اجتماعی به جایی رسید که در روزگار یزید غنا در مکه و مدینه رواج یافت و لوازم لهو و لعب به کار رفت و مردم آشکارا شراب می‌نوشیدند.^۴

۵. بدعت‌های معاویه برای از بین بردن قرآن و سنت نبوی: معاویه از سال هجدهم هجری استاندار شام گردید و به علت همسایگی با رومی‌ها از قدرت زیادی برخوردار شد و به دور از نظارت خلفا اسباب دولتی مستقلی برای خود فراهم کرد. وی در ایام محاصره عثمان در صدد

۱. ضحی الاسلام، ص ۴۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۹۷۲.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴.

۴. همان، ج ۳، ص ۷۷.

کودتا علیه اسلام برآمد، ولی بیعت با علی علیه السلام حدود پنج سال برنامه وی را به تأخیر انداخت. اما او با جسارت، پشتکار و فریبکاری پس از صلح با امام حسن علیه السلام موفق شد کودتای خود را به انجام رساند و بر کرسی خلافت اسلامی تکیه زند و نوزده سال به شیوه امپراتوری روم یک حکومت پادشاهی موروثی برپا کند. وی برخلاف فرهنگ قرآن و سنت نبوی بدعت‌هایی را در جامعه اسلامی به وجود آورد. که به آنها می‌پردازیم:

یک. معاویه در سال ۴۴ هجری زیاد بن سمیه را برادر خود خواند. ابن زیاد که از مردم ثقیف طائف بود، نخستین بار از سوی مُغیره بن شعبه والی بصره - به سبب کفایت و زیرکی و داشتن سواد - به سمت کاتب والی بصره منصوب شد. در روزگار خلافت امام علی علیه السلام نیز به سمت فرمانداری فارس^۱ و جانشین استاندار بصره انتخاب شد.^۲ هنگامی که معاویه به خلافت رسید، به قلعه اصطخر پناه برد، ولی مُغیره نزد وی رفت و او را به سمت معاویه کشانید. معاویه از فرط علاقه‌ای که به جذب وی داشت، در مسجد او را برادر خود خواند. از آن پس زیاد را به نام زیاد بن ابی‌سفیان نامیدند. این رسم نامیمون و شرع‌شکنی نفرت‌انگیز را بسیاری از شعرا نکوهیده‌اند.^۳ امام حسین علیه السلام در این باره به معاویه نوشت:

تو زیاد را در حریم اسلام به پدرت ابوسفیان نسبت دادی؛ درحالی‌که او در خانه برده‌ای
ثقیفی به دنیا آمد. تو او را پسر ابوسفیان و برادر خود خواندی؛ در صورتی که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود: «فرزند متعلق به صاحب بستر است و زناکار سنگسار می‌گردد.» تو عمداً با سنت
رسول الله صلی الله علیه و آله مخالفت کردی و این کار تو از روی دنیاطلبی بود. سپس زیاد را بر بصره و
کوفه مسلط کردی تا دست مسلمانان را ببرد و به چشمانشان میل کشد و بر شاخه‌های درخت
خرما به دار آویزد. گویا خودت را از این امت نمی‌دانی و می‌پنداری با تو پیوندی ندارند.^۴

دو. معاویه به سفارش مُغیره بن شعبه در صدد برآمد تا یزید را به جانشینی خود منصوب کند. وی چندین سال زمینه ولایتعهدی یزید را فراهم کرد و موانع را از سر راه خود برداشت، تا اینکه پس از مسموم ساختن امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی‌وقاص و پس از مرگ زیاد که با

۱. همان، ص ۱۵. *زمن نهفت امام حسن (ع): با غنچه پیرایه دامت الهی خاندان زردا...*
۲. الغارات، ص ۲۶۴.
۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶.
۴. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۹۷۳. *۵. بیعت معاویه بر سر زین‌العابدین مرتان دست نبوی*
۶. گرس ف در انراف در صبه اسوس

ولایتعهدی او مخالف بود، در سال ۵۶ هجری یزید را جانشین خود کرد. وی برای گرفتن بیعت از مردم حجاز به بهانه عمره راهی مکه شد.^۱ او در مدینه یزید را شایسته خلافت و او را عالم به قرآن و سنت، حلیم و بردبار و اهل دانش و فضیلت و سیاست معرفی کرد. امام حسین علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

ای معاویه! تو بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله راه خلاف پیش گرفتی و از بیعت با امام برحق سر باز زدی. اکنون مکر و حيله تو نزد همگان ظاهر شده است. تو در حق یزید افراط کردی و در تفضیل او زیاده روی نمودی و از اظهار حق بخل ورزیدی و از حق تجاوز کردی و در باره حقیقت ستم نمودی. ای معاویه! تو اکنون با بودن اصحاب و خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله خلافت را به دست کسی می سپاری که در گناه و ارتکاب منہیات راه اسراف را در پیش گرفته و در فتنه و آشوب فرورفته است.^۲

سه. معاویه با جذب راویان مزدور همچون ابوهریره و کعب الاحبار کوشش گسترده‌ای برای مبارزه با سنت فرهنگ‌سازی باب طبع خود آغاز کرد. وی تلاش کرد با احادیث و روایات دروغین، از یک سو چهره رسول الله صلی الله علیه و آله و خاندان وی را مخدوش و از سوی دیگر فضایل و مناقبی برای خلفا و معاویه جعل کند؛ از جمله در فضیلت معاویه گفتند:

از عبادة بن صامت نقل شده: خداوند به پیامبرش وحی نمود معاویه را کاتب خود قرار بده، زیرا او امین است.^۳

کار معاویه به جایی رسید که درصدد حذف نام رسول الله صلی الله علیه و آله برآمد.^۴ سرانجام معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ هجری از دنیا رفت و بنابر وصیت وی یزید جانشین او شد. وی مردی شرابخوار، عیاش و سگ‌باز و میمون‌باز بود. هنگامی که به خلافت رسید، روش فرعون‌ی پیش گرفت و یاران و کارگزارانش نیز از فسق او پیروی کردند.^۵ یزید چون مردی عجول بود، نصایح پدرش را فراموش کرد و فوراً کینه‌های جاهلی را آشکار نمود و به انکار وحی پرداخت. مثلاً

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۶؛ معاویه و تاریخ، ص ۹۱.

۳. الفدیر، ج ۱۰، ص ۱۶۳.

۴. الاخبار الموفقیات، ص ۵۷۷.

۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

می‌گفت: بنی‌هاشم حکومت را دستاویز خود قرار دادند، از این رو نه وحی از جانب خداوند نازل شده است و نه خبری.^۱ یزید به ولید بن عتبه بن ابوسفیان، عامل خود در مدینه نوشت از حسین بن علی علیه السلام بیعت بگیرد. هنگامی که والی مدینه امام حسین علیه السلام را برای بیعت احضار کرد، آن حضرت نهضت خود را آغاز کرد. وی در حضور والی مدینه شایستگی یزید را برای خلافت زیر سؤال برد و به او گفت:

ما خاندان نبوت و معدن پیام‌آوری و محل رفت و آمد ملائکه و رحمت الهی هستیم... و یزید مردی بدکار و شرابخوار و قاتل انسان‌های بزرگوار است و همچون من با مثل او بیعت نخواهد کرد.^۲

امام حسین علیه السلام در این بیان، خلافت و رهبری جامعه اسلامی را زیبنده خود دانست. آن حضرت شب ۲۷ ماه رجب سال ۶۰ هجری با خاندان خود جز محمد بن حنفیه عازم مکه شد.^۳

کوشش رهبران شیعه کوفه برای قیام

پس از مرگ معاویه، شیعیان کوفه در خانه سلیمان بن صُرد خُزاعی گرد آمدند و به نمایندگی از مردم کوفه به امام حسین علیه السلام نوشتند:

سپاس خدایی را که دشمن سرکش تو را نابود کرد؛ کسی که بر این امت هجوم برد و خلافت را غصب کرد و مال خدا را به ناحق گرفت و بدون رضایت امت حکومت کرد و برگزیدگانش را کشت. اکنون ما را پیشوایی نیست. به سوی ما بیا، شاید خداوند به وسیله تو ما را گردهم آورد.

این نامه روز دوازدهم رمضان سال ۶۰ به امام حسین علیه السلام رسید.^۴ در روزهای بعد نیز نامه‌هایی از کوفیان به حضرت رسید؛ از جمله پنج نفر از سران کوفه به امام حسین علیه السلام نوشتند:

همه جا سرسبز شده، میوه‌ها رسیده و چاه‌ها پر آب شده. اگر می‌خواهی، بیا که سپاه تو آماده است و سلام بر تو باد!

۱. مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۵۹؛ تذکرة الخواص، ص ۲۳۵.

۲. الفتح، ج ۳، ص ۱۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۹۵.

امام حسین علیه السلام در پاسخ به نامه‌های کوفیان نوشت:

من برادر، پسرعمو و فرد مورد اطمینان از خاندانم را به سوی شما فرستادم تا مرا از حال و نظر شما باخبر سازد.^۱

سپس مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد. مسلم چون به کوفه آمد، در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی ساکن شد و شیعیان نیز با وی رفت‌وآمد می‌کردند. خبر تجمع شیعیان نزد مسلم، عناصر اموی شهر را به وحشت انداخت. آنان نامه‌ای به یزید نوشتند و خواهان تعویض نعمان بن بشیر انصاری، فرماندار کوفه شدند.^۲ هنگامی که یزید از اوضاع کوفه آگاه شد، عبیدالله بن زیاد، والی بصره را به کوفه فرستاد. عبیدالله هنگام عزیمت از بصره به کوفه، رهبر شیعیان بصره شریک بن أعر حارثی را برای پیشگیری از هرگونه حرکت احتمالی با خود به همراه برد.^۳

قیام مسلم بن عقیل در کوفه

عبیدالله بن زیاد هنگامی که وارد کوفه شد، در خطبه‌ای به تهدید مردم پرداخت و بر اوضاع شهر مسلط شد. شرایط سیاسی جدید شهر، مسلم را ناگزیر کرد از خانه مختار به منزل هانی بن عروه مُراد، یکی از بزرگان شیعه برود. مسلم در آنجا به سازماندهی شیعیان پرداخت و مخفیانه از آنان پیمان وفاداری گرفت.^۴ هنگامی که حدود هجده هزار نفر با وی بیعت کردند، بیعت کوفیان را به آگاهی امام حسین علیه السلام رسانید و از آن حضرت خواست به کوفه آید.^۵ مسلم به کمک برخی از بزرگان شیعه اعانه‌های شیعیان را گردآورد و تجهیزات نظامی خریداری نمود.^۶ او پس از آمادگی لازم، تصمیم گرفت به عبیدالله حمله کند، ولی هانی بن عروه او را از این کار بازداشت.^۷

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۶۵؛ الفتح، ج ۳، ص ۴۰.

۳. همان؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵.

۴. الفتح، ج ۳، ص ۴۶.

۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴؛ الطبقات الکبری، ص ۶۵.

۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۱.

۷. الفتح، ج ۳، ص ۴۶.

فعالیت‌های مسلم و شیعیان، عبیدالله را بر آن داشت تا غلام خود مَعْقِل را به خانه هانی بن عروه نفوذ دهد و اسرار مهمی از پایگاه رهبری شیعیان کوفه به دست آورد. همچنین برای جلوگیری از فعالیت‌های مسلم، هانی را به قصر خود دعوت کرد و او را محبوس نمود.^۱ مسلم پس از دستگیری هانی به یاران خود دستور داد با شعار «یامنصورُ أمِث.» (= ای یاری‌شده! جانش را بگیر.) مردم را فراخوانند. وی فرماندهانی تعیین کرد و با شمار زیادی به محاصره قصر عبیدالله پرداخت. در این حال، مسجد و بازار از جمعیت پُر بود و پیوسته بر تعداد آنان نیز افزوده می‌شد.^۲ اوضاع بحرانی شهر، عبیدالله را در تنگنای سختی قرار داد، ولی وی با حوصله و پشتکار و زیرکی و با درک شرایط محیطی و روانی، اشراف قبایل را بفریفت و آنان را به میان مردم فرستاد تا خویشان خود را از اطراف مسلم پراکنده کنند. وی دستور داد هم‌زمان از بالای قصر مردم را به قطع عطایا تهدید کنند و به دروغ بگویند به‌زودی سپاه یزید برای سرکوبی آنان از شام خواهد رسید.^۳ ناگهان تغییرات اجتماعی و روانی وسیعی ایجاد شد و حرکت تاریخی کوفه طی چند ساعت دگرگون گردید. بدین‌رو، عبیدالله به کمک اشراف خیانتکار، مرجع تصمیم‌گیری کوفیان شد و توانست سیل گسترده مردم را از پیرامون مسلم بپراکند؛ به‌گونه‌ای که تنها سی نفر با مسلم نماز مغرب گزاردند.

مسلم وقتی از مسجد کوفه بیرون آمد، تنها چند نفر او را همراهی می‌کردند که آنان نیز پراکنده شدند. در این میان، حتی شیعیان فداکار و فرماندهان مسلم نتوانستند او را یاری دهند. مسلم به‌ناگزیر به خانه زنی به نام طَوْعَه پناه برد،^۴ ولی توسط محمد بن اشعث، از اشراف خیانتکار کوفه - که از دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام بود - دستگیر و به دستور عبیدالله کشته شد و هانی بن عروه را نیز به بازار کوفه بردند و دست‌بسته، گردنش را زدند.^۵

نهضت امام حسین علیه السلام

حسین بن علی علیه السلام پس از دریافت نامه مسلم مبنی بر بیعت فراگیر کوفیان، روز سه‌شنبه هشتم ذی‌حجه از مکه عازم کوفه شد. آن حضرت به مصلحت‌اندیشی ابن عباس و عبدالله بن جعفر

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۷۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۶.

۴. همان، ص ۲۷۷؛ الطبقات الکبری، ص ۶۶.

۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۴.

که هر کدام وی را بیم دادند توجه نکرد و به یارانش فرمود:

به خدا اگر در دهلیز خزندگان باشم، بیرونم می‌کشند تا کار خودشان را به انجام برسانند!^۱

نیز در پاسخ ابن عباس که به وی گفت به سوی مردمی می‌روی که پدرت را کشتند، فرمود:

«این نامه‌های کوفیان و این نامه مسلم.»^۲ در راه عراق فَرَزْدَق شاعر به وی گفت:

دل‌های مردم با توست و شمشیرهای‌شان با بنی‌امیه.^۳

بی‌تردید امام حسین علیه السلام بیشتر از اینان به شرایط اجتماعی و روانکاوی کوفیان آگاه بود، اما اعلام حضور کوفی‌ها و از سویی اقتضای رسالت الهی وی برای اصلاح امت و استواری بر میثاق و هدف قدسی، او را بر آن می‌داشت تا با صلابت هرچه تمام‌تر مسیر نهضت خود را ادامه دهد. آن حضرت چنان با قدرت در این راه گام برداشت که کاروان هدایای والی یمن برای یزید را در حوالی تَنْعِیم تصرف کرد.^۴ در منزل حاجز، قَیس بن مُشَیْر صَیْدَاوی را به نزد کوفیان فرستاد تا در راه نهضت و احیای حقوق اهل بیت کوشش کنند.^۵ سپس عبدالله بن یقطر را که از کودکی هم‌بازی و همراه وی بود، به کوفه فرستاد.^۶

امام علیه السلام در منزل زُبَالَه^۷ از شهادت مسلم و هانی و سفیرانش آگاهی یافت، از همین رو برای آزمودن همراهانش گفت: «شیعیان ما را تنها گذاشتند؛ هرکس می‌خواهد، بازگردد.» در این هنگام، مردمی که هدف دنیوی داشتند، پراکنده شدند و یاران راستین و استوار وی باقی ماندند.^۸ در منزل دُوْحُسَم، خُر بن یزید ریاحی با هزار نفر به مقابله حضرت آمد. امام حسین علیه السلام فرمود:

ای مردم! ما خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به کار خلافت شما از این مدعیان ناحق - که با شما رفتار ستمگرانه دارند - شایسته‌تریم. مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌کنند و از باطل

۱. همان، ص ۲۸۹.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۰.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۰۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۳۰۴.

۶. همان، ص ۱۳۰۵.

۷. زُبَالَه روستایی آباد و دارای بازار در راه مکه و کوفه بوده است. (بنگرید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۹).

۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰.

باز نمی‌دارند؟ به راستی مؤمن باید مشتاق دیدار خدا باشد. من مرگ را جز نیک‌فرجامی نمی‌دانم و زندگی با ستمگران را جز ذلت نمی‌بینم.^۱

بدین‌سان، امام حسین علیه السلام نظام اموی را ستمگر، فاسد و غاصب دولت اسلامی و اهل بیت را شایستهٔ خلافت بر مسلمانان معرفی کرد. به هر روی، حضور سپاه هزار نفری خُر نیز در تصمیم‌وی اثری نداشت و به راه خود ادامه داد.

در عُدیب چهار نفر از شیعیان کوفه به همراهی طِرْمَاح پسر عَدی بن حاتم به آن حضرت پیوستند. طِرْمَاح از امام حسین علیه السلام تقاضا کرد به سرزمین طّی برود تا بیست هزار نفر از مردان طّی وی را یاری دهند، اما آن حضرت این پیشنهاد غیرعملی را نپذیرفت و فرمود: «خداوند پاداش خیر به تو و قومت بدهد!» در این حال طِرْمَاح به بهانه رساندن خرجی و آذوقه به خانواده‌اش بازگشت^۲ و معلوم شد حتی طِرْمَاح در پیشنهاد خود استوار نبود. در قصر ابن مقاتل نیز از عبیدالله بن خُر جُعفی یکی از بزرگان کوفه درخواست کرد وی را همراهی کند، ولی وی نپذیرفت.^۳ پس از این ملاقات، عبیدالله چندین سال به شرارت و سرقت گذراند تا سرانجام در سال ۶۸ هجری در حین فرار، در فرات غرق شد.^۴

پس از حرکت امام حسین علیه السلام از قصر ابن مقاتل، فرمان عبیدالله مبنی بر بازداشتن آن حضرت از حرکت، به خُر رسید. حسین بن علی علیه السلام نیز به ناچار در روز پنج‌شنبه دوّم محرم در سرزمین نینوا در عَقْر فرود آمد.^۵

بسیج کوفیان برای پیکار با امام حسین علیه السلام

عبیدالله بن زیاد پس از فرستادن خُر، در کوفه حکومت نظامی اعلام کرد و همه راه‌های اطراف شهر را با نصب پاسگاه‌ها تحت کنترل شدید سپاهیان خود قرار داد و اشراف کوفه را واداشت تا قبایل خود را با وعده افزودن مقرری حرکت دهند. عبیدالله، عمر بن سعد را با چهار هزار نفر به مقابله با امام حسین علیه السلام فرستاد و دستور داد مردم کوفه در گروه‌های هزار نفری به

۱. همان، ص ۳۰۳.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۰۹.

۳. همان، ص ۱۳۱۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۹۲.

۵. همان، ص ۳۰۹.

فرماندهی یکی از اشراف سست‌پیمان شهر به عمر بن سعد پیوندند، اما در میان راه بیشتر آنان فرار می‌کردند و تنها سیصد یا چهارصد نفر به عمر بن سعد ملحق می‌شدند.^۱ از کوفه حدود ۲۲ هزار نفر^۲ به عمر بن سعد پیوستند، ولی با توجه به فرار عده‌ای از آنان می‌توان شمار لشکریان عمر بن سعد را دوازده هزار نفر تخمین زد.^۳ اینان همه کوفی بودند که با تشویق اشراف شهر، رعب و وحشت از تهدیدهای عبیدالله، دلبستگی به دنیا و ترس از قطع مقرری و نبود هماهنگی و تصمیم‌گیری واحد میان شیعیان، در خدمت اهداف رژیم ستمگر بنی‌امیه قرار گرفتند. مردمی که نواده رسول الله ﷺ را با اشتیاق دعوت کردند ولی در قتل وی شریک شدند و از حفر چاه آب و برداشتن آب از فرات او را باز داشتند، آن‌گونه که عمرو بن حجاج در روز هشتم محرم با ۵۰۰ سوار آب را بر روی امام حسین علیه السلام و یارانش بست.^۴

واقعه روز عاشورا

عصر روز پنج‌شنبه نهم محرم، عمر بن سعد فرمان حمله به خیمه‌گاه امام حسین علیه السلام را صادر کرد. آن حضرت به برادرش ابوالفضل فرمود:

به سوی آنان برو و امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول کن تا امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگاران بپردازیم؛ زیرا خدا می‌داند من به نماز و قرائت قرآن و طلب مغفرت و مناجات با خدا بسیار علاقه‌مندم.

عباس بن علی علیه السلام به نزد کوفیان رفت و عمر بن سعد نیز با تقاضای آن حضرت موافقت کرد.^۵ پس از آن امام حسین علیه السلام یارانش را گردآورد و به آنان فرمود:

من یارانی بهتر از شما سراغ ندارم و خاندانی نیکوکارتر و مهربان‌تر از شما ندیده‌ام. خداوند به شما جزای خیر دهد! من دیگر گمان یاری از این مردم ندارم. من به همه شما اجازه رفتن می‌دهم؛ همه شما آزاد هستید و بیعتی از من برگردن شما نیست. از تاریکی شب استفاده کنید و به هر سو که خواهید، بروید.^۶

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۷.

۲. الفتح، ج ۳، ص ۹۹.

۳. این رقم را طبری، بلاذری و ابوحنیفه دینوری آورده‌اند.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۱۵؛ الفتح، ج ۳، ص ۹۹.

۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۶.

۶. الطبقات الکبری، ص ۷۱.

خاندان وی پاسخ دادند:

برای چه این کار را انجام دهیم؟ برای اینکه پس از تو زنده باشیم؟! هرگز! خداوند آن روز را برای ما پیش نیاورد!^۱

برخی از یارانش نیز سخنانی در حمایت از حسین علیه السلام گفتند و آخرین آزمون خود را با موفقیت گذراندند.

امام حسین علیه السلام صبح روز جمعه دهم محرم یارانش را آرایش جنگی داد. آنان اطراف خیمه‌ها خندقی کردند و آن را پر از نی و چوب کردند و خیمه‌ها را پشت سر خود قرار دادند. یاران آن حضرت ۳۲ سوار و چهل نفر پیاده بودند. زُهَیر بن قَین بَجَلّی را در طرف راست و حبیب بن مُظاهَر را در طرف چپ قرار دادند و پرچم را نیز به دست ابوالفضل سپردند.^۲ عمر بن سعد نیز سپاه خود را آرایش داد و فرماندهان آن را تعیین کرد.^۳ در این هنگام امام حسین علیه السلام برای هدایت و راهنمایی و اتمام حجت کوفیان ره‌گم کرده با صدای بلند به آنان گفت:

آیا سزااست مرا بکشید و حرمتم را تباه کنید؟ آیا من پسر دختر پیامبرتان و پسر وصی و عموزاده‌اش - که پیش از همه به خدا ایمان آورد و پیامبرش را تصدیق کرد - نیستم؟ آیا شما نشنیده‌اید که رسول الله صلی الله علیه و آله در باره من و برادرم فرمود این دو آقای جوانان بهشت‌اند؟ آیا تردید دارید که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟ به خدا از مشرق تا مغرب به جز من برای پیامبر صلی الله علیه و آله سبطی وجود ندارد! تنها من پسر دختر پیامبرتان می‌باشم.^۴

در این حال قیس بن اشعث گفت: «چرا به حکم عموزادگان تسلیم نمی‌شوی؟» امام علیه السلام فرمود: «نه! به خدا مانند خوارشدگان و بردگان تسلیم نمی‌شوم!»^۵ گویی کوفیان کر بودند و سخنان روشن‌گرانه نواده رسول الله صلی الله علیه و آله و مهمان خود را نمی‌شنیدند. در این هنگام

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۹۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۲۱.

۳. همان.

۴. الطبقات الكبرى، ص ۷۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۰.

۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳.

امام حسین علیه السلام خطاب به برخی از اشراف کوفه چون شَبَث بن ربعی فرمود:

آیا شما به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده، درختان ما سرسبز و خرم شده، چاه‌ها پر آب شده و لشکریان مجهز و آماده در اختیار توست؟^۱

امام حسین علیه السلام برای جلوگیری از حمله ناگهانی به یارانش، آنان را یک به یک به مقابله با کوفیان فرستاد و تا ظهر شماری از آنان به شهادت رسیدند. حضرت هنگام نماز ظهر به آنان پیشنهاد آتش بس داد تا نماز بگذارند، ولی آنان از پذیرفتن آن سر باز زدند،^۲ اما امام حسین علیه السلام بدون توجه به تیرباران دشمن به نماز ایستاد و تنی چند از یارانش از جمله سعید بن عبدالله حنفی نیز خود را سپر امام علیه السلام قرار دادند و بر اثر اصابت تیرها به شهادت رسیدند.

بعد از ظهر روز عاشورا که آفتاب به شدت می‌تابید، یاران و مردان خاندان امام حسین علیه السلام جملگی به شهادت رسیدند و آن حضرت به تنهایی حملات کوفیان را دفع می‌کرد و آنان را متفرق می‌نمود، تا اینکه از حمله باز ایستاد. شمر به کوفی‌ها دستور داد به خیمه‌گاه امام علیه السلام حمله کنند، اما آن حضرت با شجاعت حمله آنان را سد کرد و فرمود:

وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز جزا نمی‌ترسید، در زندگی آزاده باشید و به نیاکان خود بیندیشید و شرف خود را نگه دارید. این اوباش و بی‌خردان را از خیمه‌گاه و خاندان من باز دارید.^۳

عاقبت شمر با پیادگان، امام حسین علیه السلام را در میان گرفتند. ناگهان پسری به نام عبدالله بن حسن علیه السلام به سوی عموی خود دوید و در کنار آن حضرت ایستاد. هنگامی که یکی از کوفیان در صدد زدن ضربت به امام حسین علیه السلام بود، آن پسر دست خود را حایل شمشیر کرد، اما دستش قطع شد و تنها به پوستی، بند بود. حسین علیه السلام او را به سینه خود چسباند و گفت:

اکنون خداوند تو را به پیش نیاکان رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، حمزه، جعفر و حسن بن علی علیه السلام می‌برد.^۴

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۲۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴.

۳. همان، ص ۳۳۴: الطبقات الکبری، ص ۷۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴.

امام حسین علیه السلام در حالی که ۵۶ سال از عمرش گذشته بود،^۱ با شجاعت و صلابت تمام حملات کوفیان را درهم شکست. ناگاه زینب به عمر بن سعد گفت: «اباعبدالله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی!» عمر گریه کرد و روی از زینب برگردانید.^۲ در این حال شمر با گفتن ناسزا کوفی‌ها را وادار به حمله کرد و آنان با نیزه و شمشیر ضربات سختی به آن حضرت زدند تا بیفتاد. سپس سنان بن انس نخعی از اسب فرود آمد و سر مبارکش را ببرید و جدا کرد و به خولی سپرد.^۳

حادثه هولناک و اسفبار شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش در نبردی نابرابر در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد. فرزانه‌گانی که در پیرامون وی به پرواز ملکوتی درآمدند، بیست نفرشان از بنی‌هاشم و ۵۲ نفرشان نیز از شیعیان بودند.

این حماسه‌آفرینان، قهرمانان پرچمدار آزادی و عزت و گنجینه‌های ارزشمند فرهنگ و هویت شیعه هستند.

منطق آنان سوختن و روشن کردن است؛ حل شدن و جذب شدن در جامعه برای احیای آن است.^۴

شهادت آنان تزریق خون است به پیکر اجتماع، و این شهدا هستند که به رگ‌ها و پیکر اجتماع خون تازه وارد می‌کنند.^۵

تاریخ سوگواری و عزاداری بر امام حسین علیه السلام به همان روزهای نخست پس از واقعه عاشورا باز می‌گردد: زیرا هنگامی که کوفی‌ها اسرای خاندان امام حسین علیه السلام را از کربلا حرکت دادند، چون آنان را از کنار جنازه شهدا عبور دادند، آنها به شدت گریستند و یکی از آنان با فریاد «یا محمداه» گفت:

این حسین است که جنازه او در این صحرا آغشته به خون افتاده و خاندان و زنان او را به اسارت گرفته‌اند.^۶

۱. الطبقات الکبری، ص ۷۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۳۵.

۳. الطبقات الکبری، ص ۷۵.

۴. مقاله شهید به ضمیمه قیام و انقلاب مهدی (عج)، ص ۱۰۳.

۵. همان، ص ۱۰۴.

۶. الطبقات الکبری، ص ۷۹.

پس از آن در کوفه، زید بن ارقم وقتی عمل ننگین عبیدالله را مشاهده کرد که بر لبان امام حسین علیه السلام چوب می‌زند، گفت: «به خدا قسم دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله بر لبان وی بوسه می‌زد!»
 آنگاه گریست و از نزد عبیدالله رفت و نخستین فریاد اعتراض خود را نسبت به شهادت حسین علیه السلام سر داد و گفت:

پسر فاطمه علیها السلام را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید تا نیکانتان را بکشند؛ به ذلت رضا دادید، پس ملعون باد کسی که به خواری رضایت دهد!^۱

در دمشق نیز زنان خاندان امام حسین علیه السلام سه روز عزاداری کردند.^۲

پیش از بازگشت اسرا به مدینه، خبر شهادت امام حسین علیه السلام به آن شهر رسید. در این هنگام ام‌لقمان دختر عقیل به همراهی خواهرانش در کوچه‌های مدینه به سوگواری پرداختند و از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله چنین سرودند:

با عترت و خاندان من پس از رفتن من چه کردید؟ گروهی را اسیر و گروهی را به خون آغشته کردید. پاداش نصیحت‌های من این نبود که با نزدیکانم به بدی رفتار کنید.^۳

مردم مدینه در جای جای شهر بر حسین علیه السلام نوحه‌سرایایی و شیون و زاری می‌کردند و بنی‌هاشم نیز در خانه‌های خود به‌سختی می‌گریستند.^۴ در همین ایام شعری همچون ابوالاسود دوئلی نیز برای آن حضرت مرثیه‌هایی سرودند.^۵

نخستین سوگواری جمعی برای امام حسین علیه السلام از سوی توّابین در سال ۶۵ هجری بر سر مزار آن حضرت انجام گرفت و از آن پس شیعیان در هر کجا که بودند، مراسم عزاداری و مصیبت‌خوانی را در سالگرد واقعه عاشورا برگزار می‌کردند؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام اهل خانه خود را جمع می‌کرد و از سید جمیری شاعر می‌خواست تا ذکر مصیبتی از حسین برای وی بسراید.^۶ سرانجام در دوران دولت آل‌بویه، احمد معزالدوله پس از تصرف بغداد به سال

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹؛ تذکرة النحّاص، ص ۲۳۱.

۲. الطبقات الکبری، ص ۸۳.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۸.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۴۳.

۵. همان.

۶. همان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۶.

۳۵۱ هجری دستور داد در روز عاشورا بازارها بسته شود و علم و نشان سیاه بیاویزند و دسته‌های عزاداری مردان و زنان در شهر به راه افتند و برای شهادت حسین بن علی علیه السلام سوگواری کنند.^۱ سال‌ها بعد فاطمیان اسماعیلی مذهب در مصر این سنت را شایع کردند؛ آن گونه که در روز عاشورای سال ۳۶۳ هجری بازارها تعطیل شد و بسیاری از شیعیان در مقبره نفیسه، دختر زید بن علی جمع شدند و به اتفاق سواران و پیادگان مغربی با گریه و ناله بر حسین علیه السلام گریستند.^۲ این در حالی است که حتی در قرن ششم هجری حنفی‌ها و شافعی‌ها روز عاشورا عزاداری می‌کردند.^۳ این رسم تاکنون در محافل شیعه باقی مانده و شیعیان به یاد جانبازی و فداکاری امام حسین علیه السلام در راه نجات دین، رخت سیاه بر تن می‌کنند. بی‌شک فرهنگ عاشورا سهم عظیمی در تاریخ و هویت تشیع دارد و هنرمندان و ادیبان و شاعران و مورخان آثار گرانقدر و جاودانه‌ای در این باره خلق کرده‌اند؛ همچون مقتل الحسین علیه السلام، اثر ابو مخنف (۱۵۷ ق). حماسه عاشورا در هنر تعزیه، پرده‌خوانی، نقاشی، خطاطی، کاشیکاری، فلزکاری، اشیای چوبی، مرثیه‌سرایی و... از روزگار صفویه تاکنون نیز تجلی داشته است.

علل جاودانگی نهضت عاشورا

عناصر ماندگاری نهضت امام حسین علیه السلام چه بود که این سان بر تارک تاریخ می‌درخشد و شعاع نورانیت آن تا افق‌های بی‌کران روشنی می‌بخشد؟ رژیم سفاک اموی گمان کرد با فاجعه کربلا قادر خواهد بود پیام عاشورا را خاموش کند، اما نمی‌دانست پیام حماسه کربلا در تاریخ پایدار خواهد ماند. علل جاودانگی این نهضت را می‌توان بدین شرح دانست:

۱. آزادگی و زیر بار ذلت نرفتن: امام حسین علیه السلام در طول نهضت از مدینه تا شهادت، درس آزادگی در برابر ستمگران و فاسدان را به همه آدمیان آموخت و در روز عاشورا فرمود:

آگاه باشید! این فرومایه، فرزند فرومایه، مرا بین شمشیر کشیده و خفت و خواری قرار داده است و هیئات که زیر بار ذلت برویم!^۴

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۷.

۲. المواعظ و الاعتبار (خطوط)، ج ۲، ص ۳۲۹.

۳. کتاب النقص، ص ۴۰۲.

۴. لُهوف، ص ۱۳۶.

او در عصر عاشورا از کوفیان خواست اگر دین ندارید، دست کم آزاده باشید. حسین علیه السلام نیک می دانست دین اسلام با آزادی، جانبازی و فداکاری محفوظ مانده است.

۲. مبارزه با ستمگران: یکی دیگر از اهداف امام حسین علیه السلام که پیام او را جاودانی و جهانی کرده است، مبارزه با ستمگر و اجرای مساوات، عدالت و قسط بود؛ آن گونه که فرمود: «زندگی با ستمگران را جز ننگ نمی دانم.» و نیز می فرمود: «من برای سرکشی و سرپیچی و ظلم حرکت نمی کنم.»^۱

۳. اصلاح امت محمدی: گفتمان و رفتار آل امیه بر پایه سنت های جاهلی، بدعت و انحراف از قرآن و سنت نبوی و نیز مبارزه با اهل بیت علیهم السلام همراه با تبعیض و بی عدالتی بود. امام حسین علیه السلام که برای سامان بخشیدن به چنین جامعه ای مسئولیتی الهی داشت، به همین رو در آغاز حرکت از مدینه به برادرش محمد بن حنفیه وصیت کرد:

نهضت من برای پیروزی و رستگاری و سامان بخشیدن به امت جدم محمد صلی الله علیه و آله است.^۲

وی هیچ هدفی جز اصلاح امت نداشت، زیرا اگر برای ریاست دنیوی و حکومت حرکت می کرد، زنان و اطفال را همراه خود نمی برد.

۴. مبارزه با فساد اجتماعی: یکی از وظایف بنیادین رهبران الهی و آگاهان هر جامعه، مبارزه با مظاهر فساد در اشکال گوناگون آن است. امام حسین علیه السلام در باره وضع موجود و نهضت خود فرمود:

ای مردم! رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده هر کس حاکم ستمگری را ببیند - که محرمات را حلال و پیمان خدا را بشکند و با سنت نبوی مخالفت کند و در میان بندگان خدا با گناه و تعدی عمل کند - و با گفتار و کردار اعتراض نکند، بر خدا فرض باشد که او را به جایی که شایسته اوست، ببرد. بدانید که اینان از شیطان پیروی می کنند و اطاعت از خدا را ترک گفته و فساد را آشکار کرده و حدود الهی را تعطیل کرده و اموال عمومی را مخصوص خود گردانیده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند و من شایسته ترین فرد به تغییر این وضع هستم.^۳

۱. الفتح، ج ۵، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۲.

نیز در وصیت خود فرمود:

من اراده امر به معروف و نهی از منکر کرده‌ام.^۱

۵. گفتگو برای هدایت گمراهان: امام حسین علیه السلام همچون انبیا هیچ‌گاه از وظیفه آگاهی بخشی خود کوتاهی نکرد و در هر منزل به هدایت مخالفان خود می‌پرداخت؛ آن سان که زُهَیْر بن قَیْن بَجَلّی را که از عثمانیان بود، هدایت کرد. او در شب عاشورا به امام حسین علیه السلام گفت:

به خدا دوست دارم هزار بار کشته شوم و دوباره زنده شوم و سپس کشته شوم تا خدا مرگ را از تو و خاندانت دور کند!^۲

امام حسین علیه السلام از هرگونه جنگ افروزی نیز خودداری کرد و به یارانش فرمود:

ما آغازگر جنگ نخواهیم بود.^۳

آن حضرت حتی صبح عاشورا از گفتگو با کوفیان خودداری نکرد. یاران آن حضرت نیز فرزانه‌گانی بودند که به پیروی از پیشوای خود، از راه گفتگو سعی در هدایت کوفیان داشتند؛ چنان که زُهَیْر بن قَیْن به آنان گفت: «فرزند فاطمه علیها السلام به نصرت و یاری شایسته‌تر از ابن زیاد است.» و شمر که سخنان او را بر نمی‌تافت به سوی وی تیری پرتاب کرد. بُزَیْر بن حُضَیْر^۴ و حبیب بن مُظَاهِر نیز به موعظه کوفیان پرداختند.^۵

۶. عاشورا، تجلی‌گاه ادب و اخلاق: امام حسین علیه السلام سمبل اخلاق انسانی بود و یارانش نیز در عالی‌ترین درجات اخلاقی بودند؛ تا جایی که امام حسین علیه السلام برادرش را با عبارت «جانم فدای تو باد»، صدا می‌کرد.^۶ آن حضرت برای یارانش احترام بسیاری قائل بود و متقابلاً آنان نیز با امام حسین علیه السلام در نهایت ادب رفتار می‌کردند و او را با عبارت «جانم فدای تو باد»،

۱. الفتح، ج ۵، ص ۳۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷.

۳. همان، ص ۳۰۹؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۲۲.

۴. همان، ص ۱۳۲۳.

۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۶.

۶. همان، ص ۳۱۵.

خطاب می‌کردند.^۱ مثلاً هنگامی که خُر در روز عاشورا به آن حضرت پیوست، چنین گفت: «فدایت شوم! من همان کسی هستم که اجازه ندادم بازگردی و بر تو سخت گرفتم. آیا خدا توبه مرا می‌پذیرد؟» امام حسین علیه السلام فرمود: «بله، خداوند توبه تو را می‌پذیرد.» سپس به میدان جنگ رفت و دسته‌ای از شجاعان سپاه عمر بن سعد را کشت و خودش نیز به شهادت رسید. امام حسین علیه السلام خاک‌های چهره این قهرمان را پاک کرد و فرمود:

تو آزاده هستی، همان‌گونه که مادرت تو را آزاد نامید. تو در دنیا و آخرت خُر هستی.^۲

در برابر امام حسین علیه السلام و یارانش، کوفیان و یزدیان مردمی پست و زشت‌خو بودند و با بی‌ادبی با آن حضرت و یارانش سخن می‌گفتند؛ آن‌گونه که عبدالله بن حوزه هنگامی که در برابر امام حسین علیه السلام قرار گرفت، گفت: «ای حسین! بشارت باد بر تو آتش دوزخ!» آن حضرت گفت: «چنین نیست! من به سوی پروردگار بخشنده‌ام خواهم رفت. خدایا! او را به سوی آتش بکش!» ناگهان اسب او رم کرد و او را به زیر انداخت، ولی پای چپش در رکاب گیر کرد و سر او به سنگ‌ها می‌خورد، تا کشته شد.^۳

۷. محبت و مهرورزی: محبت، دوستی و کشش به سوی چیزی را گویند که اثر آن در خانواده، خون‌گرمی است و در اجتماع نیز موجب پیوستگی و انسجام. پیامد محبت در افراد، وفاداری و فداکاری، جوانمردی و گذشت و عشق و مهرورزی به یکدیگر خواهد بود.

امام حسین علیه السلام و یارانش سمبل مهرورزی بودند و عالی‌ترین مظاهر محبت را به نمایش گذاردند. حضرت هنگامی که در منزل دُوْحُسَم سپاه خُر را در آن بیابان سوزان مشاهده کرد، به جوانان فرمود: «اینان را سیراب کنید و به اسبانشان نیز آب دهید.» آنان همهٔ افراد سپاه خُر و اسبانشان را سیراب کردند. علی بن طغان گوید:

من عقب سپاه بودم. حسین علیه السلام خودش مشکی آورد و برای من گرفت تا از آن نوشیدم و اسبم را نیز سیراب کرد.^۴

۱. همان، ص ۳۲۲.

۲. لهورف، ص ۱۴۴.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۲۵.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۲.

رابطه عاشقانه میان امام حسین علیه السلام و یارانش چندان محکم بود که سعید بن عبدالله حنفی گفت:

به خدا اگر هفتاد بار کشته شوم و سپس زنده گردم و زنده مرا بسوزانند و خاکستر مرا بر باد دهند، از تو جدا نمی شوم تا پیش تو کشته شوم!^۱

از این سو، مردمی زشت‌خو، پست و خشن بودند که از ترس جانشان و برای چند روز زندگی بیشتر در دنیا، شرافت انسانی خود را زیر پا نهادند و به فرمان عمر بن سعد بر جنازه شهدای کربلا اسب راندند^۲ و به دستور شمر به خیمه‌ها و زنان و بچه‌های خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله حمله کردند. آنان خیمه‌ها را آتش زدند و به غارت بردند و آن چنان پستی از خود نشان دادند که لباس زنان را به زور از تنشان کشیدند.^۳ سپس به دستور عبیدالله بن زینب و کودکان اسیر را در شهرها برای تماشای مردم به شام روانه کردند و سرهای شهیدان را بر فراز نیزه‌ها در جلوی کاروان اسیران حرکت دادند.

۸. بینش و آگاهی و بصیرت: حماسه فداکاری یاران امام حسین علیه السلام مبتنی بر شناخت، درک و خودآگاهی عمیق نسبت به اسلام و جایگاه آن حضرت بود. شهدای عاشورا با انتخابی آگاهانه حسین علیه السلام را همراهی کردند و عاشقانه به سوی شهادت رفتند. آنان در تمام شب عاشورا به راز و نیاز و عبادت پرداختند و برای آنچه فردا در انتظارشان بود، لحظه‌شماری می‌کردند. یاران حسین علیه السلام خردمندانی بصیر بودند؛ به گونه‌ای که وقتی شمر برای ابوالفضل و برادرانش امان نامه آورد، آنان گفتند:

لعنت خدا بر تو و امان نامه تو! آیا مادر امان باشیم و برای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله امنیت نباشد؟!^۴

۹. از جان گذشتگی در راه هدف: امام حسین علیه السلام نه تنها خود، بلکه همه خاندان خود - از خردسال و نوجوان و جوان و پیر و زنان - را فدای اسلام کرد. بی‌گمان این فداکاری، اندیشه و خاطر هر فرد منصفی را متأثر و بیدار می‌کند.

۱. همان، ص ۳۱۷.

۲. همان، ص ۳۴۸؛ الفتح، ج ۵، ص ۲۲۰.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷.

۴. الفتح، ج ۵، ص ۱۶۸.

۱۰. نقش آفرینی زنان در کربلا: زنان در کربلا نه تنها به پرستاری و دلداری مردان و تشویق آنان به مبارزه و شهادت مشغول بودند، بلکه خود در میدان کارزار مجاهدت می کردند که از جمله آنان اموهب، همسر عبدالله بن عمیر کلبی بود. عبدالله به همراهی مادر و همسرش به کربلا آمدند. در روز عاشورا هنگامی که عبدالله مبارزه می کرد، اموهب نیز او را به شهادت در راه خاندان پاک رسول الله ﷺ ترغیب می نمود. عبدالله از همسرش تقاضا کرد باز گردد، ولی او گفت: «تو را رها نخواهم کرد تا همراه تو کشته شوم.» امام حسین ﷺ فریاد برآورد:

خدا تو را از جانب اهل بیت پاداش نیکو دهد! به طرف زنان برگرد؛ جهاد بر زنان واجب نیست.^۱

بدین سان، آرمان های عاشورا ماهیت ربانی و انسانی دارد و بر فطرت عالی همه انسان ها منطبق است. گفتمان عاشورا دو روی سکه تاریخ بشر و انبیای الهی است که یک روی آن همه خوبی هاست و روی دیگرش همه پلیدی ها. به همین رو، شعایر و انوار عاشورا مورد توجه مصلحان بزرگ بوده است تا آنجا که مهاتما گاندی رهبر فقید هند گفته است:

من زندگی امام حسین ﷺ آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام. بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از امام حسین ﷺ پیروی کند.^۲

عدل جاودانی نصبت عا ^۱ آزادی وزیر بارزنت زفتن ^۲ اصلاح است ^۳ محرمی ^۴ مبارزه ^۵ مسکن
 یح مبارزه ما بن در اصنام ^۶ لغت بر ارهدا ^۷ مگر لسان ^۸ عا ^۹ راجب ^{۱۰} ماه ارب و اصدوق ^{۱۱} محبت
 و مروزی ^{۱۲} شش ^{۱۳} گاهی و بعیرت ^{۱۴} از میان ^{۱۵} نژدستی در راه هدف ^{۱۶} آتش آفرینی زنان در کربلا

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۷.

۲. «درسی که حسین ﷺ به انسان ها آموخت»، نوردانش، ش ۳، ص ۲۴۵.

پرسش‌ها

۱. علل صلح امام حسن علیه السلام با معاویه را بنویسید.
۲. اوضاع شیعیان در دوران معاویه چگونه بود؟
۳. مقام حسنین علیهم السلام را از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله تبیین کنید.
۴. علل شکست قیام حجر چه بود؟
۵. زمینه‌های نهضت امام حسین علیه السلام را بررسی کنید.
۶. معاویه چه بدعت‌هایی در دین وارد کرد؟
۷. دلایل شکست قیام مسلم بن عقیل را بنویسید.
۸. امام حسین علیه السلام در مکه چه پاسخی به مصلحت‌اندیشان داد؟
۹. امام حسین علیه السلام در منزل ذُوحُسم در برابر حُر بر چه مسائلی تأکید نمود؟
۱۰. علل جاودانگی نهضت امام حسین علیه السلام چه بود؟

منابع مطالعاتی

۱. بررسی تاریخ عاشورا، محمدابراهیم آیتی، با مقدمه علی‌اکبر غفاری.
۲. تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی.
۳. تأملی در نهضت عاشورا، رسول جعفریان.
۴. تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، علامه جعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری.
۵. درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، سیدعبدالکریم هاشمی نژاد.

۶. صلح امام حسن علیه السلام، شیخ راضی آل یاسین، ترجمه آیت الله سید علی خامنه‌ای.
۷. قیام حسین علیه السلام (پس از پنجاه سال)، سید جعفر شهیدی.
۸. کُھوف، سید بن طاووس، تحقیق شیخ فارس تبریزیان، ترجمه سید ابوالحسن میر ابوطالبی.
۹. معاویه و تاریخ، محمد بن عقیل علوی حضرمی، ترجمه محمد عطاردی.
۱۰. نگاهی نوبه جریان عاشورا، گروهی از پژوهشگران، زیر نظر سید علیرضا واسعی.

فصل چهارم

دوران امام سجاد علیه السلام و پیامدهای واقعه عاشورا

دوران امامت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام

علی بن الحسین علیه السلام در پنجم شعبان سال ۳۸ هجری در مدینه از مادرش غزاله^۱ یا شهربانو به دنیا آمد.^۲ کنیه آن حضرت ابومحمّد و ابوالحسن و از القاب او نیز زین العابدین، سیدالعابدین، سجّاد و ذوالثّفنات است. این القاب به سبب کثرت عبادت و سجده‌های طولانی به وی داده شده است؛^۳ چرا که در شبانه‌روز بسیار نماز می‌خواند.^۴ وی ۲۲ سال و پنج ماه از نعمت پدر برخوردار بود و در حادثه عاشورا نیز حضور داشت، ولی به سبب بیماری از همراهی امام حسین علیه السلام بازماند. هنگامی که شمر به خیمه‌گاه خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله حمله کرد، دستور داد آن حضرت را بکشند، ولی یکی از همراهانش گفت: «سبحان الله! آیا این جوان نونهال مریض را می‌کشی؟!» عمر بن سعد نزدیک آمد و گفت: «متعرض زنان و این مریض نشوید.»^۵ بدین سان، امام سجّاد علیه السلام از مرگ رهایی یافت و امامت وی آغاز گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در

۱. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۱؛ المعارف، ص ۹۴؛ المقالات والفرق، ص ۲۰۰.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۴۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۸. پذیرش روایت شهربانو بر اساس دلایل ذیل چندان قطعی نیست:

یک. عدم اعتماد کامل به وثوق دو نفر از راویان این خبر؛

دو. اختلاف بسیار در متن روایت شهربانو؛ زیرا اسارت وی را به اشکال گوناگون در دوران خلافت عمر، عثمان و امام علی علیه السلام نگاشته‌اند. (بنگرید به: زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۲۷ - ۹.)

سه. اسیر نشدن خاندان یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی در فتح مداین؛ چرا که این شهر با پیمان صلح فتح شد و یزدگرد خاندان خود را پیش از حمله اعراب، به اصفهان و سپس خراسان فرستاده بود.

چهار. وجود دختری بالغ برای یزدگرد در سال‌های نخستین پادشاهی وی که نوجوانی بیش نبود، غیرمحمّل است. (بنگرید به. ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۳۱.)

۳. تذکرة الخواص، ص ۲۹۱؛ دلائل الامامة، ص ۸۰.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۳.

۵. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۲.

حدیث جابر، بر امامت امام سجاد علیه السلام تصریح کرده است. امام حسین علیه السلام نیز به آن حضرت وصیت کرد و اماناتی را نیز به ام سلمه سپرد تا فرزندش از وی طلب کند.^۱ از دیگر نصوص امامت وی نیز در اختیار داشتن شمشیر و زره رسول الله صلی الله علیه و آله بود.^۲

فضایل و مناقب امام زین العابدین علیه السلام

در طول ۳۴ سال دوران امامت علی بن الحسین علیه السلام، برخلاف فشارها و مشکلاتی که در پیش روی آن حضرت قرار داشت، آوازه علمی وی در همه جا پیچید؛ به گونه‌ای که راویان، او را پرهیزکارترین و فقیه‌ترین افراد دانسته‌اند. محمد بن مسلم زهری می‌گوید:

در میان بنی‌هاشم، فاضل‌تر از علی بن الحسین علیه السلام ندیده‌ام.^۳

از آن حضرت در منابع نیز احادیث بسیاری نقل شده و او را ثقه و بلندمرتبه شناخته‌اند.^۴ فرزدق شاعر، در برابر هشام بن عبدالملک در مکه هنگامی که هنوز به خلافت نرسیده بود، در باره آن حضرت، اشعاری سرود که ترجمه دو بیت آن چنین است:

این مرد کسی است که در مکه جای پای او را می‌شناسد؛ خانه کعبه و حرم و خارج آن، او را می‌شناسند، این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این مرد پرهیزکار و پاکیزه و پاکی است که نمونه است.^۵

امام سجاد علیه السلام داناترین و عالم‌ترین فرد زمان خود بود؛ تا جایی که وقتی امپراتوری روم نامه تهدیدآمیزی به عبدالملک بن مروان نگاشت، وی از پاسخ آن درماند و از آن حضرت خواست پاسخ امپراتور را بدهد.^۶

امام زین العابدین علیه السلام، در کمک به فقرا، گوی سبقت را از همه اهل زمانش ربوده بود. او شب‌ها مخفیانه بر شانه خود مواد غذایی حمل می‌کرد و بین خانواده‌های محروم مدینه پخش

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۸۶ و ۴۸۸.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۱۴؛ طبقات الفقهاء، ص ۴۶.

۴. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲.

۵. تذکرة الخواص، ص ۲۹۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۰. بر اساس مفاهیم شعر فرزدق، عبدالرحمن جامی نیز اشعاری به فارسی سروده که در دیوان وی موجود است.

۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴.

می نمود. هنگامی که آن حضرت از دنیا رفت، معلوم گردید این فقرا یکصد خانوار بوده‌اند.^۱ همچنین روایت شده هنگامی که زید بن أسامة بن زید به شدت ناراحت بود، امام سجاد علیه السلام علت را از وی پرسش نمودند و او گفت: پانزده هزار دینار بدهی دارم. آن حضرت نیز به وی فرمود: «گریه مکن! من بدهی تو را پرداخت خواهم کرد.»^۲

پیام آور واقعه عاشورا

هنگامی که کاروان اسرای خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله شامل کودکان خردسال، زنان، دختران و امام زین العابدین علیه السلام روز دوازدهم محرم عازم کوفه بود، یزیدیان آنان را از کنار اجساد شهدای کربلا عبور دادند تا داغ آنان را بیشتر کنند. منظره دلخراشی بود، آه و فغان آنان بلند شد و با سنگدلی تمام به سوی کوفه رانده شدند. مردم کوفه که بیرون شهر آمده بودند، چون اسرا را مشاهده کردند، گفتند: «ای اسیران! شما کیستید؟» پاسخ دادند: «ما اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم.» ناگاه صدای شیون و زاری از مردم برخاست. در این هنگام، امام سجاد علیه السلام فرمود: «آیا شما نوحه سر می دهید و گریه می کنید؟! پس چه کسی ما را کشت؟!» سپس حضرت زینب علیه السلام فرمود:

آیا گریه و زاری می کنید؟! آری به خدا سوگند! باید بسیار گریه کنید و کمتر بخندید؛ زیرا دامن شما به ننگی آلوده شده که هرگز نمی توانید آن را پاک کنید! چگونه می توانید خون پسر خاتم انبیا و معدن رسالت و آقای جوانان بهشت و پناهگاه نیکانان! از دامن خود پاک کنید؟!^۳

پس از سخنان حضرت زینب، امام سجاد علیه السلام فرمود:

من پسر کسی هستم که حرمت او را شکستید؛ اموالش را گرفتید و خاندان او را اسیر کردید. من پسر کسی هستم که او در کنار شط فرات، بی سابقه دشمنی و کینه سر بریده شد. آیا شما نبودید که برای پدرم نامه‌ها نوشتید و در این کارتان خدعه و نیرنگ نمودید؟ شما با او پیمان بستید، اما به جنگ او برخاستید. پس ننگ بر نظرتان باد! چگونه می توانید به رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه کنید، آن گاه که از شما بپرسد شما از امت من نیستید؟! زیرا عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید.

۱. تذکرة الخواص، ص ۲۹۴.

۲. نورالابصار، ص ۲۴۵.

۳. لهورف، ص ۱۹۸.

سخنان امام سجاد علیه السلام در مردم کوفه شوری ایجاد کرد و گفتند: «ای پسر رسول خدا! ما همگی گوش به فرمان و مطیع تو هستیم؛ با دشمن تو می‌جنگیم و با دوستان تو صلح می‌کنیم.» آن حضرت فرمود:

آیا می‌خواهید مرا نیز فریب دهید؟! هنوز داغ مصیبت رسول الله صلی الله علیه و آله و پدر و پسران پدرم به فراموشی سپرده نشده است.^۱

سفیران کربلا در کوفه و شام

پس از ورود اسرا به ساختمان حکومتی عبیدالله وی با اشاره به حضرت زینب گفت: «این زن کیست؟» گفتند: «زینب علیها السلام دختر علی بن ابی طالب علیه السلام است.» خطاب به وی گفت:

رفتار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟^۲

حضرت زینب علیها السلام پاسخ داد:

جز زیبایی چیز دیگری ندیدم. خداوند شهادت را برایشان نوشته بود و آنان به سوی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدا میان ما و تو و آنان را جمع خواهد کرد.^۳

ابن زیاد گفت: «شکر خدای را که شما را کشت و دروغ شما را ثابت کرد.» زینب فرمود: «شکر خدای را که ما را به وسیله محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و ما را پاک و پاکیزه قرار داد.» سپس عبیدالله بن زیاد به امام سجاد علیه السلام گفت: «اسم تو چیست؟» پاسخ داد: «علی بن الحسین.» گفت: «مگر خدا علی را نکشت؟» آن حضرت پاسخ داد: «من برادر بزرگتری به نام علی داشتم که مردم او را کشتند.» عبیدالله گفت: «بلکه خدا او را کشت.» پاسخ داد: «خداوند جان‌ها را هنگام مرگ می‌گیرد.» عبیدالله از پاسخ آن حضرت عصبانی شد و دستور داد او را بکشند،^۴ اما حضرت زینب علیها السلام شجاعانه بر عبیدالله فریاد زد: «خون‌هایی که از ما ریختی کافی نیست؟! اگر می‌خواهی او را به قتل برسانی، مرا نیز همراه او بکش!» عبیدالله نیز دستور رهایی او

۱. همان، ص ۲۱۲.

۲. الطبقات الکبری، ص ۷۹.

۳. لهورف، ص ۲۱۸.

۴. الطبقات الکبری، ص ۷۹.

را داد.^۱ سپس عیب‌الله با چوب‌دستی خود بر لبان مبارک امام حسین علیه السلام زد. زید بن أرقم و انس بن مالک دو صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله به وی اعتراض کردند و هر یک به او گفتند:

خود شاهد بودم که رسول الله صلی الله علیه و آله بر موضع چوب‌دستی تو بوسه می‌زد.^۲

سرانجام پس از چند روز عیب‌الله دستور داد اسیران را به همراه علی بن الحسین علیه السلام که به زنجیر کشیده شده بود، روانه شام کنند. هنگامی که اسرا به شهر دمشق رسیدند، یزید دستور داد آنان را در حضور بزرگان شام وارد مجلس کنند. امام سجاد علیه السلام فرمود: «اگر رسول الله صلی الله علیه و آله ما را با این وضعیت می‌دید، چه می‌کرد؟» یزید دستور داد اسیران را از بند آزاد کنند، ولی اشعاری در نفی رسالت و وحی و انتقام از خاندان رسول الله - به جای کشتگان جنگ بدر - سرود و سپس با بی‌شرمی تمام با چوب‌دستی خود بر لبان مبارک امام حسین علیه السلام زد. أبو بَرَزَةَ الأَسْلَمی صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله که در مجلس یزید بود، گفت:

من شاهد بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله لب و دندان حسین و برادرش را می‌بوسید و می‌گفت: «شما دو نفر جوانان اهل بهشت هستید. خداوند قاتل شما را بکشد و لعنت کند و جهنم را برای وی آماده کند!» ای یزید! شفیع تو در قیامت ابن‌زیاد و شفیع حسین علیه السلام محمد صلی الله علیه و آله است.^۳

یزید نتوانست این سخنان را برتابد، از این رو دستور داد وی را بیرون کردند. در این حال حضرت زینب علیه السلام به پا خاست و خطبه‌ای کوبنده در مذمت یزید و اعمالش خواند:

چه بسیار جای شگفتی است که نجیب‌زادگان و مردان خدا در جنگ با گروه شیطان - که بردگانی آزاد شده بودند - به شهادت می‌رسند. دستانت به خون ما آغشته و دهانت را از گوشت ما خاندان پر کرده‌ای و پیکرهای پاک به وسیله گرگ‌های درنده تو پاره‌پاره شدند و در زیر چنگال بچه‌کفتارها به خاک آلوده شدند. آیا نمی‌بینی رأی تو باطل و فرمانروایی تو کوتاه و جمع تو از هم پاشید؟ روزی فرا خواهد رسید که منادی فریاد برآورد: آگاه باشید که لعنت خداوند بر ستمگران است!^۴

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۳۸.

۲. الطبقات الکبری، ص ۸۰.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ الفتح، ج ۵، ص ۲۴۰.

۴. لهورف، ص ۲۴۹.

سپس امام سجاد^{علیه السلام} با شجاعت و صلابت در حضور یزید فرمود:

وای بر تو! اگر می فهمیدی که با پدر و برادر و عموها و خاندان من چه کردی، سر به کوهها می گذاشتی و بر بیابانها می خفتی و نیستی برای خود آرزو می کردی. آیا می دانی سر حسین، پسر علی و فاطمه بر دروازه شهر آویزان است، درحالی که امانت رسول الله^{صلی الله علیه و آله} در میان شماست؟ پس چشم به راه پشیمانی و رسوایی در روز قیامت باش.^۱

روزی یزید در حضور بزرگان دمشق به یکی از خطبای خود دستور داد بر منبر رود و به امام حسین^{علیه السلام} و پدرش ناسزا گوید. آن خطیب نیز علی و امام حسین^{علیه السلام} را به سختی نکوهش کرد و معاویه و یزید را بسیار ستود. امام سجاد^{علیه السلام} سخت برآشفته و فرمود:

ای خطیب! خشم خداوند را برای رضایت بندگان خریدی و جایگاه خود را در آتش مهیا کردی.

سپس از یزید اجازه خواست پاسخ وی را بدهد، ولی یزید اجازه نداد. با اصرار حاضران مجلس، امام زین العابدین^{علیه السلام} بر منبر رفت و پس از حمد و سپاس خداوند، خود را فرزند مکه و منی و زمزم و صفا و فرزند کسی که به معراج رفت و فرزند فاطمه زهرا - سرور زنان عالم - معرفی کرد و چنان خطبه ای خواند که صدای گریه و شیون مردم بلند شد. این گونه، امام سجاد^{علیه السلام} به خوبی پیام کربلا را ابلاغ کرد. مردم برای نخستین بار پس از فتح دمشق، سخنان یکی از اهل بیت^{علیهم السلام} را می شنیدند و با خاندان رسول الله^{صلی الله علیه و آله} و مقام آنان آشنا می شدند. یزید ترسید سخنان شورانگیز امام سجاد^{علیه السلام} شورش برپا کند، از این رو به مؤذن خود دستور داد اذان بگوید. هنگامی که مؤذن به «أشهد أن محمداً رسول الله» رسید، آن حضرت فرمود: «محمد^{صلی الله علیه و آله} جد من است یا جد تو؟ اگر گمان کنی جد توست که دروغ گفتی و کافر شدی و اگر جد من است، چرا خاندان او را کشتی؟» یزید بیش از این تحمل نکرد و به نماز ایستاد. سپس دستور داد علی بن الحسین^{علیه السلام} و دیگر اسیران را در خانه ای نزدیک قصر خود سکونت دادند. اسرا نیز در روزهای اقامت خود پیوسته در حال گریه و زاری بودند.^۲

۱. الفتح، ج ۵، ص ۲۴۶.

۲. همان، ص ۲۴۹.

یزید که از ارتباط مردم دمشق با علی بن الحسین علیه السلام و تأثیر پیام‌آوران نهضت حسینی در شام وحشت داشت، با آن حضرت خلوت کرد و گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را! اگر من با پدرت برخورد کرده بودم، مرگ را از او بازمی‌داشتم، ولی خدا چنین مقدر کرده بود که دیدی.^۱ سپس به نعمان بن بشیر انصاری دستور داد دیگر اسیران را با احترام تا مدینه همراهی کند.^۲ به نوشته شیخ مفید، سرانجام خاندان امام حسین علیه السلام روز اربعین از شام به سوی مدینه حرکت کردند.^۳

امام سجاد علیه السلام در نزدیکی مدینه توقف کرد و بشیر بن جذلم را به شهر فرستاد تا مردم را از بازگشت اسرا با خبر کند. هنگامی که اهل مدینه از بازگشت خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه شدند، سراسیمه خود را به کاروان رساندند. امام علیه السلام در میان مردم مدینه خطبه‌ای خواند و مصیبت دردناک و داغ جانسوز خود را چنین باز گفت:

ای مردم! اباعبدالله را به همراه خاندانش کشتند و زنان و کودکانش را به اسارت بردند و سر بریده‌اش را بر بالای نیزه در شهرها گردانیدند و این مصیبتی است که مانند ندارد. وه که این مصیبت چه اندازه بزرگ و تلخ است! تمامی این مصایبی را که به ما رسیده است، به حساب خدا می‌گذاریم؛ زیرا او صاحب عزت و انتقام است.^۴

پیامدهای واقعه عاشورا

فاجعه هولناک کربلا و کشته شدن امام حسین علیه السلام و یارانش، اسارت خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و افشاگری‌های سفیران عاشورا، علی بن الحسین علیه السلام و زینب در کوفه، دمشق، مدینه و در مسیر حرکت کاروان، موجب بیداری مردم و پی بردن به عمق جنایات یزید شد. سخنرانی‌های آتشین حضرت زینب علیه السلام و امام سجاد علیه السلام تأثیر روانی و اجتماعی گسترده‌ای گذاشت. مردمی که از همراهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله دوداری کرده بودند، با مشاهده مصیبت‌های آنان، دچار عذاب وجدان شدند و در پی انتقام برآمدند. به همین سبب امواج انقلاب امام حسین علیه السلام در همه جا گسترش یافت و در شهرهای عراق و حجاز فریاد اعتراض و قیام بلند شد.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۴۱ و ۱۳۴۵.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. در همین روز جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت مرقد امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد. (بنگرید به:

مصباح المتعجد، ص ۷۸۷).

۴. نُهوف، ص ۲۷۲.

بازتاب قیام امام حسین علیه السلام بر مستشرقانی همچون یولیوس، لهوزن و هاینس هالم نیز پوشیده نمانده و آنان تأکید دارند که شهادت آن حضرت عصر نوینی را برای شیعه گشود.^۱

۱. قیام عبدالله بن عقیف آزدی

نخستین فریاد اعتراض را عبدالله بن عقیف آزدی سرداد. وی از دلاور مردانی بود که در پیکار جمل و صفین حضور داشت و به همین علت نابینا شده بود. هنگامی که در مسجد کوفه عبیدالله بن زیاد گفت: «سپاس خدایی را که دروغگو پسر دروغگو و شیعیانش را کشت.» وی برآشفت و گفت:

دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت و کسی که تو را امارت داد و پدرش می‌باشید. ای پسر مرجانه! فرزندان پیامبران را می‌کشی و سخن راستگویان را می‌گویی.^۲

ابن زیاد گفت: «این سخنان که بود؟» عبدالله پاسخ داد: «من بودم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خدا در کتابش گفته پلیدی را از آنان می‌برد، می‌کشید و گمان می‌کنید مسلمانید و یاور اسلام هستید؟! کجایند فرزندان مهاجران و انصار که از این سرکش ملعون پسر ملعون انتقام نمی‌گیرند؟!» ابن زیاد دستور داد وی را دستگیر کنند، ولی آزدی‌ها عبدالله را نجات دادند و او را مخفی کردند. شهر کوفه که پس از حضور اسرا و سخنرانی پرشور حضرت زینب آماده قیام بود، با عبدالله همراهی کردند، اما عبیدالله به کمک اشراف کوفه فریاد اعتراض شیعیان را در دم خفه کرد و با خیانت آنان عبدالله دستگیر و گردن زده شد.^۳

۲. قیام خزّه به رهبری عبدالله بن خنظله

مصایب خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و عزاداری‌ها و نوحه‌سرایی‌های آنان بر کشتگان کربلا، فریاد اعتراض مردم مدینه را در پی داشت و حتی گروهی از آنان از پرداخت درآمد زمین‌هایی که معاویه از آنان به غصب گرفته بود، خودداری کردند.^۴ والی مدینه، عثمان بن محمد بن ابی سفیان برای آرام کردن اوضاع شهر، هیئتی از بزرگان انصار و قریش را در اوایل سال ۶۳ هجری به نزد

۱. تشیح، ص ۴۲.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۳۹.

۳. الفتح، ج ۵، ص ۲۲۹.

۴. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۶.

یزید فرستاد.^۱ آنان نیز با وجود هدایایی که گرفتند، پس از بازگشت به مدینه، رفتار زشت و فساد یزید را برای مردم بازگو کردند و گفتند:

شاهد باشید ما او را از خلافت خلع کرده‌ایم.^۲

یزید پس از آگاهی از اوضاع مدینه، سپاهی را به فرماندهی یکی از سران خونریز خود به نام مُسلم بن عُقبه مشهور به مُسرف، به مدینه فرستاد.^۳ مردم شهر نیز خندق را ترمیم کردند و به حفاظت از شهر پرداختند. عبدالله بن حنظله، فرمانده انتخابی مردم مدینه به یارانش گفت:

شما برای برپایی دین خروج کرده‌اید. در راه خدا امتحان نیک را تحمل کنید تا بهشت و بخشش الهی شامل شما شود.^۴

سپاه شام با مقاومت مردم روبه‌رو شد، ولی سرانجام مروان بن حَکَم یکی از طوایف شهر را بفریفت و مسرف روز بیست و هشتم ذی‌حجه سال ۶۳ هجری به مدینه حمله کرد. قریشی‌ها و فرماندهشان گریختند، ولی عبدالله بن حنظله و انصار سخت مقاومت کردند تا کشته شدند. پس از کشته شدن وی، شامیان از به کشتار مردم شهر، و سه روز نیز به غارت اموال و تجاوز به زنان پرداختند.^۵ سپاه شام در جنایتی بی‌سابقه هفتصد نفر از قریش و انصار و ده هزار نفر از بقیه مردم شهر را کشتند و کسانی که جان سالم به در بردند نیز با یزید بیعت کردند.^۶ بدین سان، قیام مردم مدینه، تحت تأثیر نهضت امام حسین علیه السلام، علیه ستمگری و فساد اجتماعی رژیم اموی شکل گرفت، اما به دلیل اختلاف در رهبری قیام، خیانت یکی از طوایف شهر، فراهم نبودن شرایط اجتماعی و نیز کمبود نیروی انسانی شکست خورد.

۳۳. قیام توأبیین به رهبری سلیمان بن مُرد

واقعه عاشورا، در میان دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه احساس گناه و پشیمانی به وجود آورد؛ زیرا آنها در همراهی با آن حضرت سستی کرده بودند. گروهی از شیعیان کوفه برای

۱. تاریخ ابن‌خیاط، ص ۱۸۱.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

۳. همان، ص ۳۷۱.

۴. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۰.

۵. الفتوح، ج ۵، ص ۲۹۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰.

۶. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۶.

جبران گناه خود، در اندیشه انتقام بودند تا مورد بخشش خداوند قرار گیرند. آنان بر همین اساس خود را توابین نامیدند.

قیام توابین به رهبری سلیمان بن صُرَدُ خُزاعی - رهبر شیعیان در دو دهه گذشته - و چهار نفر دیگر از رهبران سنتی شیعه کوفه و به همراهی یاران وفادار علی علیه السلام شکل گرفت. پس از واقعه عاشورا یکصد نفر از شیعیان در خانه سلیمان گرد آمدند و با شور و شوق عمیق دینی - که از بلوغ اندیشه شیعی آنان حکایت داشت - به سستی خود و دورویی شان با امام حسین علیه السلام اشاره کردند و بر خونخواهی شهیدان کربلا و شهادت در این راه تأکید نمودند. گفتنی است سن رهبران آنان متجاوز از شصت سال بود.^۱

توابین به آرامی و مخفیانه در کار فراهم ساختن امکانات و تدارک سلاح برای پیکار بودند. یزید در چهاردهم ربیع الاول سال ۶۴ هجری مرد،^۲ از این رو سلیمان با خردمندی کار قیام را به تعویق انداخت و نامه‌هایی به شیعیان بصره و مداین نوشت و از آنان خواست در ماه ربیع الآخر سال ۶۵ در اردوگاه نظامی کوفه گرد آیند. سلیمان دعوت خود را با شعار «یا لثارات الحسین» (= ای خونخواهان حسین) شروع کرد، ولی از شانزده هزار نفر بیعت کننده با وی، تنها چهار هزار نفر به وی پیوستند.^۳

سلیمان در جمع یاران خود هرگونه دنیاطلبی را در قیام خود رد کرد و هدف خود را رضایت پروردگار دانست. سپس در پنج ربیع الآخر از نخیله حرکت کرد و به سوی مرقد مطهر امام حسین علیه السلام رفت و پس از یک شبانه‌روز سوگواری و طلب بخشش از خداوند به سوی شام به قصد پیکار با قاتلان امام حسین علیه السلام، روانه شد. توابین سر راه خود به قَزَیْسِینا رفتند.^۴ حاکم شهر تدارکات، شتر و آذوقه در اختیار توابین قرار داد و از سلیمان خواست به عَیْنُ الوَزْدَه^۵ بروند و در عرصه باز و با گروه‌های سواره پراکنده به شامی‌ها حمله کنند.^۶

توابین نیز شتابان بدان سو رفتند و روز چهارشنبه ۲۲ جمادی الآخر با سپاه عبیدالله روبه‌رو

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲. تاریخ ابن خلیط، ص ۱۹۴.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۴۰.

۴. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۶۳۸.

۵. عَیْنُ الوَزْدَه همان شهر رأس عین از شهرهای جزیره میان دجله و فرات است. (بنگرید به: معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۸۰).

۶. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

شدند. ابن زیاد از توأبین خواست اطاعت از عبدالملک را بپذیرند، ولی آنان خلع وی از خلافت و تحویل گرفتن ابن زیاد و قصاص او را خواستار شدند. سلیمان در منشور خود، واگذاری حکومت به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله را - که صاحبان نعمت و شرفاند - آورده بود.^۱ توأبین که شمارشان ۳۳۰۰ نفر بود، در پیکاری نابرابر با شامیان که بیست هزار نفر بودند، با شعار «بهشت، بهشت ای باقیمانده یاران ابو تراب! ابو ترابیان! بهشت، بهشت.»^۲ طی دو روز به سپاه اموی حمله بردند و بسیاری از آنان را کشتند، ولی در روز سوم نیروهای شامی با حمله سراسری بر توأبین پیروز آمدند و رؤسای توأبین را به جز رفاعه بن شداد کشتند. رفاعه که ادامه پیکار را بی ثمر می دانست، با اصرار فراوان یاران خود را جمع کرد و به سوی کوفه بازگشت. آنان در راه، به شیعیان بصره و مداین که برای کمک به سوی آنان می آمدند، برخوردند و یکدیگر را در آغوش کشیدند و بر شهادت یاران خود گریستند.^۳

بدین سان، جنبش توأبین به رهبری یکی از قراء کوفه به نام سلیمان بن صرد شکل گرفت. تمام رؤسا و عناصر این قیام عرب بودند و بنیان آن نیز بر بازگشت از گناه، خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله، دوری از تمامی مظاهر دنیوی و شهادت در راه خدا بود، از این رو می توان آن را یکی از ناب ترین قیام های شیعی قرن اول هجری دانست. سلیمان خود را دوستدار خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و معتقد به امامت الهی آنان می دانست، تا جایی که بر سر مقبره امام حسین علیه السلام چنین گفت:

خدایا! ما تو را شاهد می گیریم که بر دین آنان هستیم و دشمن قاتلان اهل بیت و دوست دوستداران ایشان.^۴

۴. قیام مختار بن ابوعبیده بن مسعود ثقفی

قتل عام توأبین و بازگشت باقیمانده قیام آنها در کوفه، بازتاب گسترده ای یافت و خشم و نفرت شیعیان و خانواده شهدای این واقعه را برانگیخت. از سویی همکاری والی زبیری شهر با اشراف هوادار اموی نیز موجب نفرت کوفیان از دستگاه عبدالله بن زبیر گردید. در این میان

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۴.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۰۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۰.

۴. همان، ص ۴۵۶.

کشته شدن رهبران شیعه شهر نیز میدان را برای مختار خالی کرد تا او از اوضاع بحرانی کوفه به بهترین شکل سود برد. مختار فرزند ابوعبیده بن مسعود ثقفی، صحابه و سردار شهید جنگ جسر (سال ۱۳ هجری) بود و تحت سرپرستی عموی خود سعد -والی علی علیه السلام بر مداین - بزرگ شد. مسلم سفیر امام حسین علیه السلام مدتی در خانه مختار سکونت داشت. او در جریان قیام مسلم، بر آن بود تا وی را همراهی کند، ولی یکی از عناصر اموی مانع او شد. پس از شهادت مسلم، ابن زیاد او را به زندان افکند، اما با وساطت شوهر خواهرش عبدالله، پسر خلیفه دوم آزاد شد و به مکه نزد عبدالله بن زبیر رفت. از آنجا که عبدالله مقامی به مختار واگذار نکرد، به نزد محمد بن حنفیه فرزند امام علی علیه السلام رفت و به وی گفت: «من تصمیم دارم به خونخواهی و پشتیبانی شما قیام کنم. نظر شما چیست؟» محمد پاسخ روشنی به وی نداد^۱ و به همین سبب عازم عراق شد.

مختار در رمضان سال ۶۴ هجری وارد کوفه شد و مردم را به سوی خود دعوت کرد و گفت:

مهدی، محمد بن علی مرا به سوی شما فرستاده که من مورد اعتماد و وزیر و برگزیده و امیر او هستم و به من فرمان داده که بابت دینان بجنگم و به خونخواهی خاندان وی و دفاع از محرومان قیام کنم.

مختار به مخالفت با سلیمان بن صرد برخاست، ولی شیعیان همچنان از سلیمان حمایت می کردند.^۲ مختار پس از بیرون رفتن توأیین از کوفه به تحریک اشراف هوادار امویان به زندان افتاد. پس از بازگشت توأیین، او بار دیگر با وساطت عبدالله بن عمر آزاد شد. وی از خلا رهبران سنتی شیعه کوفه سود جست و به سازماندهی شیعیان و فراهم آوردن زمینه قیام خود پرداخت. در این میان، گروهی از بزرگان شیعه به نزد محمد بن حنفیه در حجاز رفتند و به وی گفتند: «مختار از سوی شما ما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی خاندان وی دعوت کرده و ما نیز با وی بیعت کرده ایم. اگر فرمان دهی، از او پیروی کنیم.» محمد در پاسخ آنان گفت:

به خدا دوست دارم خداوند به دست هر کدام از بندگان که صلاح بداند، انتقام ما را از دشمنانمان بگیرد!^۳

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۶۴۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۴۱.

۳. الفتح، ج ۶، ص ۹۲.

اینان به کوفه بازگشتند و گفتند: «محمد بن حنفیه به ما دستور داد مختار را همراهی کنیم.» از همین روی، شیعیان کوفه پیرامون مختار گرد آمدند.^۱

مختار به هر صورت ممکن توانست ابراهیم پسر مالک اشتر، فرد پرنفوذ و سلحشور شهر را به سوی خود کشاند و قیام خود را با شعار «یا لثارات الحسین» آغاز کرد. بدین رو عبدالله بن مطیع عدوی والی زبیری شهر ناگزیر به فرار شد. مختار در مسجد کوفه خطبه‌ای خواند و به مردم گفت: «با من بر کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و جهاد بامنحرفان و دفاع از ضعیفان بیعت کنید.» مردم نیز با وی بیعت کردند و مختار در باره بیعت خود گفت:

مردم پس از بیعت علی بن ابی طالب و خاندان وی بیعتی هدایت‌افزاتر از این نکرده‌اند.^۲

حکومت مختار در روز چهارشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال ۶۶ هجری آغاز شد. وی پس از سلطه بر کوفه استاندارانی را بر شمال عراق و آذربایجان گمارد.^۳

کودتای اشراف کوفه علیه مختار

حاکمیت مختار، نفوذ قدرت شیعیان، دفاع از محرومان و موالی و ترس از خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله، اشراف کوفه را به وحشت انداخت. به همین رو، آنان از غیبت ابراهیم بن مالک سود جستند و مختار را در قصر کوفه محاصره کردند.

مختار فوراً از ابراهیم که به مقابله با عبیدالله بن زیاد رفته بود، کمک خواست و دستور داد به کوفه بازگردد. بدین ترتیب وی با کمک هواداران مختار، نیروی اشراف قبایل را سرکوب کرد و کوفه را از دست آنان خارج نمود.^۴ مختار پس از سرکوبی قیام اشراف کوفه، به خونخواهی خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت و به یاران خود دستور داد کسانی را که در کشتار روز عاشورا دست داشتند، دستگیر کنند و به قتل رسانند و اموال و مستمری کشتگان را نیز به محرومان و ایرانیانی که در خدمت وی بودند، ببخشند.^۵ مختار سرهای شمر، عمر بن سعد و خولی بن یزید

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۵۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۸.

۳. همان، ص ۵۱۰.

۴. الفتح، ج ۶، ص ۱۵۱.

۵. الاخبار الطوال، ص ۳۳۷.

را همراه با سی هزار دینار برای محمد بن حنفیه فرستاد. و او پس از مشاهده آنها به دعاگویی مختار پرداخت.^۱

مختار پس از آن سپاهی بزرگ متشکل از ایرانیان و اعراب را به فرماندهی ابراهیم بن مالک به مقابله با عبیدالله بن زیاد فرستاد. ابراهیم در حوالی موصل سپاه شام را شکست داد که طی آن فرماندهان آن نیز کشته شدند.^۲ ابراهیم سرهای فرماندهان سپاه شام را به نزد مختار، و وی نیز آنها را به حجاز فرستاد. که امام علی بن الحسین علیه السلام از دیدن سرها خوشحال شد و به همراه خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله از لباس عزا خارج شدند و بنی هاشم به ستایش و دعاگویی مختار پرداختند.^۳

اقدامات مختار سبب فرار شماری از اشراف کوفه به نزد مُصعب بن زُبَیر در بصره شد و بدین ترتیب جبهه متحدی علیه مختار تشکیل گردید. سرانجام ائتلاف بصره به سوی کوفه حرکت کرد. مُصعب بن زُبَیر به همراه فراریان کوفی طی دو جنگ سپاهیان مختار را شکست داد^۴ و چون وارد شهر شد، مختار به قصر پناه برد، اما پس از چند روز به همراه برخی از یاران مخلص خود بیرون آمد و جنگید تا کشته شد. شش هزار نفر از همراهان مختار چند ماه در داخل قصر متحصن شدند و زنان آنها به بهانه رفتن به مسجد، به قصر آب و غذا می‌رساندند.^۵ سرانجام مصعب با وعده و وعید آنان را فریفت و بیرون کشید و به تحریک اشراف کوفه همه را گردن زد.^۶

به کار بردن عبارت شکست برای قیام مختار چندان مناسبت نیست، زیرا وی به یکی از اهداف اساسی خود، یعنی خونخواهی خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله دست یافت و امام سجاد علیه السلام نیز پس از کشتن قاتلان امام حسین علیه السلام و یارانش، وی را ستایش کرد.^۷ مختار در دوران حکومت شانزده ماهه خود چندین بار هدایایی برای محمد بن حنفیه فرستاد تا میان بنی هاشم تقسیم

۱. الفتح، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۶۹۴. دینوری محل جنگ را کنار رودخانه خازر میان اربیل و موصل می‌داند. (بنگرید به: الاخبار الطوال، ص ۳۴۰).

۳. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۳؛ انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۷۰۵.

۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۸.

۶. الفتح، ج ۶، ص ۱۹۹؛ انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۷۱۰.

۷. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۴۴.

کند.^۱ وی از محمد بن حنفیه حمایت می‌کرد؛ تا جایی که وقتی عبدالله بن زبیر وی را در بند کشیده بود، سپاهی برای رهایی محمد به مکه فرستاد.^۲ مختار در محیطی شیعی رشد و تربیت یافت و نسبت به اهل بیت علیهم السلام نیز شناخت داشت. هواداران مختار او را دوستدار خاندان رسالت می‌دانستند و دشمنانش نیز او را دروغگو می‌خواندند.^۳ در واقع حکومت وی مستعجل بود، اما بازتاب گسترده‌ای در تاریخ تشیع داشت.

علل شکست قیام مختار

از بررسی حوادث حکومت کوتاه‌مدت مختار می‌توان علل شکست قیام وی را چنین برشمرد:

۱. مختار در رفتار سیاسی و تصمیم‌های خود گاه به ملاحظات دینی پشت پا می‌زد و در برابر دشمنانش قول و عملش متفاوت بود.^۴

۲. برخوردهای عوامانه و ظاهر فریبانه از او سر می‌زد؛ چنان‌که گفته‌اند یک چهارپایه حریر بسته را به‌عنوان کرسی امام علی علیه السلام در جلو لشکریانش حرکت می‌داد. این رفتارها سبب بیزاری و جدایی ابراهیم بن مالک، نعمان بن ضهبان و رفاعه بن شداد از وی شد و حتی عدی بن حاتم طایی به وی توجهی نداشت.^۵ کناره‌گیری برخی بزرگان شیعه از مختار، موجب تضعیف موقعیت او گردید؛ آن‌گونه که می‌توان گفت از هنگامی که ابراهیم بن مالک وی را یاری نرسانید، شکست‌هایش آغاز شد.

۳. خیانت اشراف قبایل کوفه به مختار مانند شَبَث بن ربیع که در کودتا علیه وی و تحریک مصعب بن زبیر در حمله به کوفه دست داشتند.

۴. مختار در دوران حکومت مستعجل خود درگیر جنگ با دشمنان خود بود، و به همین رو از طرح یک برنامه اجتماعی و اصلاحی و سازماندهی تشکیلاتی منظم و منسجم بازماند.

۵. چنین می‌نماید که مختار در امور نظامی توانایی لازم را نداشت و نتوانست از افراد توانمند نظامی کوفه همچون ابراهیم بن مالک به‌خوبی استفاده برد.

۱. الفتح، ج ۶، ص ۱۲۵ و ۱۸۳.

۲. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۳.

۳. الفتح، ج ۶، ص ۲۰۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۳.

۵. همان، ص ۵۳۳.

پیامد جنبش مختار بر ایرانیان

یکی از برنامه‌های اجتماعی مختار دفاع از محرومان و ایرانیان بود. هرچه زمان می‌گذشت، حضور ایرانیان در قیام مختار بیشتر می‌شد؛ از جمله بیشتر سپاه ابراهیم بن مالک در برابر عبیدالله از ایرانیان مقیم کوفه بودند^۱ و از شش هزار نفری که با وی در قصر کوفه متحصن بودند، ۵۳۰۰ نفرشان ایرانی بودند.^۲ ایرانیان با وجود نیروی گسترده‌شان در دوران معاویه مورد اذیت و آزار شدید قرار داشتند. برخوردهای ناروای آل امیه و اشراف قبایل عرب، ایرانیان را به سوی مختار کشانید؛ چراکه سرلوحه برنامه وی دفاع از محرومان بود. او به ایرانی‌ها می‌گفت: «شما آزاده و بزرگوار هستید.»^۳ و «شما از من و من از شما هستم.»^۴

مختار ایرانیان را چنان گرمی داشت که اعتراض سخت اشراف کوفه را در پی آورد و آنان به یکدیگر می‌گفتند: «به خدا این مرد آزادشدگان ما را گرمی داشت و بر مرکب نشانید و غنیمت ما را به آنان داد!»^۵ مختار در پاسخ آنان گفت: «این ایرانیان نسبت به من از شما مطیع‌تر و وفادارترند و هرچه بخواهم، بی‌درنگ انجام می‌دهند.» مختار به اعتراض اشراف کوفه هیچ توجهی نداشت و برای آنان و فرزندانشان مستمری تعیین می‌کرد و آنها را در مجالس خود جای می‌داد.^۶

بزرگداشت ایرانیان از سوی مختار سبب شد آنان وی را همراهی کنند و اموال فراوانی از عراق، ری، اصفهان و آذربایجان برای او بفرستند.^۷ روابط صمیمانه مختار و ایرانیان، به همراهی و همدلی ایرانیان با خاندان رسول الله ﷺ و دشمنی سرسخت آنان با آل امیه منجر شد و در شکل‌گیری هویت تاریخی - فرهنگی ایرانیان تأثیر نهاد؛ به گونه‌ای که آنان همواره هوادار اهل بیت ﷺ بودند و حتی محافل عرفان ایرانی، گرایش عمیقی به خاندان رسالت یافتند. البته روابط نزدیک موالی با این خاندان، پیش از قیام مختار برقرار شده بود و بسیاری

۱. الاخبار الطوال، ص ۳۴۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۷.

۳. الاخبار الطوال، ص ۳۴۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۹.

۵. همان، ص ۵۱۸.

۶. الاخبار الطوال، ص ۳۴۴.

۷. همان، ص ۳۴۳.

از ایرانیان با علی علیه السلام مرتبط بودند و محبت آن حضرت به ایرانیان نیز اعتراض اشراف عرب را در پی داشت.^۱ موالی به امام علی بن الحسین علیه السلام نیز علاقه شدیدی داشتند؛ چنان که وقتی عربی به آن حضرت ناسزا گفت، موالی بر او هجوم بردند، ولی امام علیه السلام فرمود: «او را آزاد گذارید.» علاقه و محبت متقابل خاندان رسالت و ایرانیان، به اشتراک مواضع آنان در مبارزه با امویان انجامید و اذیت و آزار و کشتار از سوی آل امیه، آنان را به یکدیگر نزدیک ساخت. مثلاً در مورد ایرانیان پس از حادثه عاشورا، محققى به نام نیکلسون می نویسد:

حادثه کربلا مایه پشیمانی و تأسف امویان شد؛ زیرا این واقعه شیعیان را متحد کرد و برای انتقام حسین علیه السلام هم صدا شدند و صدای آنها در همه جا و مخصوصاً به نزد ایرانیان که می خواستند از نفوذ عرب آزاد شوند، انعکاس یافت.^۲

قم، نخستین پایگاه تشیع ایران

با کشتار وحشیانه ایرانیان به دست مُضْعَب بن زُبَیر و جنایات و مظالم آل امیه و حجاج بن یوسف، برخی شیعیان کوفه ناگزیر به مهاجرت شدند تا بتوانند با آرامش در سرزمینی زندگی کنند. از آن جمله، فرزندان سائب بن مالک اشعری - یکی از همراهان مختار - بودند که از کوفه به ایران مهاجرت کردند و در قم ساکن شدند؛ زیرا محمد بن سائب که یکی از شجاعان بی مانند کوفه بود، از سوی حجاج مأمور سامان دادن اوضاع منطقه قزوین شد، ولی پس از انجام موفقیت آمیز وظیفه خود، حجاج به او خیانت کرد و گردنش را زد. پس از مهاجرت خاندان سائب، عموزادگان آنان، فرزندان سعد بن مالک اشعری با اقوام و وابستگان خود - که مجموعاً هفتاد سوار بودند - حدود سال ۸۵ هجری به قصد اصفهان حرکت کردند، ولی در قم سکونت گزیدند و در آن شهر عزت و شوکت یافتند.^۳

اشعریان که به قم مهاجرت کردند، دوستدار اهل بیت علیهم السلام بودند. موسی بن عبدالله بن سعد اشعری در این شهر مذهب شیعه را اظهار کرد و از آن پس اهل قم به پیروی وی مذهب شیعه را اختیار نمودند. از مفاخر اشعریان زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد بود که امام رضا علیه السلام

۱. الفارات، ص ۳۴۰.

۲. به نقل از: تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳. تاریخ قم، ص ۲۶۰، ۲۶۳ و ۲۹۰.

در باره وی فرمود:

حق سبحانه و تعالی به سبب وجود وی بلا را از اهل قم بگردانیده، همچنان که بلا را از اهل بغداد برای موسی بن جعفر علیه السلام دور گردانید.^۱

همراه با اشعریان، گروه‌های دیگری از قبایل مَدَجج^۲ به قم مهاجرت کردند. بدین سان، مذهب تشیع پس از مهاجرت اشعریان به قم، به این شهر راه یافت و قم نخستین کانون و پایگاه تشیع ایران شد و سپس تشیع از این شهر به شهرهای اطراف، یعنی کاشان، آوه، ری، تفرش و سپس به شمال ایران راه یافت. ساکنان قم همواره شیعه بودند و این شهر سال‌های بسیار پناهگاه علویان بود؛ به گونه‌ای که شمار علویان و سادات قم، کاشان و خوزرن را در حدود سال ۳۷۱ هجری ۳۳۱ نفر دانسته‌اند.^۳ پس از مهاجرت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به سال ۲۰۱ هجری به ایران، وی در ساوه مریض شد و به خادم خود فرمود مرا به قم به خانه موسی خزرج بن سعد اشعری ببرید. وقتی آن حضرت را به قم بردند، از دنیا رفت و در زمینی که موسی در بابلان داشت، وی را دفن کردند.^۴

به مرور زمان تشیع از قم به کاشان راه یافت. جغرافی‌دانان در قرن چهارم، مذهب مردم کاشان را مانند مردم قم، شیعه دانسته‌اند.^۵ مردم کاشان در قرن هفتم جملگی شیعه امامیه بودند و هر روز صبح در انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) مراسمی برگزار می‌کردند.^۶ از دیگر مراکز شیعه‌نشین اطراف قم، آوه در میان قم و ساوه بود و همچنین تفرش - میان ساوه و اراک - امروزی نیز ساکنانش شیعه اثنی عشری بودند.^۷

میراث علمی امام سجاده علیه السلام

امام علیه السلام در طول ۳۴ سال فعالیت علمی و فرهنگی، میراث عظیمی برای تشیع باقی نهاد و

۱. همان، ص ۲۷۸.

۲. البلدان، ص ۴۸.

۳. تاریخ قم، ص ۲۲۰.

۴. همان، ص ۲۱۳.

۵. اشکال العالم، ص ۱۴۳.

۶. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۶؛ آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۹۷.

۷. نزهة القلوب، ص ۶۳ و ۶۸؛ آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۶۵.

شیعه را از یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات خویش عبور داد.^۱ در روزگاری که فساد و تباهی، بحران اجتماعی و ظلم همه‌جا را فرا گرفته بود و همه ارزش‌های دینی و مظاهر اسلامی دستخوش تغییر شده بودند، حرم رسول الله و مدینه مورد تجاوز قرار گرفت و حریم مکه شکسته شد؛ خانه کعبه را در سال ۶۴ هجری آتش زدند^۲ و بار دیگر به سال ۷۳ هجری به أم‌القریٰ حمله شد و بدین ترتیب حجاج بن یوسف امنیت حرم را از میان برد. در دوران امامت علی بن الحسین علیه السلام کشتار و حبس و شکنجه مسلمانان آزاده ادامه یافت. در این روزگار حجاج سه سال بر حجاز و یمن^۳ و بیست سال بر کوفه، بصره و ایران حکومت راند و تنها به جز لشکرکشی‌ها و جنگ‌هایش دوازده هزار نفر را گردن زد. هنگام مرگ وی پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان محبوس بودند.^۴

شاگردان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در این ایام سخت و بحرانی فعالیت علمی خود را در مسجدالنبی آغاز کرد و زمینه‌های احیا و ترقی علمی شیعیان را با تربیت شاگردانی فراهم ساخت. به‌رغم آزارهای هشام بن اسماعیل مخزومی، والی مدینه^۵ و احضارها و به‌زنجیر کشیده‌شدن‌ها به دستور عبدالملک بن مروان،^۶ آوازه علمی امام علیه السلام همه‌جا را فرا گرفت؛ به‌گونه‌ای که عبدالملک بن مروان برای پاسخ‌گویی به تهدید امپراتوری روم از آن حضرت راهنمایی خواست.^۷ و مراجعات علمی فقهای مدینه به آن حضرت نیز بیانگر مرتبت علمی اوست. از همین‌روی، افرادی از خراسان و کابل همچون ابو خالد کابلی به حوزه علمی امام سجاد علیه السلام آمدند و از این خوان گسترده بهره‌ها بردند و به افتخار شاگردی و مصاحبت وی دست یافتند. از جمله شاگردان حضرت علیه السلام می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

۱. ابو خالد کابلی: وی از اهالی کابل بود که به حجاز مسافرت کرد و از طرفداران

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۶۵.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲۲.

۴. همان، ص ۱۷۵.

۵. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۰.

۶. تذکرة الخواص، ص ۲۹۲.

۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴.

محمد بن حنفیه به شمار می‌رفت، ولی با راهنمایی یحیی بن أمّ طُوَیْل خدمت آن حضرت رسید و شیفته وی شد و به امامت آن حضرت اعتراف کرد.^۱

۲. یحیی بن أمّ طُوَیْل: وی از حواریون امام سجاده علیه السلام به شمار می‌رفت. یحیی که از مخالفان آل امیه بود، مردم کوفه را از همراهی با کسانی که بندگان شایسته خدا را طرد می‌کردند، برحذر می‌داشت. وی به دستور حجاج دستگیر شد و به قتل رسید.

۳. محمد بن جُبَیر بن مُطعم: او از قریش و یکی از پنج یار نخستین امام سجاده علیه السلام بود.^۲

۴. سعید بن جُبَیر: وی از تابعین، فقها، قاریان و مفسران قرآن بود. سعید به همراه قاریان قرآن، در قیام عبدالرحمان بن محمد بن اشعث در سال ۸۳ هجری علیه حجاج شرکت داشت و به همین سبب به اصفهان گریخت و در قریه سُنْبُلان سکونت گزید و پس از مدتی نیز به مکه رفت و سرانجام به دستور حجاج دستگیر شد و در سال ۹۴ هجری در شهر واسط به شهادت رسید.^۳

۵. ابو حمزه ثُمالی ثابت بن دینار: وی از راویان موثق و مفسران شیعه بوده و روایات بسیاری از امام سجاده علیه السلام همچون دعای سحر و رساله حقوق نقل کرده است. وی محضر محمد باقر، جعفر صادق و موسی بن جعفر علیه السلام را درک نموده و از آنان روایت نقل کرده است. تفسیر قرآن و نوادر از کتاب‌های وی است.^۴ ابو حمزه در سال ۱۵۰ هجری درگذشت.^۵

آثار امام سجاده علیه السلام

آثاری که از امام سجاده علیه السلام باقی مانده، نمودار جایگاه والای علمی آن حضرت است:

۱. روایات: از امام سجاده علیه السلام حدود سیصد حدیث در کتب اربعه شیعه آمده است.
۲. رساله حقوق: متن این رساله از قول ابو حمزه ثُمالی در منابع شیعه آمده است؛^۶ همچون تحف العقول عن آل الرسول اثر حسن بن علی بن شعبه خَرّانی (۳۸۱ ق.)، خصال شیخ صدوق (۳۸۱ ق) و بحار الانوار علامه مجلسی (۱۱۱۰ ق). مباحث این رساله پنجاه حق در باره

۱. دلائل الامامة، ص ۹۱.

۲. رجال کُنی، ص ۱۹۹.

۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۳؛ ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴. رجال نجاشی، ص ۱۱۶.

۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۵۵۱.

۶. رجال نجاشی، ص ۱۱۵.

تکالیف و حقوق خصوصی و اجتماعی مسلمانان در عرصه‌های گوناگون زندگی برای اصلاح بحران‌ها و آسیب‌های اجتماعی است. در این رساله حق خداوند، اعضا و جوارح، عبادات، معلم و مردم، والدین، همسر و فرزند، همسایه و دوست، بزرگسالان و خردسالان، هم‌کیشان و اهل ذمه آمده است.

۳. دعای سحر مشهور به ابو حمزه ثمالی: این دعا را امام زین‌العابدین علیه السلام در سحرهای ماه رمضان می‌خواند^۱ که متن آن گویای مقامات معنوی و عرفان والای اوست.

۴. زیارت امین‌الله: این زیارت‌نامه با بیان فصیح و بلیغ امام سجاد علیه السلام در باره مقام و منزلت امام علی علیه السلام و مناجات و راز و نیاز با خداوند است.^۲

۵. صحیفه سجّادیه: صحیفه سجّادیه شامل ۷۵ دعا بوده، ولی به مرور زمان ۲۱ دعای آن مفقود شده و هم‌اکنون شامل ۵۴ دعاست. این مجموعه، دعاهایی است که امام سجاد علیه السلام برای فرزندانش زید و محمد باقر علیه السلام املا کرده و اسناد آن از دو طریق یحیی بن زید بن علی علیه السلام و جعفر بن محمد بن علی علیه السلام^۳ روایت شده است. این نیایش‌نامه بزرگ، سومین کتاب مقدس شیعیان است؛ تاجایی که امام باقر علیه السلام این مجموعه را الکامل و امام صادق علیه السلام نیز آن را الدعاء خوانده و بعدها نیز، الدعاء الکامل، دعاء الصحیفه و الصحیفه الکامله نام گرفته و در بین دانشمندان اسلامی به زبور آل محمد علیه السلام و انجیل اهل بیت علیهم السلام مشهور شده است؛^۴ زیرا دارای بلاغت و فصاحت و مضامین عالی اخلاقی، تربیتی و اعتقادی است. امام سجاد علیه السلام با حفظ روحیه مبارزه با ستمگران، به یک حرکت عمیق فرهنگی دست یازید و از طریق دعا و راز و نیاز به اصلاح مردم و جامعه پرداخت. وی بهترین برنامه تربیتی را برای مبارزه با فساد سیاسی، اجتماعی و اخلاقی - که بر اثر حاکمیت آل امیه دامنگیر جامعه اسلامی شده بود - در قالب این دعاها مدون کرد. دعا‌های صحیفه در باره مسائل اخلاقی، اعتقادی و سیاسی در قلمرو فرد، خانواده و اجتماع است و موضوعاتی همچون حمد و سپاس خداوند، درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و فرشتگان، مکارم اخلاقی، طلب روزی، مرزداران اسلام، ماه رمضان، روز عرفه، عید قربان، روز جمعه و دفع هم و غم را دربر می‌گیرد.

کتابخانه
موسسه
تربیتی
و فرهنگی
پیشروان
اصول
و فروع
اسلامی
تهران

۱. مصباح المتعبد، ص ۵۸۲.

۲. همان، ص ۷۲۸.

۳. صحیفه سجّادیه، ص ۲۲ و ۲۴.

۴. همان، ص ۱۴؛ رجال نعاشر، ص ۴۲۶.

امام سجاد علیه السلام در میان دعاهاى گوناگون، به تعطیلی فرمان خداوند و متروک شدن کتاب خدا و سنت‌های رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره دارد و از خداوند می‌خواهد بر دشمنان امت اسلامی لعنت و بر روان محمد و خاندانش درود فرستد.

هنر والای امام علیه السلام در بیداری وجدان جامعه و برانگیختن احساس گناه و ندامت در مردم است تا بیشتر به حقوق الهی خاندان رسالت آشنا گردند. آن حضرت در دعای عرفه، اندیشه سیاسی شیعه را در باره اداره جامعه چنین بیان فرموده است:

پروردگارا! بر پاکان اهل بیت رحمت فرست که آنان را برای امر خودت برگزیدی و کلیدداران خزاین علم تو و نگهبانان دین و خلفای تو در روی زمین و حجت‌های فروزان تو بر بندگان تو باشند. تو آنان را از پلیدی‌ها برکنار داشته‌ای و مقرر فرموده‌ای که میان تو و بندگان تو وسیله‌ای باشند و به سوی بهشت تو راه بنمایند.^۱

آن حضرت در دعای عید قربان و نماز جمعه، اقامه و خواندن خطبه این دو نماز را حق خلفای برگزیده و امنای والامر تبه دانسته که ستمگران آن را به زور غصب کرده و خلفای الهی را نیز مغلوب نموده‌اند.^۲

امام سجاد علیه السلام در سال ۹۵ هجری^۳ به دستور ولید بن عبدالملک در ۵۷ سالگی مسموم شد و از دنیا رفت و در قبرستان بقیع کنار قبر عموی خود حسن بن علی علیه السلام مدفون گردید.^۴ از آن حضرت یازده پسر و چهار دختر باقی ماند^۵ و مشهورترین پسرانش محمد بن علی علیه السلام و زید بن علی علیه السلام بودند.

۱. صحیفه سجادیه، ص ۲۰۰.

۲. همان، ص ۲۰۸.

۳. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۵۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۹.

۴. نورالابصار، ص ۲۳۹.

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۴.

پرسش‌ها

۱. هنگامی که در شام خطیب یزید به امام حسین علیه السلام ناسزا گفت، امام سجاد علیه السلام خود را چگونه معرفی کرد؟
۲. بنیان فکری توأیین بر چه اساسی استوار بود؟
۳. علل شکست قیام مختار چه بود؟
۴. پیامد جنبش مختار را تبیین کنید.
۵. چرا قم به نخستین کانون تشیع تبدیل شد؟
۶. درباره شخصیت سعید بن جبیر چه می‌دانید؟
۷. رساله حقوق امام سجاد علیه السلام درباره چه موضوعی است؟
۸. امام سجاد علیه السلام جایگاه اهل بیت علیهم السلام را در اندیشه سیاسی شیعه چگونه معرفی می‌کند؟
۹. بهترین برنامه تربیتی امام سجاد علیه السلام چه بود؟
۱۰. نخستین فریاد اعتراض نسبت به واقعه کربلا در کوفه را توضیح دهید؟

منابع مطالعاتی

۱. امام علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی.
۲. تاریخ سیاسی ائمه علیهم السلام، جواد محدثی.
۳. تاریخ شیعه، علامه محمد حسین مظفر.
۴. جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام، هاشم معروف الحسنی.
۵. سیری در زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام، مرتضی مطهری.
۶. عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه، علی ربانی خلخالی.

۷. فلسفه شهادت و عزاداری، سید عبدالحسین شرف‌الدین.

۸. قیام تواین، ابراهیم بیضون، ترجمه کریم زمانی.

۹. قیام مختار، سیدابوفاضل رضوی اردکانی.

۱۰. مروج الذهب، ابوالحسن مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده.

نویسنده: - تصحیح: - نام نگار: - روش نگارش: روش گفتاری - روش نگارش: روش گفتاری - روش نگارش: روش گفتاری

فصل پنجم

دوران شکوفایی فرهنگی امامت

توزیع

دوران امامت محمد بن علی علیه السلام

امام باقر علیه السلام در سوم صفر سال ۵۷ هجری در مدینه از ام عبدالله دختر امام حسن علیه السلام به دنیا آمد. وی نخستین کسی است که از دو سوی، نسبش به امام علی علیه السلام می‌رسد؛ زیرا پدرش از نسل امام حسین علیه السلام و مادرش از نسل امام حسن علیه السلام بود.^۱ چهار سال از محبت جدش حسین علیه السلام برخوردار گشت و ۳۸ سال از حیات خود را با پدر گذرانید و دوران امامتش نیز نوزده سال بود. آن حضرت در حادثه عاشورا حضور داشت و حوادث واقعه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام را از نزدیک مشاهده کرد و هنگامی که ابن زیاد خاندان رسالت را به اسارت به دمشق فرستاد، در آن مصیبت‌ها با آنان همراه بود. وی در این باره فرمود:

من چهار ساله بودم که جدم حسین علیه السلام کشته شد و شهادت وی و آنچه در آن وقت به ما رسید، به یاد دارم.^۲

مناقب امام محمد باقر علیه السلام

کنیه آن حضرت ابوجعفر و القاب وی نیز هادی و شاکر و مشهورترین آنها باقر است؛ چه آنکه شکافنده علوم انبیا بود و «بازماندگان صحابه و بزرگان تابعین و رؤسای فقههای مسلمانان، همگی معالم و احکام دین را از آن بزرگوار روایت کرده‌اند. در فضیلت و دانش و زهد و بزرگواری در خاندان خود برتری داشت.»^۳ از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که

۱. وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۴؛ دلائل الامامة، ص ۹۴؛ اصول کافی، ج ۳، ص ۳۵۴؛ نورالابصار، ص ۲۵۰.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۵.

رسول خدا ﷺ او را باقرالعلوم نام نهاد و در باره او فرمود:

از همه مردم به من شبیه‌تر و نامش همانند نام من است. پس سلام مرا به او برسان.^۱

امام باقر ﷺ در تفسیر قرآن، کلام، احکام و حلال و حرام و فتوا سرآمد روزگار خود بود.^۲ آن حضرت از پیشینیان و انبیا، سیره و جنگ‌های رسول الله ﷺ روایاتی نقل می‌نمود و با اهل ادیان و مذاهب گوناگون مناظره می‌کرد.^۳

سیره امام محمد باقر ﷺ

او راستگوترین مردم در گفتار، خوش‌روترین آنان در برخورد و فداکارترین ایشان در بذل جان بود. آن حضرت روزی در زیر آفتاب داغ کشاورزی می‌کرد. در این حال مردی به وی گفت: در این هوای گرم برای طلب دنیا بیرون آمده‌ای؟ اگر در این حال مرگ تو فرا رسد، چه خواهی کرد؟ امام باقر ﷺ فرمود: «اگر در این حال مرگ من فرارسد، در حال فرمانبرداری و اطاعت خداوند هستم؛ زیرا به این وسیله نیازمندی خود را از مردم دور می‌سازم.» آن حضرت بسیار ذکر می‌گفت و حتی به هنگام راه رفتن و غذا خوردن یاد خدا می‌کرد و هیچ‌گاه از آن باز نمی‌ماند. وی در بخشش و سخاوت نزد خاص و عام زبانه‌زد بود و در جود و کرم نیز آوازه‌ای بلند داشت.^۴

امام باقر ﷺ از میان برادران خود، جانشین و وصی پدرش علی بن الحسین ﷺ شد. دانشمندان شیعه حدیث لوح را از دلایل امامت آن حضرت می‌دانند. جبرائیل حدیث لوح را به پیامبر اسلام ﷺ و آن حضرت نیز به فاطمه ﷺ سپرد که در آن، نام امامان روایت شده و پس از علی بن الحسین ﷺ نام محمد بن علی ﷺ آمده است.^۵ روایت جابر نیز یکی دیگر از دلایل امامت آن حضرت است که رسول الله ﷺ به وی فرمود: «تو زنده خواهی بود تا فرزندی از فرزندان مرا که از نسل حسین ﷺ است، دیدار کنی که نامش محمد است و علم و دین را به خوبی می‌شکافد.» دلیل دیگر امامت آن حضرت، برتری علمی اوست؛ چرا که در فضل و

۱. همان، ص ۱۵۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۱۹۵.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴. همان، ص ۱۶۴.

۵. اصول کافی، ج ۳، ص ۵۶۴.

دانش سرآمد دانشمندان روزگار خود بود. جابر بن یزید جُعیفی آن حضرت را وصی اوصیا و وارث علوم انبیا معرفی می‌کرد؛^۱ چنان‌که خود حضرت نیز فرمود: ما وارث رسول خدا ﷺ و جمیع پیامبران ﷺ هستیم.^۲

۴/۲/۱۰۰ اوضاع سیاسی عصر امام باقر ﷺ

امام ﷺ در دوران امامت خود مشکلاتی در پیش‌روی داشت که پاره‌ای از آنها را بر می‌رسیم:

۱. فساد سیاسی: حاکمیت و مدیریت سیاسی آل مروان بر جامعه اسلامی، نظامی متکی بر آداب و سنن جاهلی ایجاد کرده بود.

۲. انحرافات فرهنگی: آل مروان در جامعه اسلامی فساد فرهنگی گسترده‌ای به‌وجود آوردند. آنان از یک سو مانع رشد فکری و فرهنگی و بالندگی امت اسلامی می‌شدند و از سوی دیگر به رشد جریان‌های انحرافی در برابر اهل بیت نیز کمک می‌کردند. به همین سبب فرقه‌های گوناگون انحرافی همچون خوارج، مُرجئه، قَدْرَیّه، کیسانیه و گروه‌هایی از غلات مشغول فعالیت بودند.

۳. فساد اجتماعی: حاکمیت سیاسی آل مروان سبب تبعیض، بی‌عدالتی، جهالت و نادانی و فساد اخلاقی، در جامعه شده بود. در روزگار سلیمان و یزید، عیاشی و خوشگذرانی و فساد اجتماعی در همه‌جا راه یافته بود:


دو شهر مکه و مدینه به مراکز تجمل‌پرستی تبدیل شده بود و در آنها کنیزکان آوازه‌خوان از سرزمین‌های مفتوحه بسیار بود و سرگرمی‌هایی همچون شطرنج، تخته‌نرد، تاس‌بازی و شرابخواری و قماربازی جزو تفریحات درباریان و مردم شده بود و اشعار شهوانی چون اشعار عمر بن ابی‌ربیع در مکه و جمیل در مدینه رواج گرفت.^۳

امام باقر ﷺ در طبری نوزده سال امامت خود، با سلیمان بن عبدالملک، (۹۹ ق.)، هم‌زمان بود. بر اساس منابع تاریخی در ده سال نخست امامت ایشان خلفای مروانی مشکلات سختی برای آن حضرت فراهم نمی‌کردند؛ به‌ویژه در دوره عمر بن عبدالعزیز، خلیفه

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲. اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی‌طالب ﷺ، ص ۱۹۰.

۳. نخستین اندیشه‌های شیعی، ص ۱۷.

نیکوکار اموی که با اهل بیت علیهم السلام به مهربانی رفتار می‌کرد، تا آنجا که دستور داده بود لعن و ناسزا بر علی علیه السلام را از خطبه‌های جمعه حذف کنند؛ خمس را به بنی‌هاشم بدهند و فدک را که معاویه تیول مروان ساخته بود، به اهل بیت علیهم السلام بازگردانند. او همچنین به راه‌اندازی نهضت علمی جمع و تدوین حدیث، پس از ممنوعیت آن کمک کرد. وی به امام باقر علیه السلام توجه بسیار داشت؛ به گونه‌ای که می‌گفت: 

خداوند اهل این خانه را از بزرگواری خالی نمی‌گذارد.^۱

نه سال دیگر از دوران امامت امام باقر علیه السلام هم‌زمان با خلافت هشام بن عبدالملک (۱۲۵-۱۰۵ ق.) بود. وی مردی دوران‌دیش، سخت‌دل، ستمگر، بخیل و درشت‌خو بود. امام علیه السلام در این دوره سختی‌های بسیار کشید. یک بار هشام حضرت را به دمشق احضار کرد و به باد سرزنش گرفت. هنگامی که امام باقر علیه السلام پاسخ گفت، وی ناراحت شد و دستور داد آن حضرت را به زندان انداختند. حضرت در زندان با رفتارش توجه بسیاری را به خود جلب کرد. هشام نیز از این مسئله وحشت کرد و دستور بازگشت وی به مدینه را صادر نمود.^۲

امام باقر علیه السلام با اتخاذ شیوه تقیه در برابر خلفای اموی، تشیع را از حوادث هولناک به ساحل نجات رهنمون شد؛ آن گونه که می‌فرمود:

تقیه از دین من و پدران من است. هر که تقیه نکند، دین ندارد.^۳

آن حضرت در سایه تقیه به بازسازی و گسترش تشیع پرداخت و به همین‌رو برادرش زید را از قیام بازداشت و فرمود:

از خدا بترس در باره خودت که فردا در گناسه کوفه به دار آویخته شوی.^۴

آن حضرت با حفظ موضع تقیه به تربیت شیعیان می‌پرداخت و در شرایط خفقان و وحشت، اصلاحات فرهنگی را مقدم بر مبارزه بی‌حاصل می‌دانست، ولی هیچ‌گاه از ادعای

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۶۲.

۳. همان، ج ۴، ص ۶۴۳.

۴. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

پیشوایی جامعه اسلامی نیز دست نشست و حقوق الهی خود را بیان می‌کرد؛ چنان‌که فرمود:

ما خلیفه خدا، نگهدارنده علم خداوند، وارثان وحی خدا و حاملان کتاب خدا هستیم. پیروی از ما واجب و دوستی ما ایمان و کینه نسبت به ما کفر است. دوستدار ما در بهشت و غضب‌کننده به ما در دوزخ است. ما خاندان رحمت، شاخه نبوت و معدن دانش و محل رفت و آمد ملائکه و پایگاه وحی الهی هستیم.^۱

امام باقر علیه السلام همچون جدشان علی علیه السلام گاه برای حفظ اسلام و حدود آن در برابر دشمنان اسلام، خلفا را راهنمایی می‌کرد. مثلاً وقتی امپراتور روم شرقی، عبدالملک بن مروان را تهدید کرد که اگر نقوش اسلامی را از روی سکه‌ها حذف نکنی و به روال گذشته برنگردانی، دستور خواهیم داد بر روی سکه‌ها کلمات ناسزا به پیامبر شما ضرب نمایند. عبدالملک پس از مشورت با مشاوران خود، امام باقر علیه السلام را از مدینه احضار کرد و تهدید امپراتور روم را به آگاهی وی رساند. امام علیه السلام نیز پیشنهاد کرد سکه‌هایی از درهم و دینار ضرب کنند و در یک طرف آن سوره توحید و در طرف دیگر نام رسول الله صلی الله علیه و آله را و در گرداگرد آن نام شهری که سکه در آن ضرب می‌شود و تاریخ ساخت آن منقوش گردد. عبدالملک پیشنهاد آن حضرت را پذیرفت^۲ و بدین سان تهدید امپراتوری روم خنثی گردید.

نهضت فرهنگی امام باقر علیه السلام

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه و تابعین در حلقه‌های گوناگون درسی، به تعلیم قرآن، احکام فقه، سیره و مغازی و حدیث نبوی و تفسیر قرآن پرداختند. از جمله امام سجاد علیه السلام پس از حادثه عاشورا در مسجدالنبی حلقه‌های تعلیمی تشکیل داد و سپس امام باقر علیه السلام با آموزش‌های خود در این مسجد، جویندگان علم را - از دور و نزدیک - به سوی خود کشاند. بدین ترتیب بازماندگان صحابه و تابعین و رؤسای مذاهب، پیرامون وی گرد می‌آمدند و آثار و نشانه‌های دین را می‌آموختند؛ چنان‌که مثلاً حضرت به شماری از اهل خراسان و دیگر ممالک، مناسک حج را تعلیم می‌داد.^۳

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۰۶.

۲. ایمان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۴.

۳. همان، ص ۶۵۲.

امام باقر علیه السلام با برگزاری جلسات تعلیمی، مقام علمی اهل بیت علیهم السلام را تبیین نمود و بنیان‌های فکری مکتب تشیع را پایه‌گذاری کرد. آن حضرت برای پایه‌ریزی فقه، حدیث، کلام و تفسیر شیعه و سیره و مغازی رسول الله صلی الله علیه و آله تلاش بسیار نمود. امام محمد بن علی علیه السلام احادیثی را قبول داشت که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده باشد و این رهیافتی بود که فقه و کلام شیعه از آن سر برآورد و به نام مذهب اهل بیت خوانده می‌شد و در آن، آرای فقهی متمایزی درباره بسیاری از وجوه فقه وجود داشت. به همین سبب آن حضرت را پدر فقه شیعه می‌دانند.^۱ امام باقر علیه السلام با استناد به روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «هرکه بدون امام بمیرد، به جاهلیت مرده است.» وجوب اعتقاد به امامت را مورد تأکید قرار می‌داد.

عقیده به امامت از دیدگاه امام محمد باقر علیه السلام مبتنی بر علم است، نه بر قدرت سیاسی، هرچند آن نیز حق امامان می‌باشد.^۲

امامت یکی از ستون‌های عمده اسلام و محوری است که ستون‌های دیگر بر گرد آن هستند. امامان حافظان و هادی مؤمنان‌اند و اطاعت آنان واجب است. آنان اهل ذکر و خزائن علم الهی و نوری هستند که مؤمنان را به راه راست هدایت می‌کنند و دل‌های آنان را روشنایی می‌بخشند. قرآن به آنان به میراث داده شده و آنها مفسران وحی و راسخان در علم‌اند. از آنان باید تفسیر و تأویل قرآن را پرسید. خدای تعالی به لطف و کرم خویش نور و حکمت به آنان ارزانی داشته است. اینان افراد پاک و مصون از گناه و لغزش‌اند که دوستی آنان بر مؤمنان واجب شده است.^۳ امام باقر علیه السلام در راه احیای نهضت علمی و فرهنگی شیعه، با جریان‌های فکری و مذهبی انحرافی مواجه بود که برخی از آنها بدین قرار است:

۱. فعالیت‌های فرهنگی و علمی یهودیان: یهودیان و اهل کتاب تازه‌مسلمان برای انحراف در مبانی اصیل اسلامی بسیار می‌کوشیدند. آنان روایات دروغین و ساختگی در باره انبیای الهی، سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و احکام و شعایر اسلامی را در محافل علمی مسلمانان شیوع می‌دادند و برخی محافل علمی ناآگاه و ساده‌لوح نیز این روایات را در آثار خود می‌نوشتند؛ به گونه‌ای که

۱. نخستین اندیشه‌های شیعی، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۹ و ۱۶۳.

۳. اصول کالی، ج ۲، کتاب الحجّة، باب‌های گوناگون.

کعب‌الأحبار می‌گفت: «هر صبحگاه کعبه در برابر بیت‌المقدس سجده می‌کند.» امام باقر علیه السلام سخن او را تکذیب کرد و فرمود:

خداوند بقعه‌ای محبوب‌تر از کعبه روی زمین نیافریده است.^۱

۲. فعالیت‌های فرهنگی غلات: امام باقر علیه السلام در دوران امامت خود با فرصت‌طلبانی روبه‌رو بود که با سوء استفاده از روایات امامان، احادیث ساختگی غلوآمیز را در جامعه گسترش می‌دادند. آنان به الوهیت افراد و انتقال روح از جسد مردگان به زنده‌ها قائل بودند. امام علیه السلام برای جلوگیری از انحراف در جامعه اسلامی به‌ویژه در میان شیعیان، مبارزه گسترده‌ای با غلات داشت و حتی آنان را لعن می‌کرد.

۳. عقاید انحرافی مُرَجَّئَه: کلمه مُرَجَّئَه از ارجاء به معنای تعویق و تأخیر است و مرَجَّئَه گروهی بودند که در باره گناهکاران مسلمان حکمی نمی‌دادند و حکم آن را به روز جزا موکول می‌داشتند و هیچ مسلمانی را به سبب گناهی که کرده بود، محکوم نمی‌کردند. اینان به آیه‌ای از سوره توبه متوسل می‌شدند:

وَ آخِرُونَ مُرَجَّوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ؛^۲ و برخی دیگر، آنهایی هستند که کارشان با خداست که آنان را عذاب کند و یا از گناهانشان درگذرد.

جَهِم بن صفوان یکی از پیشوایان مُرَجَّئَه بود که واجبات عملی اسلام را تحقیر می‌کرد. عقاید وی با سیاست فرهنگی امویان هم‌سو بود. امام باقر علیه السلام به شدت با این گروه مبارزه می‌کرد و بر آنها لعنت می‌فرستاد و آنان را کافر و دشمن اهل بیت علیهم السلام می‌دانست.^۳

۴. عقاید خوارج: خوارج گروهی مقدس‌مآب نادان بودند که پس از شهادت علی علیه السلام در دنیای اسلام فتنه‌های بسیار به‌پا کردند. امام باقر علیه السلام با آنها مناظره و گفتگو می‌کرد و آنان را رسوا می‌نمود؛ آن‌گونه که با نافع بن أَرْزُق، رهبر خوارج آزارقه، با استناد به قرآن انتخاب حکم از سوی علی علیه السلام را تأیید می‌نمود.^۴

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۰۲.

۲. توبه (۹): ۱۰۶.

۳. کالی، ج ۵، ص ۴۶۰.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۲.

۵. کیسانیه: اینان که پیروان محمد بن حنفیه و پسرش ابوهاشم به شمار می‌رفتند، نام خود را از ابو عمره کیسان برگرفته بودند که فرمانده محافظان و نیروی انتظامی مختار و رئیس موالی بود.^۱ با رحلت محمد بن حنفیه پیروان مختار که به کیسانیه مشهور بودند، ابوهاشم پسر محمد را به پیشوایی پذیرفتند و در برابر امام باقر علیه السلام مردم را به سوی ابوهاشم دعوت کردند، ولی شیعیان بیشتر با امام علیه السلام در رفت و آمد بودند. این امر موجب حسادت ابوهاشم گردید، از این رو روزی در مسجدالنبی به حضور آن حضرت رسید و گفت: شما به دروغ و تزویر مدعی وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید. امام باقر علیه السلام فرمود: «چه هدفی داری؟ من فرزند فاطمه علیها السلام هستم و تو فرزند محمد بن حنفیه هستی.» مردم نیز به ابوهاشم حمله بردند و او را از مسجد بیرون کردند.^۲

امام باقر علیه السلام با این گروه‌ها مناظره و گفتگو می‌کرد و دیدگاه‌های تفسیری، کلامی و فقهی مکتب اهل بیت علیهم السلام را تبیین می‌نمود و انحراف دیگر مذاهب و فرق را آشکار می‌ساخت. آن حضرت برای اصلاح فساد اجتماعی به تربیت اخلاقی و دینی جامعه نیز توجه بسیار داشت. امام باقر علیه السلام به منظور تثبیت و گسترش علوم خاندان رسالت، به آماده‌سازی یک نیروی راستین مدافع حقوق اهل بیت علیهم السلام می‌پرداخت و آنان را از کسالت و تنبلی برحذر می‌داشت:

از تنبلی و بی‌حوصلگی بپرهیزید که این دو کلید هر شری است. آدم کسل هیچ حقی را ادا نمی‌کند و کم‌حوصله بر هیچ حقی ثابت نمی‌ماند.^۳

شیعیان مانع‌اند، مگر کسانی که از خدا بترسند و پیروی او را پیشه خود قرار دهند و آنها به فروتنی و ترس از خداوند و امانت‌داری و زیادی یاد خدا و روزه و نماز و نیکی به پدر و مادر و رسیدگی به همسایگان محروم و وام‌داران و یتیمان و راستگویی و خواندن قرآن و زبان از عیوب مردم بازداشتن شناخته می‌شوند و اینان امین‌های ملت خود هستند.^۴

بدین‌سان امام باقر علیه السلام یارانی صالح و شیعیانی استوار و متشرع را برای آینده دشوار تشیع تربیت کردند.

۱. فرق الشیعة، ص ۴۳.

۲. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۱۳، ص ۲۸۴.

۳. تحف العقول، ص ۳۳۹.

۴. صفات الشیعه، ص ۵۴.

شاگردان امام باقر علیه السلام

امام علیه السلام در دوران نوزده ساله نهضت فرهنگی خود، شاگردانی سترگ تربیت نمود که در منابع تاریخی، اسامی ۴۶۷ نفر از آنان آمده است،^۱ از میان آنها چند نفر مشهورترند که از اصحاب سر و مصاحب آن حضرت بودند؛ از جمله زرارۀ بن أعین، ابوبصیر مرادی،^۲ بُزَید بن معاویه عَجَلی و محمد بن مسلم ثقفی که امام صادق علیه السلام در باره آنان فرمود:

هیچ کس جز این چهار نفر یاد ما و احادیث پدرم را زنده نکرد و اینان از کسانی هستند که خداوند در باره‌شان فرموده: ^۳ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.» [واقعه (۵۶): ۱۰ و ۱۱].

از دیگر یاران معروف آن حضرت فَضیل بن یَسار، جابر بن یزید جُعفی و عبدالله بن میمون قَداح بودند.

در میان شاگردان حضرت، زرارۀ بن أعین شیبانی و برادرانش در حدیث و فقه شیعه سهم بزرگی دارند. این خاندان، اهل کوفه بودند - که یکی از مراکز مهم فقه و حدیث شیعه بود - و نسل در نسل در کار آموزش و نشر حدیث و فقه شیعه فعالیت داشتند. زرارۀ محدث، فقیه، متکلم، ادیب و نویسنده بود و در علم کلام و استدلال بسیار توانمند بود و کتابی به نام الاستطاعة والجبر از او برجای ماند. او روایات بسیاری از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. ناگفته نماند که وی از شاگردان امام صادق علیه السلام نیز به شمار می‌رود.

برادران وی حُمَران و بُکَیر، عبدالملک و عبدالرحمن نیز از فقها و محدثان و ادبا و شاگردان صادقین علیهم السلام بودند. امام صادق علیه السلام این خاندان را از اصحاب پدرش و زرارۀ را از پیشوایان و ارکان زمین و نشانه‌های دین معرفی کرده است.^۴

آثار علمی امام باقر علیه السلام

برخی آثار برجای مانده از آن حضرت عبارت است از:

۱. روایات امام علیه السلام را می‌پذیرفت که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده باشد. در منابع

۱. رجال طوسی، ص ۱۰۲.

۲. در میان شاگردان امام باقر و امام صادق علیهم السلام دو نفر با کنیه ابوبصیر آمده است: ۱. ابوبصیر یحیی بن ابوالقاسم آسدی (۱۵۰ ق) از رجال شیعه امامی کوفه؛ ۲. ابوبصیر لیث بن یختری مرادی از رجال شیعه امامی کوفه در نیمه نخست سده دوم هجری. (بنگرید به: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۱۳)

۳. رجال کشی، ص ۲۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱۱.

۴. رجال نجاشی، ص ۱۷۵؛ رجال کشی، ص ۲۳۸، ۲۵۱، ۲۵۵ و ۳۱۳؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۴۰۳.

حدیثی اهل سنت همچون مسند احمد بن حنبل، الرساله فی اصول الفقه امام شافعی، موطأ مالک بن انس، تاریخ و تفسیر طبری^۱ و در کتب اربعه شیعه، روایات بسیاری از آن حضرت نقل شده است.

۲. کتاب تفسیر: این کتاب را یکی از یاران کوفی آن حضرت علیه السلام به نام ابوالجارود زیاد بن مُنذر نقل کرده است.^۲

امام باقر علیه السلام سرانجام در هفتم ذی حجه سال ۱۱۴ هجری در حالی که ۵۷ سال از عمر شریف وی گذشته بود، به دستور هشام بن عبدالملک مسموم شد و از دنیا رفت و در قبرستان بقیع در کنار پدر بزرگوارش مدفون گردید.^۳ آن حضرت هفت فرزند داشت که پنج تن از آنان به نام‌های جعفر علیه السلام، عبدالله، علی، زینب و امّ سلمه پس از پدر به حیات خود ادامه دادند.

دوران امامت صادق آل محمد علیه السلام

جعفر بن محمد علیه السلام در هفده ربیع‌الاول سال ۸۳ هجری از امّ فزّوه، دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر در مدینه به دنیا آمد.^۴ پدر امّ فزّوه از فقها و محدثان و جدش از یاران علی علیه السلام بود که به دست یاران معاویه در مصر شهید شد.^۵ از القاب وی صادق، فاضل و طاهر و کنیه‌اش ابوعبدالله است.^۶ امام صادق علیه السلام دوازده سال تحت تربیت و هدایت جدش امام سجاد علیه السلام قرار داشت و نوزده سال از حیات وی نیز در دوران امامت پدرش امام باقر علیه السلام گذشت. وی از نزدیک شاهد گفتگوهای علمی پدرش و شکوفایی دانش در مدینه بود.

دلایل امامت وی علاوه بر حدیث اوصیائی الاثنی عشر^۷ و لوح^۸ و وصیت آشکار امام باقر علیه السلام در باره امامت وی بود. از طاهر یکی از یاران امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که نزد آن حضرت بودم، هنگامی که فرزندش جعفر علیه السلام وارد شد، وی فرمود: «این بهترین مردم است.» و از جابر

۱. نخستین اندیشه‌های شیعی، ص ۱۳۷.

۲. رجال نجاشی، ص ۱۷۰.

۳. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۶۵؛ نورالابصار، ص ۲۵۳؛ جنات الخلود، ص ۲۶.

۴. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۶۶؛ وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۲۷؛ دلائل الامامة، ص ۱۱۱.

۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۹.

۶. نورالابصار، ص ۲۵۴.

۷. ینایع الموده، ج ۳، ص ۱۱.

۸. اصول کافی، ج ۳، ص ۵۶۶.

جُعی نقل شده که از حضرت باقر علیه السلام در مورد امام پس از وی سؤال شد. آن حضرت به فرزندش جعفر اشاره کرد که این امام شماس است.^۱

اوضاع سیاسی دوران امامت جعفر بن محمد علیه السلام

دوران طولانی امامت ۳۴ ساله امام صادق علیه السلام یکی از پر آشوب ترین ادوار امامت شیعه و از سویی شکوفاترین روزگار علمی آن است. حال به ویژگی های این دوره می پردازیم.

۱. انحطاط خلافت اموی

با مرگ هشام بن عبدالملک در سال ۱۲۵ هجری خلافت مروانی رو به انحطاط نهاد. جانشین وی ولید بن یزید بن عبدالملک، مردی عیاش و شرابخوار بود. وی رشته اتحاد خاندان اموی را از هم گسست و به اختلافات قبیله ای نزاری و قحطانی دامن زد و امور خلافت را نیز مختل نمود. خلافت او بیش از یک سال طول نکشید و به دست یزید سوم (یزید بن ولید بن عبدالملک) کشته شد.^۲ یزید سوم نیز پس از شش ماه درگذشت و جانشین او ابراهیم بن ولید نتوانست امور خلافت را سامان بخشد و پس از دو ماه، مروان بن محمد، نواده مروان با لشکری به سوی دمشق رفت و پایتخت را تصرف کرد.^۳ وی اگرچه کاردان و کارآزموده بود، لشکرکشی های بی حاصل او به شهرهای شام و عراق نتیجه ای نبخشید؛ زیرا اختلافات قبیله ای همچون عصر جاهلی از خراسان تا اندلس همه جا را فرا گرفته بود: خوارج در عراق، شورش در خراسان، تبلیغات گسترده داعیان عباسی در خراسان و سپس لشکرکشی ابومسلم از خراسان به سوی عراق. سرانجام ابومسلم به همراه لشکریان خراسانی خود در کنار رودخانه زاب بزرگ در شمال شرقی کشور عراق کنونی، در جمادی الآخر سال ۱۳۲ هجری مروان بن محمد را شکست سختی داد و خلافت اموی پس از نود و یک سال و هفت ماه به پایان رسید. لشکریان عباسی به تعقیب مروان به شهر عین شمس در مصر رفتند و در حالی که در کنیسه ای مخفی شده بود، او را کشتند.^۴

۲. شکل گیری خلافت عباسیان

مروان بن محمد

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس نخستین مدعی قدرت سیاسی در خاندان عباس عموی

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۳۸.

۳. همان، ص ۵۹۶.

۴. الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۷.

رسول خدا ﷺ، بود که پدرش ابوهاشم، امام کیسانیه را واداشت تا محمد را وصی خود قرار دهد. بدین سان، محمد بن علی وارد جریان های سیاسی شد و سازمان ابوهاشم را همراه با ادعاهای سیاسی وی به ارث برد. از آن پس محمد دعوتگران خود را به نواحی گوناگون به ویژه خراسان فرستاد؛ چرا که در آنجا شرایط سیاسی و اجتماعی آماده پذیرایی دعوت عباسیان بود. ضعف کارگزاران اموی، قیام ها و شورش های گوناگون، درگیری های قبیله ای اعراب، ظلم و ستم والیان اموی به خراسانی ها، دوری خراسان از دمشق مرکز خلافت اموی، عصبیت شدید اموی ها در خوار کردن ایرانیان و نیز هواداری خراسانی ها از خاندان رسول الله ﷺ از عواملی بود که خراسانیان را به سوی عباسیان کشاند. محمد بن علی، امام عباسی دعوتگران خود را به خراسان فرستاد و دستور داد بی آنکه نام کسی را ببرند، مردم را به شعار «الرضا من آل محمد» دعوت کنند و از مناقب خاندان رسالت و مظلومیت آنان و اینکه اسلام حقیقی نزد آنان است، سخن گویند.^۱ محمد در سال ۱۲۸ هجری رحلت کرد و فرزندش ابراهیم جانشین وی گردید. ابومسلم خراسانی از سوی ابراهیم، به خراسان اعزام شد. در خراسان شرایط چنان فراهم بود که انبوهی از خراسانی ها با ابومسلم بیعت کردند و به او دوستی و محبت عمیقی نشان دادند.^۲ شایان توجه است خراسانی ها به طور کلی از خاندان رسالت هواداری می کردند و تفاوتی میان آنان قائل نبودند. به همین سبب منصور دوانیقی نزد یکی از خویشاوندان خود اعتراف کرد:

در دل خراسانیان محبت آل علی ﷺ با دوستی ما درهم آمیخته است.^۳

از همین رو ابومسلم به سفارش امام عباسی، خراسانی ها را «به سوی یکی از بنی هاشم» دعوت کرد.^۴

ابومسلم از شرایط اجتماعی و سیاسی خراسان سود جست و هنگامی که نصر بن سیار، کارگزار اموی خراسان مشغول سرکوبی شورش یکی از خوارج بود، فعالیت خود را آغاز کرد. در این هنگام یکی از لشکریان نصر به نام جُدیع بن علی کرمانی بر ارباب خود در مرو شورید و درگیری در مرکز اداری خراسان، بهترین شرایط را برای ابومسلم فراهم کرد، از این رو با یاران

۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴ و ۳۰؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۵۸۹.

۲. الاخبار الطوال، ص ۳۸۵.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۶۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۴ و ۳۳.

و هواداران آل محمد علیهم السلام وارد مرو شد و نصر گریخت. ابومسلم به دنبال او شهرها را یکی پس از دیگری فتح کرد و لشکریان خراسانی خود را به تعقیب نصر فرستاد. نصر در ساوه به سال ۱۳۱ هجری مرد و خراسانی‌ها با لشکری بیش از سی هزار نفر، پس از تصرف همدان به سوی کوفه حرکت کردند و وارد این شهر شدند.^۱

هنگامی که اخبار خراسان به مروان بن محمد رسید، دستور داد ابراهیم امام عباسی را دستگیر کرده، به قتل رسانند. ابوالعباس و منصور، برادران ابراهیم نیز از حُمَیمه تبعیدگاه ابراهیم مخفیانه خود را به کوفه نزد ابوسلمه خَلال، مشهور به وزیر آل محمد علیهم السلام سردعوتگر کوفه رساندند. ابوسلمه نیز ابوالعباس و برادرش منصور را در خانه‌ای سکونت داد و حضور آنان را در کوفه مخفی داشت و چون می‌ترسید کار وی پس از مرگ ابراهیم آشفته شود، درصدد برآمد از دعوت عباسیان به سوی آل ابوطالب بازگردد. بدین منظور نامه‌ای به امام صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام نوشت و هر یک را به کوفه دعوت کرد. امام علیه السلام نامه ابوسلمه را در مقابل قاصد وی روی چراغ گرفت تا بسوخت و به پیک ابوسلمه گفت: «آنچه دیدی، به رفیقت بگو.» قاصد از نزد آن حضرت به نزد عبدالله بن حسن رفت و نامه را بدو داد. عبدالله پس از خواندن آن خشنود شد و به نزد امام صادق علیه السلام رفت و نامه ابوسلمه را به وی نشان داد. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: «مگر تو ابومسلم را به خراسان فرستادی؟ آیا کسانی را که به عراق آمده‌اند، می‌شناسی؟» عبدالله چون از پاسخ عاجز ماند، گفت: «مخالفت تو از روی حسد است.»^۲ بدین سان، امام صادق علیه السلام که به‌خوبی از شرایط اجتماعی آگاه بود، از نامه مکارانه ابوسلمه، فریب نخورد و مصلحانه عبدالله و فرزندش را از دخالت در این حوادث بازداشت.

چند روز پس از ورود خراسانی‌ها به کوفه، در روز جمعه دوازده ربیع‌الاول سال ۱۳۲ هجری ابوسلمه به مسجد کوفه رفت و ابوالعباس را به‌عنوان کسی که نسبش پاک و سیرتش عدل است، به خلافت معرفی کرد^۳ و کوفین نیز رضایت خود را اعلام داشتند. بدین سان، فرزندان عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله یک قرن پس از رحلت او به خلافت رسیدند. مدتی بعد ابوالعباس از ابوسلمه شکایت کرد. ابومسلم که از ابوسلمه دل‌خوشی نداشت، فردی را برای کشتن او به کوفه فرستاد. پس از مرگ وی نیز شایع کردند که خوارج او را کشته‌اند.^۴

۱. الفتح، ج ۸، ص ۱۷۷.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۹.

۳. الفتح، ج ۸، ص ۱۷۸.

۴. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۶۱۸.

از عم محمد علی
صباح زهر بن علی

۳. قیام‌های علویان حسینی و حسنی

محرک. قیام زید بن علی علیه السلام: زید حدود سال ۸۰ هجری به دنیا آمد. مادرش کنیزی بود که مختار برای امام علی بن الحسین علیه السلام فرستاد.^۱ وی پانزده سال تحت ارشاد و هدایت پدرش قرار داشت؛ تا جایی که پس از برادرش امام باقر علیه السلام شریف‌ترین و بزرگوارترین فرزند بود. وی در عبادت، پارسایی، قرائت قرآن، بخشنده‌گی و دلیری و فقاقت بی‌همتا بود.^۲

وی در برابر مفاسد اجتماعی و ستمگری کارگزاران اموی به شدت می‌ایستاد و به آنان اعتراض می‌کرد. چند بار به شام رفت و اعتراض خود را نسبت به مظالم آل‌امیه به آگاهی خلیفه اموی، هشام بن عبدالملک، رسانید. وی خلیفه را به تقوا و ترس از خدا سفارش کرد، ولی هشام او را از خود راند.^۳ ناگفته نماند که پیشگویی‌هایی از سول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین علیه السلام رسیده است که فرجام زندگی او شهادت خواهد بود.^۴

زید در روزگار امامت برادرش محمد بن علی علیه السلام در صدد قیام برآمد، اما آن حضرت او را از این کار بازداشت و فرمود: «پناه می‌دهم تو را به خدا که تو همان به دار آویخته در کُناسه کوفه باشی!» سیاست تقیه و سکوت امام باقر علیه السلام و فرزندشان موجب شد کوفی‌ها و عناصر عمل‌گرای شیعه به سوی زید کشیده شوند. در یکی از مسافرت‌های زید به کوفه، کوفیان با وعده‌های بسیار که یکصد هزار مرد شمشیرزن در رکاب تو از کوفه و بصره و خراسان خواهند بود، وی را بفریفتند و او پس از گرفتن پیمان‌های محکم با آنان همراهی کرد.^۵

زید بیش از ده ماه در کوفه و دو ماه در بصره مخفیانه مردم را برای قیام دعوت نمود. شیعیان و برخی افراد دیگر فرق نیز به او پیوستند و بدین ترتیب از مردم کوفه پانزده هزار نفر با او همراه شدند. وی دعوت‌گران خود را به شهرهای دیگر فرستاد و مردم را به بیعت با خود دعوت کرد.^۶ بسیاری از شیعیان به سبب اعتقاد وی به خروج با شمشیر، به زید پیوستند. او مردم را به «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» دعوت می‌کرد و هیچ‌گاه کسی را به سوی خود نخواند و هرگز ادعای امامت در برابر محمد باقر علیه السلام و جعفر صادق علیه السلام نداشت؛ تا جایی که از فرزندش

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۴.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۸.

۳. همان، ص ۱۶۹.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۷.

۵. همان، ص ۱۳۱: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۵۷.

۶. همان، ص ۱۳۶۰.

یحیی نقل شده که از پدرم تعداد امامان را پرسیدم و او گفت: «چهار نفر گذشتگان و هشت نفر باقی هستند.» سپس هر دوازده نفر را نام برد. گفتم: آیا تو از آنان هستی؟ گفت: نه. گفتم: پس نام آنها را از کجا دانستی؟ فرمود: «عهدی بود از رسول خدا ﷺ که به ما رسیده است.»^۱ وی به مقام شامخ علمی برادر خود اعتراف داشت و هنگامی که هشام بن عبدالملک برادرش را با لقب «البقره» یاد کرد، زید هشام را سرزنش کرد و گفت:

باسخن رسول خدا ﷺ که او را باقر نامیده است، مخالفت نکن. در روز قیامت هنگامی که او به بهشت رود و تو به دوزخ، رسول خدا ﷺ پاسخ مخالفت تو را خواهد داد.^۲

زید بن علی علیه السلام برای امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی حسین علیه السلام با شمشیر خروج کرد^۳ و به همین رو گروه‌های گوناگون شیعی و غیرشیعی، پیروان معتزله و برخی از محدثان و فقهای کوفه همچون ابوحنیفه و یحیی بن دینار از او حمایت کردند.^۴ زید برای به دست آوردن حمایت عمومی مسلمانان، خلافت ابوبکر و عمر را پذیرفته بود، اما هنگامی که بزرگان کوفه نظر وی را درباره شیخین پرسیدند، وی پاسخ روشنی نداد و گفت: «ما بهترین بندگان برای جانشینی رسول الله ﷺ بودیم و آن را از دست ما گرفتند.» از این رو آنان زید را ترک کردند و از بیعت وی سر باز زدند و گفتند: «اباجعفر محمد باقر علیه السلام شایسته امامت است و جعفر بن محمد علیه السلام پیشوای ما پس از پدرش می‌باشد و او به امامت شایسته‌تر از زید است.» زید نیز آنان را «رافضه» نامید و می‌گفت: «شما مرا رها کرده‌اید، همان‌گونه که خوارج علی علیه السلام را ترک کردند.»^۵ از آن هنگام برخی از اهل سنت، شیعیان پیرو صادقین را «رافضی» می‌نامند. زید در اول ماه صفر ۱۲۲ هجری قیام خود را با شعار «یا منصور ائمت» آغاز کرد و در بیعت با مردم گفت:

من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و جهاد با ستمگران و همراهی با ضعیف‌شدگان و پرداختن حقوق محرومان و تقسیم اموال دولتی به مستحق آن و یاری رساندن به ما اهل بیت در برابر کسانی که با ما می‌جنگند، دعوت می‌کنم.

۱. شخصیت و قیام زید بن علی، ص ۴۸۱.

۲. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۷۵.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۸.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۱.

۵. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۶۲.

زید همچون دیگر قیام‌های کوفه با خیانت اشراف این شهر روبه‌رو شد و جز چهارصد نفر، کسی وی را یاری نکرد، اما با این همه، دو روز مقاومت کرد و سرانجام در دوم صفر سال ۱۲۲ هجری در چهل و دو سالگی به شهادت رسید. یارانش جنازه وی را در جوی آبی دفن کردند، ولی یوسف بن عمر ثقفی والی شهر، آن را پیدا کرد و در کُناسه کوفه به دار کشید، تا اینکه پس از سه سال به دستور ولید بن یزید خلیفه اموی جنازه او را پایین آوردند و آتش زدند و خاکسترش را در آب فرات ریختند.^۱

امام صادق علیه السلام هنگامی که خبر شهادت زید را شنید، بسیار اندوهگین شد و یک هزار دینار میان خانواده کسانی که همراه زید کشته شده بودند، پخش کرد.^۲

دو. قیام یحیی بن زید: پس از شهادت زید در کوفه مردی از بنی اسد به یحیی بن زید گفت:

خراسانی‌ها شیعیان شما هستند؛ بهتر است نزد ایشان بروی.^۳

یحیی نیز به اتفاق برخی از هواداران پدر خود به خراسان و شهرهای بیهق، نیشابور و سرخس رفت.^۴ بدین ترتیب بسیاری از شیعیان، پیرامون وی گرد آمدند و با والی نیشابور جنگیدند و او را کشتند.^۵ سپس یحیی رهسپار بلخ شد، ولی سپاهیان والی خراسان در جوزجانان راه را بر او بستند. در هنگامه جنگ به یحیی نیزه‌ای اصابت کرد و کشته شد و جسد وی را به دار آویختند، تا اینکه ابومسلم خراسانی جسد یحیی را فرود آورد و در سر پل در نزدیکی بلخ دفن کرد. مردم خراسان هفت روز عزاداری کردند و چنان از کشته شدن وی اندوهگین شدند که در آن سال هرچه نوزاد پسر به دنیا آمد، آنان را زید و یحیی نام نهادند^۶ که این بیانگر محبت خراسانی‌ها به خاندان رسالت است.

سه. قیام عبدالله بن معاویه: وی که از نوادگان جعفر طیار بود، در کوفه یاران زید را به دور خود جمع نمود و در محرم سال ۱۲۷ هجری خروج کرد، اما شکست خورد و به ایران گریخت. سپس بر اصفهان و فارس و ری و همدان و قومس دست یافت و اصفهان را مرکز حکومت

۱. همان، ص ۱۳۷۵.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۴۸.

۴. همان، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۵. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۳۷.

۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۵.

خود قرار داد. پس از حدود دو سال از حکومت وی، چون سستی یاران خود را در برابر سپاه مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی دید، اصفهان را رها کرد و به خراسان نزد ابومسلم خراسانی پناه برد. ابومسلم نیز که هرگونه رقیبی را برای عباسیان نمی‌پسندید، دستور داد وی را در سال ۱۳۱ هجری به قتل رسانند.^۱

چهار. قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن: محمد بن عبدالله از نوادگان امام حسن علیه السلام بود که پدرش از کودکی وی را برای ایفای نقش مهدی به خاندانش معرفی کرده بود. او را به سبب عبادت و زهد بسیارش «نفس زکّیه» می‌خواندند. پس از مرگ ولید بن یزید، پدر محمد خویشاوندان و یاران خود را در مراسم حج به سوی پسرش دعوت کرد و در ابواء - میان مکه و مدینه - گروهی از بنی‌هاشم و بنی‌عباس را فراخواند تا با محمد بیعت کنند. نفوذ عبدالله حسن در میان بنی‌هاشم موقعیت فرزندش را تحکیم کرد و در این جلسه برخی از بنی‌عباس به‌ویژه منصور و دو برادرش ابراهیم و ابوالعباس حضور داشتند و با نفس زکّیه بیعت نمودند؛ چرا که در جوانی پیرو معتزلیان و از اصحاب عمرو بن عبید بود.^۲ در این جلسه جعفر بن محمد علیه السلام به شدت مخالفت کرد و فرمود: «این کار را نکنید؛ زیرا زمان ظهور مهدی نرسیده است. ای عبدالله! اگر تو گمان کرده‌ای که پسر مهدی است، چنین نیست!» عبدالله خشمگین شد و گفت: حسدی که نسبت به پسر من داری، شما را به این سخن وادار کرده است. امام صادق علیه السلام فرمود: «چنین نیست، بلکه نه این مرد و برادران و فرزندان‌شان به خلافت می‌رسند، نه شما.» سپس دست مبارک خود را به پشت ابوالعباس زد و گفت:

به خدا منصب خلافت به تو و فرزندان‌ت نخواهد رسید! بلکه این منصب به آنان می‌رسد و پسران تو مقتول خواهند شد.^۳

امام صادق علیه السلام که به‌خوبی از اوضاع و شرایط آگاه بود مصلحانه عبدالله بن حسن را از ادعاهای سیاسی بازداشت، ولی او نپذیرفت و ادعای مهدویت پسر خود را دنبال کرد. در واقع وجود روایات اسلامی در باب مهدی و شرایط اجتماعی جامعه اسلامی، گرایش به مهدی را در میان مردم به وجود آورده و زمینه قیام نفس زکّیه را فراهم کرده بود، اما برخلاف محبوبیت

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۸۷ و ۲۲۷.

۳. همان، ص ۱۸۱.

نفس زکیه و پدرش عبدالله، هیچ کدام «با قدرت عمل نکردند و به عباسیان اجازه دادند تا ابتکار عمل را در دست گیرند. اینان تماشاگر انفعالی تحول بزرگ و سقوط بنی‌امیه بودند. در حقیقت همه عناصر لازم برای انقلابی موفقیت‌آمیز وجود داشت و تنها مسئله، ضربه و عمل اول بود و هر کس ضربه نخست را می‌زد، جایزه را می‌برد.»^۱ در این میان، منصور وارد عمل شد و چون به خلافت رسید، هدفی جز یافتن محمد بن عبدالله نداشت. وی جاسوسانی بر این پدر و پسر گمارد و از یک یک بنی‌هاشم از احوال آن دو خبر می‌گرفت. او حتی چندین بار کارگزاران خود بر مدینه را به دلیل کوتاهی در دستگیری محمد بن عبدالله عزل کرد.^۲

نفس زکیه در حجاز متواری بود و کسی به او دست نمی‌یافت، تا اینکه منصور دستور دستگیری عبدالله بن حسن و سیزده نفر دیگر را صادر کرد و آنان را زیر شکنجه قرار داد، ولی این تلاش‌ها بی‌ثمر بود. در همه‌جا آوازه نفس زکیه طنین‌انداز گردید. در حجاز جز اندکی همه مشتاق قیام وی بودند. مالک بن انس، رئیس مذهب مالکی مردم را به حمایت از نفس زکیه فراخواند و زیدیه و معتزله کوفه و بصره نیز اعلام همکاری کردند.^۳ سرانجام نفس زکیه در ماه جمادی الآخر سال ۱۴۵ هجری مردم مدینه را به سوی خود فراخواند و مردم حجاز بی‌درنگ با وی بیعت کردند.^۴ منصور نامه‌ای به وی نوشت و با وعده امان و یک میلیون درهم درصدد فریفتن وی برآمد، اما وعده‌های او کارساز نبود. به هر روی، در چهارده رمضان سال ۱۴۵ هجری نبرد شدیدی میان هواداران محمد و سپاه عباسی درگرفت و محمد در حین پیکار کشته شد^۵ و بدین ترتیب پیش‌بینی امام صادق (علیه السلام) به وقوع پیوست.

در بصره نیز قیام نفس زکیه را برادرش ابراهیم هدایت می‌کرد. محافل معتزلی و زیدی بصره و کوفه همراه با فقهای بزرگ عراق همچون ابوحنیفه، با صدور فتوای دینی از ابراهیم حمایت کردند.^۶ ابراهیم هواداران خود را به سوی کوفه حرکت داد، ولی در میان راه در باختری با قوای عباسی درگیر و در بیست و پنجم ذی‌حجه همان سال کشته شد.^۷ شکست

۱. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۴۳.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۴۰.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۴۶.

۵. همان، ص ۱۲۵۸.

۶. مقاتل الطالبیین، ص ۳۰۵ و ۳۲۵.

۷. همان، ص ۳۰۰.

نظامی قیام نفس زکیه و برادرش ناشی از این عوامل بود: عدم سازماندهی و ناهماهنگی در آغاز قیام در مدینه و بصره، شتاب بی جا و فراگیر نبودن قیام در نواحی دیگر،^۱ نفوذ جاسوسان عباسی در میان لشکریان نفس زکیه و سرعت عمل لشکریان عباسی.

بدین سان، این درگیری‌ها میان دو دسته از خاندان هاشم روی داد: یکی از خاندان عباس عمومی رسول خدا ﷺ و دیگری از خاندان علی ﷺ و فاطمه ﷺ. هر دو گروه مشروعیت خود را از جانب رسول الله ﷺ می دانستند. از سویی بر سر امامت و رهبری شیعه نیز در میان فرزندان علی ﷺ اختلاف افتاد و آنان به سه گروه تقسیم شدند: نسل امام حسن ﷺ، نسل امام حسین ﷺ و نسل محمد بن حنفیه. هر سه گروه نظریات گوناگونی در توجیه دعاوی خود داشتند: گروهی معتقد به نظریه نص بودند و می گفتند تنها پسران علی ﷺ از فاطمه ﷺ، حق جانشینی دارند. از این رو بنابر نص امام حسن ﷺ، برادرش به جانشینی او رسید و پس از امام حسین ﷺ نیز امامت در خاندان وی است. گروه دیگر، فرزندان امام حسن ﷺ بودند که اعتقاد داشتند هر کدام از اعقاب فرزندان علی ﷺ از نسل امام حسین و امام حسن ﷺ، شایستگی امامت را به شرط قیام دارا هستند. این گروه شامل پیروان زید بن علی و نفس زکیه‌اند، گروه سوم، کیسانیه و هواداران محمد بن حنفیه بودند که اعتقاد داشتند فرزندان علی ﷺ حتی از زنان دیگر، برای امامت مُحق‌اند. به سبب همین اختلافات در باب امامت و رهبری در میان شیعیان بود که امام صادق ﷺ به تبیین هرچه بهتر نظریه نص و علم امام پرداخت و برای ممانعت از افتادن پیروان خود در دام شیعیان افراطی و عمل زده زیدی و کیسانی، به توضیح و تبیین بیشتر نظریه تقیه روی آورد. آن حضرت در آشفته‌بازاری که گه‌گاه مدعیان دروغین امامت ظهور می کردند، شناسایی امام را بر هر مؤمنی واجب دانست:

مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۲ هر که امام خود را نشناخته بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

بدین سان، هر مؤمنی وظیفه دارد امام خود را بشناسد، ولی در شرایط سخت اجتماعی نیازمند تقیه است تا در پاسخ به نیاز زمان و شرایط اجتماعی بتواند نسبت به جایگاه خود و

۱. همان، ص ۳۲۹.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۴۰.

امام شناخت بیابد؛ آن گونه که امام صادق علیه السلام مُعلی بن خُنَیس را از فاش کردن اسرار خود برحذر داشت و به او فرمود:

هرکس از فاش کردن اسرار ما خودداری کند، خداوند نوری میان چشمانش قرار می‌دهد.^۱

نیز فرمود:

هرکه تقیه ندارد، ایمان ندارد.^۲

با این همه، آن حضرت از ادعای امامت و رهبری جامعه اسلامی دست نشست؛ چنان که در مراسم عرفه از امامت رسول الله صلی الله علیه و آله و اجدادش سخن گفت و خود را جانشین آنان معرفی کرد.^۳ پنج قیام شریک بن شیخ مُهری: شریک از اعراب شیعه ساکن بخارا بود. وی در سال ۱۳۳ هجری به تاسی از قیام یحیی بن زید، تنها یک سال پس از آغاز خلافت عباسی مردم شهر خود را به خلافت فرزندان امام علی علیه السلام دعوت کرد. شریک می‌گفت:

اکنون که از رنج آل مروان خلاصی یافته‌ایم، نباید رنج آل عباس را تحمل کنیم، و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله شایستگی خلافت وی را دارند.^۴

قیام شریک به سرعت فراگیر و دامنه آن به شهرهای سمرقند و خوارزم کشیده شد. در بخارا سی هزار نفر با وی بیعت کردند.^۵ سرانجام ابومسلم لشکری ده هزار نفری به بخارا فرستاد و با خشونت هرچه تمام‌تر شهر را به آتش کشید و قیام را سرکوب کرد. بدین ترتیب قیام شیعیان بخارا و شرق اسلامی که انقلاب عباسیان از آن برخاسته بود، به دست ابومسلم به خاک و خون کشیده شد،^۶ اما پیامد آن پدیدار شدن جوانه‌های تشیع در سرزمین پهناور خراسان بزرگ بود. خراسانی‌ها مشتاقانه علویان را یاری رساندند و برخی از آنان نیز از شیعیان راستین امامان بودند؛ آن سان که تشیع در نیشابور و بیهق نفوذ گسترده یافت و شیعیان

۱. رجال کُشی، ص ۴۴۴.

۲. اصول کافی، ج ۴، ص ۶۴۳.

۳. فروع کافی، ج ۴، ص ۴۶۶.

۴. تاریخ بخارا، ص ۸۶.

۵. همان، ص ۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴۰.

۶. تاریخ بخارا، ص ۸۷.

نیشابور خمس و صدقات خود را برای امامان شیعه از جمله موسی بن جعفر علیه السلام ارسال می‌کردند.^۱ سرزمین خراسان چنان آماده دعوت امامان بود که «مردی از کوفه به خراسان آمد و مردم را به ولایت جعفر بن محمد علیه السلام دعوت کرد.»^۲ سادات و علویان بسیاری به نیشابور و بیهق مهاجرت کردند که از آن جمله سادات حسینی آل زبارة از نسل امام علی بن ابی طالب علیه السلام بودند که به مقام نقیب سادات خراسان نیز دست یافتند.^۳

نهضت علمی امام جعفر صادق علیه السلام

دوران امام صادق علیه السلام به لحاظ سیاسی و فرهنگی از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چراکه در این دوران افول بنی‌امیه و ظهور عباسیان آغاز شده بود و درگیری این دو خاندان فرصت ارزشمندی را در اختیار امام صادق علیه السلام نهاد تا نهضت علمی تشیع را گسترش دهد و به آماده‌سازی شیعیان آگاه، استوار و متشجع بپردازد. روزگار امام علیه السلام یکی از شکوفاترین اعصار حیات علمی مسلمانان است؛ بدین بیان که در سده دوم نهضت علمی جمع و تدوین حدیث که با همکاری و مساعدت عمر بن عبدالعزیز در شام و به همت امام باقر علیه السلام در مدینه آغاز شده بود، با قوت بیشتری تداوم یافت. سده دوم هجری در زمینه شکوفایی انوار معرفت اسلامی و علوم گوناگون، دوره تدوین و شکل‌گیری مکاتب گوناگون علمی و فکری بود. در عصر امام صادق علیه السلام مذاهب فقهی اهل سنت در حال شکل‌گیری بود. مالک بن انس (۱۷۹ ق.) بنیانگذار مکتب فقهی مالکی و صاحب کتاب *مَوْطَأٌ* - که از کهن‌ترین مجامیع حدیثی جهان اسلام است - با امام صادق علیه السلام پیوندی نزدیک داشت و از خوان علمی وی بهره می‌برد. ابوحنیفه نعمان بن ثابت (۱۵۰ ق.) مؤسس مذهب فقهی حنفی و مفتی عراق نیز گاه در مناظره با آن حضرت شرکت می‌جست. و از پاسخ بازمی‌ماند و سکوت می‌کرد. محمد بن اسحاق (۱۵۱ ق.) صاحب کتاب *السیرة النبویة*، اخباری از امام صادق علیه السلام در سیره خود نقل کرده است. سفیان ثوری (۱۶۱ ق.) از محدثان و فقهای بزرگ، روایات بسیاری از آن حضرت بیان کرده است.^۴ شاگردان آن حضرت نه تنها در علوم دینی، که در رشته‌های

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. تاریخ بیهق، ص ۵۴.

۴. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص ۲۹۰ و ۳۰۰؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۹.

گوناگون علوم به راهنمایی امام صادق علیه السلام به تحقیق و پژوهش می برداختند؛ مثلاً ابواسحاق ابراهیم بن حبیب قزازی از دانشمندان نجوم که در جداول نجومی به نثر و نظم تألیفاتی دارد و نخستین کسی است که اسطرلاب (آئینه ستاره) را ساخت. یکی از تألیفات او کتاب تسطیح الکره است که منجمان اسلامی از آن بهره برده‌اند.^۱ از دیگر شاگردان آن حضرت جابر بن حیان بن عبدالله کوفی است که از مفاخر بزرگ علمی شیعه به شمار می‌رود و آثار بسیاری در شیمی، ریاضیات، کیمیا، مکانیک، طب، فلسفه و منطق نگاشته است.^۲ شایان توجه است امام صادق علیه السلام برای نخستین بار پس از امام علی علیه السلام^۳ حرکت زمین را مطرح کرد.^۴ نهضت ترجمه علوم به زبان عربی مرحله مقدماتی را پشت سر نهاده بود. با ورود ایرانی‌ها به تشکیلات اداری دستگاه خلافت عباسی به‌ویژه در دوران منصور، مرحله نخستین این نهضت شکل گرفت و برخی متون علمی و ادبی از زبان پهلوی و سانسکریت هندی به زبان عربی ترجمه شد. مثلاً کتاب زیج شهریار از سوی ابوالحسن علی بن زیاد تمیمی و برخی آثار مانویان و دهریان و برخی کتب طبی و فلسفی و کلیله و دمنه به دست عبدالله بن مقفع به عربی ترجمه شد. ابن ابی‌العوجاء و یحیی بن زیاد و حماد عَجْرَد در تأیید مذاهب مانوی کتبی تألیف کردند که موجب گسترش عقاید آنان در میان مسلمانان شد.^۵

هنگامی که امام صادق علیه السلام به امامت رسید، حرکت علمی شیعه به همت امام باقر علیه السلام در فرآیند توسعه و شکوفایی قرار گرفته بود. آن حضرت بر شالوده بنایی که پدران‌شان بنیان نهاده بودند، نهضت علمی خود را پی‌ریزی کرد. حلقه‌های درسی گوناگون زیر نظر امام صادق علیه السلام در مسجدالنبی چنان گسترش یافت که اصحاب حدیث، اسامی ثقات از راویان آن حضرت را بالغ بر چهار هزار تن نوشته‌اند.^۶

امام صادق علیه السلام افزون بر پاسخ‌گویی به شبهات پیروان دیگر مذاهب اسلامی، ناگزیر بود به پرسش‌ها و اشکالات مسیحیان، یهودیان، دهریان و مانویان نیز پاسخ گوید. به همین رو، وی برای حراست فکری و فرهنگی از اسلام و هویت اصیل تشیع، نهضت آموزشی و پژوهشی

۱. تاریخ الحکماء، ص ۱۰۳.

۲. الفهرست ابن‌ندیم، ص ۶۳۶.

۳. نهج‌البلاغه، ترجمه فیض‌الاسلام، خطبه ۲۰۲، ص ۶۷۰.

۴. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۶۶ و ج ۵۴، ص ۷۸.

۵. مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۱۵.

۶. الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۳.

بزرگی در مدینه پی ریخت که عناصر آن از تمامی فرق و مذاهب و از سرتاسر جهان اسلام به‌ویژه کوفه، به آموزش و تألیف و تحقیق مشغول بودند. نگاهی به فهرست آثار شاگردان آن حضرت گواه این مدعاست.^۱

روش آموزشی و پژوهشی امام صادق علیه السلام

جعفر بن محمد علیه السلام به پرورش شاگردان دانش‌پژوه اهتمام ویژه‌ای داشت. شاگردان ایشان تألیفات خود را بر وی عرضه می‌داشتند و آن حضرت نیز تصحیح و یا تأیید می‌نمود. برای مثال، عبیدالله بن علی حلبی کتاب خود را عرضه کرد و امام صادق علیه السلام نیز آن را صحیح دانست.^۲ روش تدریس آن حضرت با شاگردانش به گونه‌ای بود که شکوفه‌های دانش در آنان جوانه زند و دریچه‌های اجتهاد بر روی آنها باز شود و در شاخه‌های علوم صاحب‌نظر شوند. امام علیه السلام دستور می‌داد در مسجدالنبی حلقه فتوا تشکیل دهند^۳ و او نیز نظرهای اجتهادی آنان را رد و یا تأیید می‌کرد. ایشان برای تفهیم بهتر مسائل علمی، بر پرسش تأکید داشت و به شاگردانش می‌فرمود: «پرسید از من، پیش از آنکه مرا از دست بدهید.»^۴

آن حضرت بنیان علمی یارانش را استوار می‌ساخت تا بتوانند در برابر امواج سهمگین فرهنگی بایستند و شبهات را پاسخ گویند. نیز آنان را وامی‌داشت تا حلقه‌های گوناگون درسی برقرار کنند و برای ایجاد روح خودباوری و استقلال علمی و اعتماد به نفس در آنان، پاسخ به سؤالات علمی را به شاگردانش وامی‌نهاد و پاسخ‌های تکمیلی را نیز با استدلال قوی به آنها آموزش می‌داد.

در عصر امام صادق علیه السلام از سوی ارباب ملل و نحل و فرق و مذاهب گوناگون پرسش‌ها و شبهات مختلفی در باره اسلام در میان شیعیان شیوع یافت. امام علیه السلام نیز شاگردان خود را موظف می‌کرد این‌گونه سؤالات را از طریق مناظره‌های علمی پاسخ گویند و نظرها و افکار غیر علمی ملحدان، معتزله، مرجئه و خوارج را ابطال کنند. امام صادق علیه السلام از شاگردان متخصص خود برای این گفتگوهای علمی سود می‌جست و در موارد لازم خود در مناظرات

۱. بنگرید به: الفهرست طوسی، ص ۷، ۷۳ و ۲۵۶ - ۱۴۲.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۳۱.

۳. الفهرست طوسی، ص ۶.

۴. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص ۲۹۲.

شرکت می‌کرد و به آرامی و با استدلال عقاید انحرافی مخالفان را رد می‌کرد؛ آن گونه که با ابن ابی‌العوجاء نشست‌های علمی گوناگونی داشت.^۱

بدین سان، آوازه علمی و نفوذ معنوی و روحانی امام صادق علیه السلام همه جا را فراگرفت و علم حدیث، کلام، تاریخ، تفسیر و قرائت شکوفا شد. ایشان فقه آل محمد علیهم السلام را تدوین نمود و بسیاری از ابواب فقه و احکام فقهی شیعه را بنیان نهاد. از همین روی، فقه شیعه امامی را فقه جعفری می‌گویند. مقام علمی امام صادق علیه السلام چنان بود که بسیاری از دانشمندان و محدثان بزرگ اهل سنت همچون مالک بن انس، ابوحنیفه و سفیان ثوری^۲ به محضر او می‌آمدند و به جمع‌آوری و روایت حدیث می‌پرداختند؛ چنان که ابوحنیفه در باره وی می‌گفت: «عالم‌تر از جعفر بن محمد علیه السلام ندیده‌ام.» مالک بن انس نیز می‌گفت:

هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ کس خطور نکرده که در علم و فضل و ورع و عبادت، کسی بر جعفر بن محمد علیه السلام مقدم باشد.^۳

ابن خلکان در باره آن حضرت می‌نویسد:

مقام فضل جعفر صادق علیه السلام مشهورتر از آن است که حاجت به بیان باشد.^۴

میراث علمی امام جعفر صادق علیه السلام

امام علیه السلام در طول ۳۴ سال امامت طولانی خود ابواب علم را بر روی شاگردان و دانشمندان اسلامی گشود و مرجع دینی و علمی شیعیان گردید. وی با قدرت هرچه تمام‌تر نهضت بزرگ علمی برپا کرد و میراث عظیم و سترگی برای جهان اسلام و تشیع باقی نهاد. برخی از آثار آن حضرت عبارت است از:

۱. روایات: از امام علیه السلام هزاران روایت در کتب اربعه شیعه و برخی از صحاح ششگانه و کتب تاریخی و کلامی اهل سنت و تشیع آمده است. شمار بسیار این روایات بیانگر عظمت نهضت علمی آن حضرت است.

۱. رجال کتبی، ص ۲۶۲. چندین مورد نیز در اصول کافی آمده است.

۲. شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص ۲۹۹.

۳. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۲۷۵.

۴. وفيات الاطهار، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲. نامه‌ها: آن حضرت به یارانش نامه‌هایی نگاشته که از آن جمله پاسخ به سؤالات احمد بن علی نجاشی، والی اهواز است.^۱
۳. کتاب الامامة: این کتاب منسوب به امام صادق علیه السلام است.
۴. کتاب الفضائل: این کتاب نیز منسوب به آن حضرت است.^۲
۵. رساله الاهلیلجة: امام صادق علیه السلام این رساله را بر رد ملحدان نگاشته و در اثبات صانع می‌باشد و آن را مفضل بن عمر روایت کرده است.
۶. توحید مفضل: امام صادق علیه السلام این رساله را برای مفضل بن عمر جعفی انشاء کردند^۳ که شامل اثبات صانع شگفتی‌های آفرینش و رد دیدگاه‌های مادیون است.
۷. رساله به یارانش: امام علیه السلام این رساله را در باره مسائل دینی برای یارانش نگاشته است.^۴
۸. رسائل جابر بن حیان: این رسائل را جابر بن حیان، شاگرد امام صادق علیه السلام در باره شیمی و کیمیا و علوم گوناگون از روی رسائل امام نگاشت که دارای هزار ورق و شامل پانصد رساله بود.^۵

شاگردان امام صادق علیه السلام

همان‌گونه که بیان شد، شکوفایی نهضت علمی امام صادق، طالبان علم و دانش را از سراسر جهان اسلام به‌ویژه کوفه به سوی آن حضرت کشاند. در منابع، شمار شاگردان آن حضرت تا چهار هزار نفر ذکر شده، ولی شیخ طوسی در رجال خود نام ۳ هزار و ۲۳۸ نفر از شاگردان ایشان را نام برده که دوازده نفر آنان از زنان‌اند.^۶ برخی از مشهورترین آنان عبارتند از:

۱. اصحاب ششگانه: شش نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام، به اصحاب سته معروف‌اند و همه حدیث‌شناسان و رجال‌شناسان شیعه آنان را مورد وثوق دانسته‌اند و به جلالت قدرشان اذعان دارند. نام آنان از این قرار است: جُمَیل بن دَرّاج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بُکَیر، حَمّاد بن عیسی، حَمّاد بن عثمان و اَبان بن عثمان بن اَحمر.^۷

۲. مَعَلّی بن حُنَیس: وی اهل کوفه بود و افتخار خدمت و مصاحبت با امام صادق علیه السلام را

۱. رجال نجاشی، ص ۱۰۱.

۲. الفهرست ابن ندیم، ص ۳۶۶.

۳. رجال نجاشی، ص ۴۱۶.

۴. دایرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۳۶۲، مقاله امام صادق علیه السلام.

۵. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۲۷.

۶. رجال کتبی، ص ۳۴۲ - ۱۴۲.

۷. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۰.

داشت. داود بن علی، والی مدینه وی را احضار کرد تا اسرار آن حضرت و نام شیعیانش را فاش کند. وی از آن کار خودداری نمود و در پاسخ تهدید به قتل وی گفت: «اگر مرا بکشی، رستگار خواهم کشت و تو بدبخت خواهی شد.» سرانجام والی مدینه دستور داد: تا او را به قتل رسانند و امام صادق علیه السلام نیز بهشت را برای وی تضمین کرد.^۱

۳. هشام بن حکم: وی از بزرگ‌ترین یاران امام صادق علیه السلام به شمار می‌رفت و ساکن کوفه بود. هشام احادیث بسیاری در باب امامت و فقه نقل کرده است. وی اهل کلام بود و در کتاب اصول کافی و منابع رجالی مناظرات بسیاری در باب توحید و امامت از وی نقل شده است.^۲ وی کتابی به نام الفاظ در باره علم اصول نگاشت که املائی امام صادق علیه السلام بود. نجاشی وی را صاحب سی اثر دانسته^۳ که بیشتر آنها در باره علم کلام بود. هشام به کار تجارت مشغول بود و در اواخر عمر در بغداد ساکن شد و در سال ۱۷۹ هجری از دنیا رفت.^۴

۴. مؤمن الطاق: نام وی محمد بن علی نعمان، ایرانی، ساکن کوفه و متکلمی حاذق بود. و در اواسط قرن دوم زندگی می‌کرد. وی با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظره داشت^۵ و از قدمای متکلمان شیعه به شمار می‌رود. او کتاب‌هایی در اثبات مذهب شیعه و امامت علی علیه السلام و رد خوارج و معتزله نگاشته است.^۶

شهادت امام صادق علیه السلام

امام علیه السلام در اواخر حیات خود از سوی منصور به شدت تحت نظر بود و جاسوسانی بر آن حضرت گمارده بودند، ولی سیاست تقیه و مراقبت همیشگی وی مانع از آن بود که کارگزاران منصور بتوانند از ایشان بهانه‌ای به دست آورند. منصور در دوران خلافت خود با علویان به دشمنی پرداخت؛ به گونه‌ای که شماری از آنها را به کوفه آورد و در زندان هاشمیه محبوس کرد. همچنین هنگامی که محمد بن عبدالله و برادرش قیام کردند، وی چند نفر از آنان را کشت.^۷

۱. رجال کُشی، ص ۴۴۲، شماره ۷۱۵ - ۷۰۷.

۲. همان، ص ۳۳۰، شماره ۵۰۰ - ۴۷۵.

۳. رجال نجاشی، ص ۴۳۳.

۴. رجال کُشی، ص ۳۳۰.

۵. همان، ص ۲۵۹، شماره ۳۳۴ - ۳۲۴: الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۷۱.

۶. رجال نجاشی، ص ۳۲۶.

۷. مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۶.

منصور پس از سرکوبی مدعیان و رقبای خود چون می‌دانست امام صادق علیه السلام بزرگترین پیشوای علمی و فکری مسلمانان است، او را به عراق احضار کرد. هنگامی که آن حضرت به نزد وی رفت، دعای «یا عدّتی عند شدّتی و یا غوثی عند کُربتی.» را بخواند و به نزد منصور رفت. خلیفه عباسی پس از دیدن امام علیه السلام گفت:

خدا بکشد مرا اگر تو را نکشم! آیا تو در باره سلطنت من به جدال پرداخته‌ای؟^۱

امام صادق علیه السلام اتهامات را از خود نفی کرد و به مدینه بازگشت. منصور بار دیگر به والی خود در مدینه - که یکی از علویان بود - دستور داد خانه امام صادق علیه السلام را آتش زند. وی نیز خانه آن حضرت را آتش زد، ولی امام علیه السلام از میان آتش نجات یافت و فرمود: «منم پسر ابراهیم خلیل خدا.»^۲

سرانجام امام صادق علیه السلام به دستور منصور عباسی در بیست و پنجم شوال سال ۱۴۸ هجری مسموم شد و به شهادت رسید و در قبرستان بقیع در کنار پدر و جدش به خاک سپرده شد.^۳

از میان فرزندان امام صادق علیه السلام اسماعیل ده سال پیش از رحلت پدر در سال ۱۳۸ هجری از دنیا رفت و جنازه وی را از روستای غُریض در شمال شرقی مدینه به بقیع آوردند و در آنجا به خاک سپردند. امام صادق علیه السلام از آن رو که اسماعیل فرزند بزرگ‌ترشان بود، وی را بسیار دوست می‌داشتند، از این روی در فوت او بسیار بی‌تابی نمودند و در تشییع وی نیز دستور دادند جنازه‌اش را چندین بار بر زمین بگذارند و در هر بار حضرت به روی او نگاه می‌کرد. هدف آن حضرت این بود به کسانی که گمان امامت و جانشینی او را داشتند، نشان دهد که اسماعیل از دنیا رفته است.^۴

پس از رحلت امام صادق علیه السلام شیعیان شش گروه شدند:

۱. پیروان موسی بن جعفر علیه السلام: بیشتر شیعیان امام صادق علیه السلام معتقد به امامت

موسی بن جعفر علیه السلام بودند. بسیاری از یاران امام صادق علیه السلام همچون هشام بن سالم،

مؤمن الطاق، ابان بن تغلب و هشام بن حکم به موسی بن جعفر علیه السلام گرویدند.^۵

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۶۸.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۰؛ نورالابصار، ص ۲۵۸.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۱.

۵. فرق الشیعة، ص ۱۱۵.

۲. شیعیان فَطَحِيه: گروهی از شیعیان به امامت عبدالله بن جعفر^۱ معتقد شدند؛ چرا که وی ادعای امامت کرد و برای اثبات مدعای خود به بزرگتر بودنش از امام کاظم^{علیه السلام} استدلال نمود. عبدالله پس از هفتاد روز از دنیا رفت و چون فرزندی نداشت، فرقه منسوب به وی به آرامی منقرض شد.^۲
۳. شیعیان اسماعیلی ویژه: این گروه معتقد بودند اسماعیل فرزند امام صادق^{علیه السلام} نمرده و پس از پدرش امام است و نخواهد مرد و او مهدی قائم می‌باشد. اینان اسماعیلیان ویژه‌اند^۳ که در زمان شیخ مفید بسیار اندک بودند.^۴
۴. مبارکیه: گروهی از شیعیان اسماعیلی عقیده دارند پس از امام صادق^{علیه السلام} نواده او محمد بن اسماعیل امام است و هنگامی که اسماعیل درگذشت، پسرش را جانشین خود ساخت. اینان به نام مبارک، غلام اسماعیل، مبارکیه خوانده می‌شوند.^۵ این گروه بر آن اند که امامت در خاندان وی نسل اندر نسل می‌گردد.^۶ اکنون اسماعیلی‌ها در هندوستان، افغانستان، تاجیکستان، انگلستان و برخی از روستاهای خراسان سکونت دارند.
۵. سمیطیه: این گروه معتقد بودند پس از امام صادق^{علیه السلام} پسرش محمد امام است. اینان را به نام پیشوایان یحیی بن ابی سمیطه، سمیطیه می‌خوانند.^۷
۶. ناوسییه: اینان می‌گفتند جعفر بن محمد^{علیه السلام} نمرده و زنده است و او مهدی قائم می‌باشد. این گروه به نام پیشوایان ناووس خوانده می‌شوند.^۸

۱. وی مشهور به افطح بود؛ زیرا سر یا پای پهنی داشت. (بنگرید به: فرق الشیعه، ص ۱۱۳).
 ۲. شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص ۳۱۰.
 ۳. فرق الشیعه، ص ۱۰۱.
 ۴. الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۱.
 ۵. فرق الشیعه، ص ۱۰۲؛ مقالات و الفرق، ص ۸۰.
 ۶. شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص ۳۱۰.
 ۷. مقالات و الفرق، ص ۸۷.
 ۸. همان، ص ۷۹؛ فرق الشیعه، ص ۱۰۰.

پرسش‌ها

۱. اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام باقر علیه السلام را بیان کنید.
۲. جریان‌های فکری و مذهبی انحرافی عصر امام باقر علیه السلام را بررسی کنید.
۳. فرقه کیسانیه را توضیح دهید.
۴. چگونگی شکل‌گیری خلافت عباسی را بنویسید.
۵. قیام زید بن علی علیه السلام را توضیح دهید.
۶. از دیدگاه امام باقر علیه السلام مذهب اهل بیت کدام است؟
۷. نظریه نص و علم امام از دیدگاه امام صادق علیه السلام را بیان کنید.
۸. چگونه امام صادق علیه السلام نهضت علمی خود را شکل داد؟
۹. ویژگی‌های نهضت علمی امام صادق علیه السلام را تبیین کنید.
۱۰. روش آموزشی و پژوهشی امام صادق علیه السلام چگونه بود؟

منابع مطالعاتی

۱. ارشاد، شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی.
۲. تاریخ سیاسی ائمه، جواد محدثی.
۳. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان.
۴. دانش‌نامه جهان اسلام، مدخل امام باقر علیه السلام.
۵. سیره پیشوایان، نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم علیهم السلام، مهدی پیشوایی.
۶. سیره علوی، محمدباقر بهبودی.

۷. شیوه امامان شیعه، سادات حسینی، پژوهشکده باقرالعلوم.
۸. مبارزات رسول خدا و ائمه شیعه با غلات، میرزا خلیل کمره‌ای.
۹. مرجئه تاریخ و اندیشه، رسول جعفریان.
۱۰. نخستین اندیشه‌های شیعی، آرزینا لالائی، ترجمه فریدون بدره‌ای.

فصل ششم

دوران امامت امام کاظم و امام رضا علیهما السلام

دوران امامت موسی بن جعفر علیه السلام

امام کاظم علیه السلام در هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری از حُمَیْدَه بربریّه در اَبواء به دنیا آمد. وی به سبب بسیاری عبادت و زهد، به عبد صالح و به جهت حلم و فروخوردن خشم و پایداری بر مشکلات به کاظم مشهور است. کنیه او ابوالحسن و ابوابراهیم بود.^۱ امام علیه السلام بیست سال از حیات خود را در دوران امامت پدرش گذراند و تحت هدایت و تربیت او بزرگ شد و از نزدیک شاهد مناظرات و حلقه‌های علمی پدر بود. شأن والا و مکارم اخلاقی و زهد و دانش بی‌کران وی از روزگار امام صادق علیه السلام زبانزد بود. پس از رحلت امام صادق علیه السلام بسیاری از یاران خاص پدرش به موسی بن جعفر علیه السلام گرویدند؛ زیرا امام صادق علیه السلام به نص صریح وی را به امامت برگزیده بود؛ از جمله مُفَضَّل بن عمر جُعفی گوید: آن حضرت به من گفت: «مقامش را رعایت کن و جریان امامت او را به هرکدام از یاران که رازدار و مورد اطمینان هستند، اظهار کن.» امام صادق علیه السلام در جمع یارانش فرمود:

پس از من همراه این فرزندم باشید؛ زیرا به خدا پس از من امام شماست!^۲

نقل نصوص امامت موسی بن جعفر علیه السلام از سوی یاران پدرش، جلالت علمی وی و رسوا شدن مدعیان دروغین، امامت آن حضرت را فراگیر کرد و بیشتر شیعیان امامت او را پذیرا شدند.

وی در علم، تواضع، مکارم اخلاقی و بخشندگی بی‌نظیر بود و نسبت به بداندیشان با عفو و احسان و گذشت برخورد می‌کرد و آنان را هدایت می‌نمود.^۳ شب‌ها به شکل ناشناس در

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۸۰؛ تذکره الخواص، ص ۳۱۳.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳. همان، ص ۲۲۴.

کوچه‌های مدینه می‌گشت و کیسه بر دوش، به محرومان و فقرا کمک می‌نمود. او مبالغ نقدی را از صد تا سیصد دینار در کیسه‌هایی که در مدینه به کیسه‌های موسی مشهور بود می‌ریخت و به مستمندان می‌رساند.^۱

آن حضرت از همه کس به کتاب خدا آشنا تر و در خواندن آن از همگان خوش صداتر بود. وی عابدترین، فقیه‌ترین، باسخت‌ترین و عالم‌ترین مردم زمان خود بود. او نافله‌های شب را به نماز صبح متصل می‌نمود و بسیار دعا می‌کرد؛ از جمله می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ.» مردم از تلاوت قرآن وی می‌گریستند و او را «زینة المتجهدين» می‌نامیدند.^۲ حضرت کوشاترین مردم نیز بود و در مزرعه خود در بیرون مدینه کار می‌کرد.^۳

اوضاع سیاسی عصر موسی بن جعفر علیه السلام

دوران ۳۵ ساله امامت آن حضرت، ده سال در روزگار خلافت منصور گذشت. منصور در تمام ایام خلافتش از تعقیب و تهدید علویان و آزار و حبس و قتل مخالفان خود پروایی نداشت. او در سال ۱۳۷ هجری ابومسلم را کشت و جنبش‌هایی را که به خونخواهی او به پا خواسته بودند، به شدت سرکوب کرد. وی درحالی‌که مشغول جنگ‌های خارجی و داخلی با خوارج بود، از کشورداری غفلت نداشت. در سال ۱۴۵ هجری بغداد را مهندسان ایرانی به سبک تیسفون بنیان نهادند. منصور ایرانی‌های کارآمد همچون خاندان برمکی را به کار گرفت و آنان به سبک ساسانیان ادارات منظم پدید آوردند.^۴

با مرگ منصور در سال ۱۵۸ هجری پسرش مهدی جانشین وی گردید. یازده سال از دوران امامت موسی بن جعفر علیه السلام هم‌زمان با خلافت مهدی عباسی بود. او پیش از مرگ خود در سال ۱۶۹ هجری زنادقه و مانویان را به شدت تعقیب کرد و مورد آزار قرار داد.^۵ پس از مهدی، هادی عباسی پانزده ماه خلافت کرد و در سال ۱۷۰ هجری کشته شد.^۶ جانشین وی هارون باکمک یحیی برمکی بر تخت خلافت نشست. وی اهل بزم و داستان‌های هزار و یک

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۸.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۷.

۳. همان، ص ۲۲۴.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۱ - ۳۶۴.

۵. همان، ص ۴۰۰.

۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۴.

شب بود و به همین سبب یحیی برمکی و پسرانش سرزمین پهناور خلافت عباسی را با تدبیر و کاردانی اداره می‌کردند. سرانجام در سال ۱۸۷ هجری به تحریک رقیبان، برمکی‌ها از کار برکنار شدند و اموال آنان ضبط گردید.^۱ پس از آنها، کارها مختل شد؛ به‌ویژه در خراسان و سیستان که خوارج مشکلات بسیاری برای هارون به وجود آوردند. از این رو، وی ناگزیر شد برای آرام کردن خراسان و سیستان به آن دیار برود و در همین سفر نیز در سال ۱۹۳ از دنیا رفت.^۲

قیام‌های علویان

۱. قیام حسین بن علی شهید فخر: حسین بن علی فخر از نسل امام حسن علیه السلام بود. عبادت و بندگی پدر و مادرش، آنان را به «زوج الصالح» مشهور ساخت.^۳ بخشندگی، سخاوتمندی، عبادت‌پیشه‌گی و اوصاف پسندیده وی، موجب شد علویان و مردم حجاز وی را برای رهبری قیام بپذیرند. علل قیام وی را می‌توان چنین بیان کرد:

یک. کشتار سخت علویان به دست منصور دوانیقی که پدر و بسیاری از اقوام حسین فخر نیز در میان این کشته‌شدگان بودند؛

دو. سخت‌گیری‌ها و آزارهایی که هادی عباسی نسبت به علویان روا می‌داشت؛

سه. محدودیت‌ها و رفتار ناپسند کارگزار خلیفه عباسی هادی در مدینه نسبت به خاندان

ابوطالب؛ تا جایی که وی هر روز آنان را به دارالحکومه احضار و سرشماری می‌کرد.^۴

چهار. ظلم و ستم و فساد کارگزاران عباسی در حجاز نیز موجب نارضایتی مردم این

منطقه بود.

قیام حسین فخر بدون هیچ‌گونه برنامه‌ریزی و هماهنگی با نواحی دیگر، علیه خلافت عباسی آغاز گردید. حسین فخر مردم را به کتاب خدا، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و رضایت از خاندان رسالت^۵ دعوت و عبارت «حی علی خیر العمل» شعار شیعه را در اذان وارد کرد. برخورد یاران حسین فخر با سربازان والی شهر موجب فرار کارگزاران عباسی شد و بدین ترتیب شهر به دست

۱. همان، ص ۳۷۷.

۲. الفتح، ج ۸، ص ۲۸۵.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۳۶۵.

۴. همان، ص ۳۷۲.

۵. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۱۲.

او و یارانش افتاد. امام موسی بن جعفر علیه السلام با وی بیعت نکرد، ولی او را به دقت عمل و آمادگی فراخواند و از اعتماد به مردم فاسق و منافق برحذر داشت و خبر شهادتش را نیز به وی داد.^۱ حسین از مدینه تنها با سیصد نفر به سوی مکه حرکت کرد. ارتش عباسی در محل فخ^۲ راه را بر او و یارانش بستند. پیکار در صبح روز هشتم ذی حجه سال ۱۶۹ هجری از سوی سپاهیان عباسی آغاز شد. حسین فخ و یارانش در عملیاتی غافلگیرانه از دو سوی مورد حمله قرار گرفتند. رهبر قیام و یارانش با صلابت و استواری تمام کارزار کردند، ولی سپاه بزرگ عباسی آنان را در میان گرفت و حسین فخ و بسیاری از یارانش کشته و زخمی شدند^۳ و بار دیگر حادثه کربلا تکرار شد: سرهای شهدا را بردند و برای سه روز جنازه شهدای واقعه فخ بر روی زمین باقی ماند.^۴ اگرچه قیام حسین فخ به شکست انجامید، پیامد آن در دو قیام دیگر - که در پی خواهد آمد - تبلور یافت. امام موسی بن جعفر علیه السلام در برابر فرماندهان عباسی از حسین فخ دفاع کرد و فرمود:

از این جهان رفت، در حالی که مسلمان، صالح و روزه‌دار بود و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و در میان خاندان ما همانندش نبود.^۵

۲. قیام ادريس بن عبدالله در مغرب: ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام برادر نفس زکیه یکی از زخمی‌های واقعه فخ، بود. وی پس از مراسم حج، به همراه حجاج مصر و افریقیه از راه دریا به سوی مغرب رفت^۶ و با کمک راشد غلام خود موفق شد در رمضان سال ۱۷۲ هجری از قبیله بربر اوره برای خود، بیعت بگیرد. وی در خطبه بیعت خود، بر عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله، برقراری عدالت و مساوات، جهاد با دشمنان خدا و گناهکاران و امر به معروف و نهی از منکر تأکید کرد. پافشاری ادريس در برقراری عدالت و مساوات به سبب نیاز اجتماعی بربرها بود؛ زیرا آنان از ستمگری و تعصب و تبعیضات والیان عرب به شدت

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۳۷۶.

۲. هم‌اکنون محل دفن شهدای واقعه فخ در میان یک چهاردیواری از بلوک سیمانی در کوچه روبه‌روی تقاطع شارع مدینه و شهدا در مکه قرار دارد، ولی پلاک آن به نام عبدالله بن عمر است. (مشاهدات مؤلف).

۳. مقاتل الطالبيين، ص ۳۷۸.

۴. همان، ص ۳۶۷.

۵. همان، ص ۳۸۰.

۶. البيان المغرب، ج ۱، ص ۸۳.

ناراضی و آماده مخالفت بودند. ادریس با همکاری قبایل بربر، بر شهرهای مغرب اقصی تا اقیانوس اطلس (حدود مراکش کنونی) دست یافت.^۱

هنگامی که اخبار شکل‌گیری دولت ادریس به هارون رسید، با یحیی برمکی مشورت کرد. یحیی پیشنهاد کرد یکی از متکلمان و فقهای زیدی به نام سلیمان بن جریر مشهور به شَمَاح را به‌عنوان طبیب به نزد ادریس بفرستد تا وی را مسموم کند. هارون نیز با وعده پاداشی بزرگ، سلیمان را به نزد ادریس فرستاد. وی نزد ادریس تقرّب یافت، تا اینکه روزی به دور از چشم راشد، در ربیع‌الاول سال ۱۷۷ هجری وی را مسموم کرد و گریخت.^۲ راشد با کمک رؤسای قبایل بربر اداره دولت ادریسیان را بر عهده داشت، تا هنگامی که پسر ادریس به سن یازده سالگی رسید. در این هنگام با توطئه کارگزاران عباسی در آفریقا راشد به قتل رسید و از سال ۱۸۸ هجری ادریس دوم راه پدر را ادامه داد. او در سال ۲۱۳ هجری از دنیا رفت و فرزندان او نسل اندر نسل تا سال ۳۶۳ هجری بر مغرب حکومت کردند.^۳

بدین‌سان با فرار ادریس به مغرب، دولت ادریسیان شکل گرفت و آنان موجبات گسترش اسلام و رونق اقتصادی مسلمانان بربر را فراهم آورده، نخستین سلسله شیعی در جهان اسلام را - پس از دولت مستعجل دو ساله عبدالله بن معاویه - تشکیل دادند. ادریسیان تمدن اسلامی را در این منطقه با تأسیس شهرهایی همچون فاس^۴ و ساختن مساجد بسیار،^۵ شکوفا نمودند.

۳. قیام یحیی بن عبدالله در دیلم: یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن، یکی از یاران و راویان امام صادق علیه السلام^۶ و از نظر مذهبی نیز مردی خوش‌عقیده بود.^۷ وی در قیام فخر زخمی و متواری شد و سرانجام به سرزمین دیلم در شمال قزوین رفت.^۸ یحیی در سال ۱۷۶ هجری با کمک پادشاه جُستانی منطقه دیلم قیام کرد. مردم شهرها و ولایات شمال و جنوب البرز به وی گرویدند و چنان دامنه قیام او گسترش یافت که هارون، فضل بن یحیی برمکی را به این

۱. همان، ص ۲۱۰.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۴۰۸.

۳. تاریخ المغرب و حضارته، ج ۱، ص ۳۹۹.

۴. التبیان المغرب، ج ۱، ص ۲۱۰.

۵. تاریخ المغرب و حضارته، ج ۱، ص ۴۱۰.

۶. رجال طوسی، ص ۳۳۲.

۷. مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۸.

۸. همان، ص ۳۸۲ و ۳۹۰.

منطقه فرستاد تا به هر شکل ممکن، این شورش را فروخواباند. فضل نیز برای دلجویی از وی نامه‌ای به او نوشت و او را به آرامش دعوت کرد. او نیز چون پراکندگی و اختلاف میان یاران خود را مشاهده کرد، دعوت فضل را پذیرفت، اما به شرطی که هارون به خط خویش امان‌نامه‌ای با گواهی فقیهان و قاضیان بغداد برایش بفرستد. هارون نیز پذیرفت و امان‌نامه‌ای برای وی فرستاد. یحیی به همراهی فضل به بغداد رفت و هارون هدایایی به وی داد و پس از مدتی نیز فضل او را رها ساخت و یحیی به حجاز بازگشت. اما چندی نگذشت که هارون یحیی بن عبدالله را از حجاز طلبید و او را به زندان افکند و بر او چنان سخت گرفت تا از دنیا رفت.^۱

یحیی بن عبدالله در دیلم پیروان بسیاری یافت و با عالمانی که همراه وی بودند، اسلام را در این منطقه گسترش داد. پس از آن علویان به این سرزمین مهاجرت کردند و به ترویج تشیع همت گماردند. با ولایت عهدی امام رضا علیه السلام سادات علوی به نواحی ری و عراق و قومس رفتند، اما با شهادت آن حضرت، به کوهستان‌های ری و دیلم و طبرستان متواری گردیدند و برخی شهید شدند و پاره‌ای نیز در این مناطق سکونت اختیار کردند.^۲ مهاجرت دیگر سادات به دیلم و طبرستان پس از بدرفتاری و خشونت متوکل عباسی نسبت به علویان بود.^۳ آنان به این سرزمین گریختند و بسیاری از آنها در این مناطق مقیم شدند؛^۴ آن گونه که اولیاءالله املی می‌گوید:

این سادات هیچ وقتی جز امامی المذهب نبوده‌اند و سادات را در این ملک مقام بیشتر از جاهای دیگر بودی.^۵

امام موسی کاظم علیه السلام در طول ده سال خلافت منصور به شدت تحت نظر بود و جاسوسانی در مدینه رفت و آمدهای آن حضرت را کنترل و یاران او را شناسایی و دستگیر می‌کردند. امام کاظم علیه السلام نیز در تداوم سیاست تقیّه پدرش، از افشای اسرار امامت و اخبار خود و یارانش

۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۴۹.

۲. تاریخ رویان، ص ۶۲.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸.

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۳۱.

۵. تاریخ رویان، ص ۶۳.

خودداری می‌کرد و با پیک‌های ویژه‌ای دستورهای خود را به آنان ابلاغ می‌نمود.^۱ کنترل آن حضرت به حدی شدید بود که حتی یک بار به غاری در یکی از روستاهای شام پناه برد.^۲ در دوران یازده سال خلافت مهدی فشارها و سختی‌ها از علویان و خاندان رسالت برداشته شد؛ چرا که سیاست او تعدیل رفتار پدرش نسبت به علویان بود و واقع نشدن قیامی از طرف علویان و آزاد شدن آنان از زندان‌ها^۳ گویای این تغییر نگرش خلیفه عباسی است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام در روزگار مهدی از فرصت استفاده کرد و به بازپروری و سازماندهی شیعیان پرداخت. برخلاف سیاست نرمش مهدی نسبت به علویان، هارون امام کاظم علیه السلام را به سبب گسترش فعالیت‌های فرهنگی‌اش برای بازجویی به بغداد احضار کرد و چندی نیز او را به زندان افکند،^۴ ولی در خواب علی علیه السلام را دید که به وی گفت: «تو قطع رحم کردی.» به همین سبب مجدداً او را با احترام به مدینه بازگرداند.^۵ ایشان در چهارده سال پایانی دوران امامت خود همواره تحت نظر بود و هارون اگرچه گاه به آن حضرت اظهار ارادت می‌کرد، به شدت نیز نسبت به ارتباطات ایشان حساسیت نشان می‌داد؛ تا جایی که چندین بار علی بن یقطین را امتحان کرد تا بلکه از رابطه وی با امام کاظم علیه السلام سر نخ‌ی به دست آورد، ولی به سبب دقت و توجه آن حضرت و دستورهایی که به علی بن یقطین داده بود، نتوانست مدرکی از ارتباط آن دو بیابد.^۶

داعیه موسی بن جعفر علیه السلام برای خلافت

امام کاظم علیه السلام در مواقع مناسب حقانیت خود و غاصب بودن خلفا را با بیانی مستدل و آرام مطرح می‌کرد. برای مثال، روزی هارون هنگام زیارت مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «درود بر تو ای رسول خدا! درود بر تو ای پسر عمو!» امام کاظم علیه السلام پیش آمد و فرمود: «درود بر تو ای رسول خدا! درود بر تو ای پدر!» بدین سان، آن حضرت عوام‌فریبی هارون را خنثی کرد و از خشم وی نهراسید^۷ و ادعای باطل وی را مبنی بر حقانیت خلافت عباسی به سبب انتسابش

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۱.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۳۴۲.

۴. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۸۴.

۵. تذکرة الخواص، ص ۳۱۳.

۶. الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۸.

۷. همان، ص ۲۲۶.

به عباس عموی رسول خدا را باطل نمود و برتری خود را برای مقام خلافت - از طریق وراثت - اثبات کرد. مورد دیگر ادعای امام کاظم علیه السلام برای امامت و خلافت، از طریق فدک و میراث فاطمه زهرا علیها السلام بود. روزی هارون به آن حضرت گفت: «حدود فدک را مشخص کن تا آن را به تو برگردانم.» موسی بن جعفر علیه السلام امتناع کرد. وقتی هارون اصرار نمود، حضرت فرمود: «اگر برمی گردانی، باید با محدوده واقعی اش را برگردانی.» هارون نیز پذیرفت. امام کاظم علیه السلام فرمود: «یک سوی آن عدن است.» رنگ هارون تغییر کرد و گفت: «اوه!» آن حضرت گفت: «سوی دیگر آن سمرقند است.» رنگ هارون تیره شد. امام فرمود: «مرز سوم آن افریقیه [=شمال آفریقا] است.»^۱ صورت هارون از خشم سیاه شد و گفت: «عجب!» سرانجام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «حد چهارم آن ارمنستان [=تمام سرزمین خلافت عباسی] است.» هارون با عصبانیت گفت: «چیزی برای ما باقی نماند! برخیز بر سر جای من بنشین!» امام کاظم علیه السلام فرمود: «به تو گفتم اگر تو را از مرزهای فدک آگاه کنم، آن را برنخواهی گرداند!»^۲ همین ادعای خلافت بر جهان اسلام بود که موجبات قتل آن حضرت را فراهم کرد.

پس از این گفتگو هارون به دنبال گرفتن بهانه از آن حضرت بود تا تصمیم خود را عملی سازد. یحیی برمکی هدیه‌ای برای محمد بن اسماعیل - که نسبت به عموی خود رشک می‌ورزید - فرستاد تا از موسی بن جعفر علیه السلام نزد هارون بدگویی کند. هنگامی که محمد عازم بغداد بود، آن حضرت هدیه‌ای به وی داد و به او فرمود: «من تو را سفارش می‌کنم که از خدا بپرهیزی در باره خون من.» اما برخلاف سفارش وی، محمد نزد هارون رفت و گفت:

من گمان نمی‌کردم در زمین، دو خلیفه باشد، [اینکه] تا دیدم به عمویم موسی بن جعفر علیه السلام نیز سلام به خلافت می‌دهند.^۳

میراث علمی موسی بن جعفر علیه السلام

موسی بن جعفر علیه السلام با وجود رنج و زحمتهای بسیار و انتقال از این زندان به زندان دیگر، از فعالیت علمی دست نکشید و همواره با شاگردان پدرش به گونه‌ای سرّی مرتبط بود و خود نیز

۱. بنگرید به نقشه آخر کتاب.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۰.

۳. اصول کافی، ج ۳، ص ۴۱۴.

شاگردانی تربیت کرد. وی مناظراتی با اهل کتاب داشت که در برخی موارد موفق می‌شد آنان را مسلمان کند.^۱ آن حضرت در برنامه تربیتی خود به یارانش می‌فرمود:

بهترین وسیله تقرب به خدا پس از معرفت، نماز، نیکی به پدر و مادر و کنار گذاشتن حسد، خودبینی و فخر فروشی است. هر آنچه از علم نمی‌دانی، فراگیر و از آنچه می‌دانی، به جاهل بیاموز؛ عالم را برای علمش احترام کن و با او ستیزه مکن؛ جاهل را برای جهالتش کوچک شمار، ولی او را فراخوان و تعلیمش کن؛ از تکبر بر دوستان من و بالیدن به علم خویش بپرهیز تا مبادا خدا بر تو غضب کند و با خشم او دنیا و آخرتت به تو سودی نبخشد. هم‌نشینی با اهل دین، شرف دنیا و آخرت است. مشورت با خردمند خیرخواه، میمون و مبارک و رشد و توفیق‌بخش است. هر آنچه عاقل ناصح اشارت کند، خلاف نکن که مایه هلاک است. عقل و سپاه عقل و جهل و سپاهش را بشناس تا از راه یافتگان باشی.^۲

در منابع، شاگردان آن حضرت را حدود ۲۷۴ نفر برشمرده‌اند.^۳ برخی از یاران وی در فقه، کلام، حدیث، تاریخ و تفسیر تخصص داشتند؛ از جمله شش نفر آنان که از نظر جلالت علمی و وثاقت مورد تأیید علمای شیعه‌اند: یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی‌عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی‌نصر.^۴ به جز این شش نفر، علی بن یقطین و حسن بن علی بن فضال نیز از یاران مشهور آن حضرت بودند. امام کاظم علیه السلام در طول دوران امامت خود با وجود تأسیس بغداد در سال ۱۴۵ هجری و مهاجرت بسیاری از دانشمندان و فقها و مورخان و محدثان مدینه به آن شهر، نگذاشت چراغ علم و دانش در مدینه به خاموشی گراید. برای آشنایی با فعالیت فرهنگی و سیاسی شاگردان آن حضرت به معرفی دو نفر از آنان می‌پردازیم.

۱. یونس بن عبدالرحمن: وی از وابستگان قبیله أسد و از موالی علی بن یقطین بود که حدود سال ۱۲۰ هجری متولد شد و در سال ۲۰۸ از دنیا رفت. مقام و منزلت علمی وی را بسیار ستوده و در باره وی گفته‌اند: «نشانه‌های دین را از یونس بگیرید.»^۵

۱. همان، ص ۳۸۷.

۲. تحف العقول، ص ۴۵۵.

۳. بنگرید به: رجال طوسی، ص ۳۶۵ - ۳۴۲.

۴. رجال کشی، ص ۵۹۹.

۵. رجال نجاشی، ص ۴۴۶.

امام رضا علیه السلام در باره وی فرمود: «یونس، سلمان زمانش بود.»
 امام علی بن محمد علیه السلام در باره کتاب یوم وليله وی چنین فرمود:

این کتاب براساس دین من، و پدران من، و همه مطالب آن حق است.^۱

در منابع ۳۵ اثر برای وی ثبت شده که در باره فقه، حدیث، کلام و تفسیر قرآن است.^۲
 ۲. علی بن یقطین: اصل او از کوفه و از موالی قبیله آسد بود. پدرش یقطین بن موسی از داعیانی بود که مروان بن محمد در جستجوی وی بود. علی بن یقطین در سال ۱۲۴ هجری به دنیا آمد. وی پس از کوفه در بغداد سکونت گزید و در دستگاه هارون راه یافت و در سال ۱۸۲ هجری نیز در همان جا از دنیا رفت. از جمله آثار وی کتاب مسائل است.^۳ وی مردی بخشنده و سخاوتمند بود و هر سال ۱۵۰ نفر از عطایای او برخوردار می شدند. امام کاظم علیه السلام بارها او را دعا کردند و شهادت دادند که وی اهل بهشت است.^۴

آثار امام موسی بن جعفر علیه السلام

۱. روایات: از آن امام همام صدها روایت در کتب اربعه شیعه آمده است.
 ۲. وصیت امام به هشام بن حکم: این رساله در باره عقل و صفات آن است و هشام بن حکم آن را به دیگر یاران امام کاظم علیه السلام می داد تا از آن سود ببرند. بخشی از آن چنین است:
 خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت نهان. حجت آشکار، پیغمبران و امامان هستند و حجت نهان، عقل است.^۵

چگونگی شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام

امام موسی کاظم علیه السلام در دوران هارون به ویژه در چهار سال پایانی حیات خود، رنج بسیار برد. اخبار نادرستی که دستگاه جاسوسی عباسیان از موسی بن جعفر علیه السلام ارسال می کرد، تحریکات یحیی بن خالد برمکی، سعایت محمد بن اسماعیل از امام کاظم علیه السلام و مذاکره هارون با

۱. رجال کتبی، ص ۵۳۷.

۲. رجال نجاشی، ص ۴۴۷.

۳. همان، ص ۲۷۳.

۴. رجال کتبی، ص ۴۹۰، شماره ۸۲۴ - ۸۰۵.

۵. بنگرید به: اصول کافی، ج ۱، ص ۶۴ - ۴۰.

آن حضرت در باره فدک، زمینه شهادت ایشان را فراهم کرد. سرانجام هارون در سفر به مدینه در سال ۱۷۹ هجری دستور دستگیری آن حضرت را صادر کرد و فرمان داد او را در بصره حبس کنند. عیسی بن جعفر بن منصور، فرماندار آن شهر پس از یک سال به سبب عظمت مقام معنوی و عباداتی که از آن حضرت دیده بود، از ادامه حبس وی خودداری کرد. سپس هارون دستور داد امام کاظم علیه السلام را به بغداد آورند و او را مدتی به فضل بن ربیع، حاجب خود و مدتی نیز به فضل بن یحیی برمکی سپرد. فضل برمکی که از آزار و کشتن علویان دوری می‌کرد، فرمان هارون مبنی بر کشتن آن حضرت را نپذیرفت. هارون امام علیه السلام را به زندان سندی بن شاهک، داروغه بغداد فرستاد و پس از مدتی نیز یحیی برمکی، داروغه را واداشت تا موسی بن جعفر علیه السلام را مسموم کند.^۱ سرانجام آن حضرت پس از ۳۵ سال امامت در بیست و پنجم ماه رجب سال ۱۸۳ هجری به شهادت رسید و در مقابر قریش به خاک سپرده شد.^۲

دوران امامت علی بن موسی علیه السلام

امام رضا علیه السلام در یازده ذی‌قعدة سال ۱۴۸ هجری به دنیا آمد.^۳ مادرش نجمه یا تکتم نام داشت. کنیه‌اش ابوالحسن و از القاب وی رضی، وفی، صدیق و فاضل و مشهورترین لقبش نیز رضاست ۳۵ سال از حیات آن حضرت در ایام امامت پدرش گذشت و مدت بیست سال نیز دوران امامت وی بود. از جمله نصوص و دلایل امامت آن حضرت، وصیت امام کاظم علیه السلام به عده‌ای از یارانشان بر جانشینی فرزند خود علی بن موسی علیه السلام است.^۴ امام موسی بن جعفر علیه السلام در میان علویان و یارانشان فرمود:

شاهد باشید که این فرزندم وصی و متصدی امر امامت و جانشین من می‌باشد.^۵

علی بن موسی علیه السلام بزرگترین، برگزیده‌ترین و محبوب‌ترین فرزند موسی بن جعفر علیه السلام بود.^۶

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲. رFIات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰؛ جنات الخلود، ص ۳۰.

۳. كشف الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴. عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۴۲.

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۲.

۶. همان، ص ۲۴۱.

شخصیت علمی و مقام شامخ ملکوتی، زهد و اخلاق علی بن موسی علیه السلام سبب شد شیعیان امامت آن حضرت را مشتاقانه بپذیرند و در سراسر دنیای اسلام او را بزرگترین پیشوا و هادی دین بدانند و نام او را با احترام و تکریم یاد کنند. جلالت علمی آن حضرت به گونه‌ای شهره آفاق گردیده بود که علما و دانشمندان نیشابور از وی خواستند برای آنان روایتی نقل کند و او حدیث سلسله‌الذهب را از طریق اجدادشان، از رسول الله صلی الله علیه و آله، از قول خداوند روایت کرد:

كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِضْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ کلمه توحید دژ من است، هرکس در آن وارد شود، از عذابم در امان خواهد بود.

اما هنگامی که مَرکب آن حضرت حرکت کرد، در ادامه فرمود:

بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛^۱ کلمه توحید شروطی دارد و من [=امامت] یکی از این شروط هستم.

بدین ترتیب امام رضا علیه السلام این مسئله مهم را برای مردم تبیین کرد که توحید با امامت برگزیدگان خداوند - که خلیفه الله و معدن اسرار الهی هستند - در پیوند است؛ چرا که تجلی اسما و صفات خدا در وجود امام شایسته است و از سویی وحدت کلمه و اتحاد مسلمانان نیز در کلمه توحید و امامت می‌باشد.

شیعیان پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام به پنج گروه^۲ تقسیم شدند که مشهورترین این گروه‌ها قطعیه و واقفیه هستند:

یک. قطعیه: بسیاری از شیعیان، رحلت موسی بن جعفر علیه السلام و پیشوایی علی بن موسی علیه السلام را پذیرفتند و به همین رو قطعیه نامیده شدند.^۳

دو. فرقه واقفیه: گروه اقلیتی از شیعیان به انکار امامت علی بن موسی علیه السلام پرداختند. این گروه به دلیل دنیاطلبی و انحراف فکری قبلی، بر امامت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کردند و اعتقاد به مهدویت امام کاظم علیه السلام را مطرح نمودند و گفتند: «وی نمرده و در غیبت می‌باشد و

۱. عیون اخبار الرضا، ص ۱۴۳.

۲. المقالات والفرق، ص ۸۹.

۳. همان.

قیام خواهد کرد.» برخی دیگر از اینان می‌گفتند:

اگرچه امام موسی بن جعفر علیه السلام مرده، ولی بار دیگر باز گردد و قیام کند و گیتی ستم و بی‌داد گرفته را پر از داد کند.^۱

اینان را به جهت توقف بر امامت آن حضرت واقفیه می‌نامند. از جمله آنان، حیان سراج، وکیل موسی بن جعفر علیه السلام به همراهی وکیل دیگری در کوفه بودند. آنها همچنین از فرصت محبوس شدن آن حضرت سوءاستفاده کرده، سی هزار دینار صدقاتی را که نزد آنان جمع شده بود، تصرف نمودند و با این مبلغ خانه و غلات خریدند و عقد معاملاتی بستند. هنگامی که خبر شهادت حضرت به آنان رسید، آن را انکار نمودند و شایع کردند امام کاظم علیه السلام نمرده؛ زیرا او قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.^۲ یکی دیگر از اینان محمد بن بشیر بود که امام کاظم علیه السلام را خدا می‌دانست و ادعای پیامبری کرد و با فن شعبده‌بازی بسیاری را گمراه نمود. پیروان او نیز علیه امام رضا علیه السلام فعالیت می‌کردند.^۳ بدین‌سان دنیاطلبی و انحراف فکری و غلو، زمینه‌ساز شکل‌گیری فرقه جدیدی در میان شیعیان گردید که پس از رسوایی، مدتی بعد منقرض شدند.

اوضاع سیاسی عصر امامت علی بن موسی علیه السلام

ده سال از دوران امامت علی بن موسی علیه السلام در روزگار خلافت هارون گذشت. هارون پس از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام در مسیر خلافت خود به‌ویژه در خراسان با مشکلاتی روبه‌رو شد: عزل برامکه کارها را مختل کرد و شورش بزرگ خوراج در سیستان به رهبری حمزه آذرک و نیز شورش مردم خراسان علیه ظلم و ستم والی هارون به رهبری رافع بن لیث، اوضاع خراسان را بر هم ریخت. از این روی، هارون ناگزیر شد خود برای آرام کردن اوضاع به خراسان رود که در همین سفر نیز در سال ۱۹۳ هجری مرد.^۴ با مرگ هارون پسرش امین در بغداد به خلافت نشست و بر خلاف وصیت هارون، نام پسرش را به‌عنوان ولی عهد وارد خطبه کرد. بدین ترتیب جنگ میان امین و مأمون در گرفت. سردار مأمون، طاهر بن حسین مشهور

۱. فرق الشیعة، ص ۱۱۹.

۲. رجال کشی، ص ۵۱۷.

۳. المقالات والفرق، ص ۶۲.

۴. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۲۸.

به ذوالیمینین به بغداد لشکر کشید و امین را در سال ۱۹۷ هجری به قتل رسانید.^۱
 درگیری‌های داخلی عباسیان، ظلم و ستم والیان و مختل شدن اوضاع سرزمین‌های
 اسلامی سبب شکل‌گیری قیام‌های علویان گردید. طی سیزده سال دوره آشفتگی،
 امام رضا علیه السلام در مدینه به کار هدایت و ارشاد شیعیان مشغول بود.

قیام‌های علویان علیه السلام در زمان ابراهیم

۱. قیام محمد بن ابراهیم ابن طباطبا: وی به همراهی سری بن منصور (ابوالسرایا) و یارانشان بر
 سر مزار امام حسین علیه السلام پیمان بستند تا برای انتقام خون ایشان و میراث پدرش و برپا داشتن
 دین خدا قیام کنند.^۲ آنان به کوفه رفتند. مردم کوفه و شیعیان از آنان طرفداری کردند و قیام
 آنها به سال ۱۹۹ هجری فراگیر گشت و دامنه آن به بصره، اهواز، یمن و مکه کشیده شد.
 بدین ترتیب کارگزاران ابن طباطبا به اداره این مناطق پرداختند.^۳ سرانجام در یکی از پیکارها
 میان نیروهای عباسی و هواداران ابن طباطبا، رهبر قیام مجروح و کشته شد. از این رو فرمانده
 نظامی قیام، نوجوانی از علویان را - که نواده زید شهید بود - به جای وی انتخاب کرد.
 درگیری‌های پی‌درپی میان نیروهای مأمون و ابوالسرایا، با شکست مأمون همراه بود. در این
 هنگام هرثمه فرمانده عباسی به نیرنگ متوسل شد و کوفی‌ها را از همراهی با ابوالسرایا
 بازداشت و بدین‌رو قیام وی خاتمه یافت. علوی نوجوان نیز دستگیر و به نزد مأمون به
 خراسان فرستاده شد و به دستور خلیفه پس از مدتی او را مسموم کردند.^۴

۲. قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام: وی از سوی ابن طباطبا به حکومت یمن
 منصوب شد.^۵ او پس از سرکوبی قیام ابن طباطبا به مکه رفت و هم‌زمان با ولایت عهدی
 امام رضا علیه السلام برای آن حضرت از مردم مکه بیعت گرفت و دستور داد لباس سبز بپوشند.^۶
 ابراهیم پس از ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام به اطاعت مأمون درآمد و در سال ۲۰۲ به حکومت
 یمن منصوب شد، اما پس از شهادت امام رضا علیه السلام دستگیر گردید.

۱. همان، ج ۷، ص ۸۴.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۷.

۳. همان، ص ۴۲۵.

۴. همان، ص ۴۴۶.

۵. همان، ص ۴۳۵.

۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳. قیام محمد بن جعفر صادق علیه السلام: وی در سال ۲۰۰ هجری قیام کرد و مردم مدینه و حجاز نیز با وی بیعت کردند. وی خود را امیرالمؤمنین خواند. پس از مدتی نیروهای عباسی با او جنگیدند و بسیاری از یارانش را کشتند و محمد را دستگیر کردند و نزد مأمون فرستادند. او پس از شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان از دنیا رفت.^۱

۴. قیام زید بن موسی بن جعفر علیه السلام: وی در سال ۱۹۹ هجری از سوی ابن طباطبا به حکومت خوزستان و اهواز منصوب شد و پس از مدتی بر بصره دست یافت و دستور داد خانه‌های بنی عباس را بسوزانند، به همین سبب به زیدالنار مشهور شد.^۲ پس از چندی نیز نیروهای عباسی او را دستگیر کردند و نزد مأمون فرستادند. این قیام‌ها مشکلات بسیاری برای دولت عباسی به وجود آورد و مأمون را در تنگنای سختی قرار داد. خلیفه پس از مشورت با وزیر ایرانی خود فضل بن سهل سرخسی، راه حل وی را مبنی بر ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام - برای از میان برداشتن مشکلات خلافت - پذیرفت.

ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام

قیام‌های علویان، تشکیل دولت ادریسیان در شمال آفریقا، قیام حمزه آذرک رهبر خوارج در سیستان و شکل‌گیری قیام بابک خرم‌دین در آذربایجان، مشکلات سهمگینی برای خلافت عباسی بود. مأمون تنها راه حل این مشکلات را نظارت بر علویان می‌دانست. وی چاره‌ای اندیشید که اگر بزرگ و آقای علویان را به نزد خود آورد، می‌تواند این قیام‌ها را کنترل کند و مشروعیت حکومت خود را تثبیت کند و پس از آرامش اوضاع نیز او را به قتل رساند. مأمون پس از تحقیق و بررسی متوجه شد که شیعیان، امام‌زمان خود را علی بن موسی بن جعفر علیه السلام می‌دانند.^۳ از این رو پس از مشورت با فضل بن سهل تصمیم گرفت امام رضا علیه السلام را به مرو فراخواند. وی نامه‌ای به آن حضرت نوشت و او را به مرو دعوت کرد و علی بن موسی علیه السلام نیز برخلاف میل خود دعوت او را پذیرفت.

مأموران خلیفه عباسی، در اواخر سال ۲۰۰ هجری امام رضا علیه السلام را از طریق بصره،

۱. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۶.

۳. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص ۳۳۸.

خرمشهر، بهبهان، فارس، ابرقو، طبس، نیشابور و سرخس به مرو بردند.^۱ مأمون ابتدا نیرنگ زد و واگذاری خلافت را به وی پیشنهاد کرد، اما آن حضرت فرمود:

اگر خلافت به شما تعلق دارد و خداوند، آن منصب را مخصوص شما قرار داده، جایز نیست لباسی را که خداوند بر شما پوشانده، از تن بیرون آوری و به دیگران بیوشانی و اگر خلافت متعلق به شما نیست، حق نداری چیزی را که مال تو نیست، به دیگری واگذار کنی.^۲

مأمون سپس پیشنهاد ولایت عهدی را داد، اما حضرت نپذیرفت. مأمون به خشم آمد و امام را تهدید نمود که اگر امتناع کنید، شما را وادار خواهیم کرد و اگر باز هم خودداری کنید، شما را خواهیم کشت.^۳ به همین سبب آن حضرت ناچار شد ولایت عهدی را بپذیرد و فرمود: «خداوند مرا از اینکه با دست خویش، خود را به هلاکت افکنم، بازداشته است. اگر این کار بر این منوال باشد، ولایت عهدی را به شرایطی می پذیرم.» مأمون گفت: «بنویسید.» آن حضرت نیز چنین نوشت: «من ولایت عهدی را به شرطی می پذیرم که هیچ امری و نهی نکنم؛ هیچ قضاوتی ننمایم؛ هیچ چیز را تغییر ندهم؛ کسی را به کاری نگمارم؛ کسی را عزل نکنم و رسومی را که معمول است، نقض نکنم و مرا از این امور معاف داری.»

مأمون شرایط امام رضا علیه السلام را پذیرفت^۴ و دستور داد مراسم عمومی بیعت در حضور لشکریان و مردم انجام گیرد. مأمون از آن حضرت تقاضا کرد برای مردم خطبه‌ای بخواند. وی نیز پذیرفت و فرمود:

ما را به واسطه رسول الله صلی الله علیه و آله بر شما حقی است و شما را نیز به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما حقی است. هرگاه شما حق ما را پرداختید، بر ما نیز واجب است حق شما را بپردازیم.^۵

بدین سان، امام رضا علیه السلام برخلاف میل خود، ولایت عهدی را در سال ۲۰۱ هجری پذیرفت.^۶ بی گمان اگر آن حضرت گویای آن است که مأمون در پیشنهاد خود هیچ گونه

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۴۲۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۴.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۱.

۳. همان، ص ۱۵۲.

۴. همان، ص ۱۵۲ و ۱۶۱.

۵. مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۵.

۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۳۹.

صداقتی نداشته و تنها برای منافع و حل مشکلات خود، امام رضا علیه السلام را به قبول ولایت عهدی واداشته است. طبیعی است مأمون که برای رسیدن به خلافت برادرش امین را کشته بود، راضی نمی شد به راحتی خلافت را به امام رضا علیه السلام بسپارد. سخنان آن حضرت در مراسم بیعت گویای همین واقعیت است که مأمون مسئله ولایت عهدی را ابزاری می دانست تا دو مشکل را از سر راه خود بردارد: یکی آرام کردن سرزمین های خلافت و سرکوبی قیام علویان و دیگری نظارت بر امام رضا علیه السلام و دفع خطر بالقوه ای که از ناحیه آن حضرت برای خلافت خود احساس می کرد. امام رضا علیه السلام در خطبه خود از مأمون نامی نبرد و خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله منتسب کرد و به حقوق الهی خود اشاره نمود. او در این بیان خلافت عباسی را زیر سؤال برد و مقام برتر خود را به اثبات رساند. پس از آن مأمون دستور داد نام امام رضا علیه السلام را در سکه ها و طرازاها (نقش و نگار حاشیه جامه) وارد کردند.^۱

تأثیر حضور امام رضا علیه السلام در ایران

علی بن موسی علیه السلام طی دوران اقامت خود در مرو، مرکز علمی و اداری خراسان، برای ترقی اندیشه و اعتقادات مردم خراسان کوشش بسیار نمود و با مناظره های علمی با اهل کتاب و نحله های فکری گوناگون، موجبات اعتلای معرفت و بینش دینی مردم این منطقه را فراهم آورد. آن حضرت با تشکیل محافل علمی و کلامی و حدیثی به دفاع از اصول اسلام و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام پرداخت و به ایرادات و شبهات فِرَق نیز پاسخ داد و بدین ترتیب بر نفوذ شخصیت علمی و معنوی خود افزود. شمار مناظرات امام رضا علیه السلام با اهل کتاب و نمایندگان مسیحیان، یهودیان، مانویان، زرتشتیان، صابئین و فرق اسلامی، بسیار است.^۲ برای نمونه، روزی مأمون سران ادیان و مذاهب زمان را گرد آورد و از امام رضا علیه السلام دعوت نمود تا با آنان مناظره کند. نخست جاثلیق مسیحی به آن حضرت گفت: «شما و همه مسلمانان و تمامی ما مسیحیان نبوت حضرت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل را قبول داریم، ولی نبوت پیغمبر شما مشکوک است؛ زیرا تنها شما او را قبول دارید.» امام رضا علیه السلام فرمود:

ما مسلمانان حضرت عیسی علیه السلام و انجیلی را قبول داریم که امتش را به پیغمبر آخرالزمان

۱. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص ۳۴۲.

۲. برای آشنایی بیشتر با این گفتگوها بنگرید به: عیون اخبار الرضا، ج ۱.

بشارت داده است و حواریون عیسی علیه السلام به آن اقرار کرده‌اند. پس چرا مخالفت پیامبر و کتاب خود می‌کنی و پیغمبری را که بشارت داده‌اند، نمی‌پذیری.

همچنین امام رضا علیه السلام با عمران صابی مناظره‌ای طولانی در باره توحید ذات و صفات و پیغامبران داشته است. در پایان گفتگو، عمران صابی به یگانگی خداوند - آن گونه که امام رضا علیه السلام حق تعالی را به وی شناسانید - اعتراف کرد و به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد و روی به قبله سجده کرد و مسلمان شد.^۲ این گونه مناظرات گویای حرکت عمیق علمی و فرهنگی آن حضرت است. مباحث این گفتگوها که به آرامی و صمیمانه برگزار می‌شد، در باره آفرینش جهان، توحید، صفات خداوند، انبیای الهی و عصمت آنان، جبر و اختیار، امامت، تفسیر آیات گوناگون قرآن، فضایل اهل بیت علیهم السلام، احادیث، دعا و احکام دین بود.

از دیگر فعالیت‌های امام رضا علیه السلام تشکیل حوزه علمی در منزل خود و مسجد مرو بود. حضور شیعیان آن حضرت چنان چشمگیر بود که مأمون به حاجب خود دستور داد شاگردان وی را پراکنده کند. امام رضا علیه السلام نیز نزد مأمون رفت و با ناراحتی و صلابت به وی گفت:

از خداوند حق مصطفی و مرتضی و سیده نساء العالمین را طلب می‌کنم؛ چرا اینان را طرد نمی‌کنی که یاران خاص و عام مرا خوار کرد.

امام رضا علیه السلام سپس به خانه بازگشت و دو رکعت نماز خواند و گفت:

خدایا! این مرد به من ستم کرد و مرا خوار و ذلیل کرد و شیعیان مرا از در خانه من دور کرد.
خدایا! انتقام مرا از وی بگیر.^۳

عظمت علمی و مقام معنوی و اخلاق عملی امام رضا علیه السلام مردم را به سوی وی کشاند و آوازه علمی او همه جا را فرا گرفت. آن حضرت از هر فرصتی برای عملی کردن سنت‌های الهی و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله بهره برد تا انحرافات جامعه را اصلاح کند. برای مثال، مأمون دستور داد آن حضرت نماز عید را با مردم بخواند. امام رضا علیه السلام ابتدا نپذیرفت، ولی چون مأمون اصرار

۱. همان، ص ۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۸۵.

کرد، امام فرمود: «به شرطی نماز می‌خوانم که اجازه دهی به مانند رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نماز بخوانم.» مأمون پذیرفت و آن حضرت با پای برهنه، پیاده همراه با شیعیان خود به راه افتاد. وی چنان تکبیر سر داد که گویی همه عالم با او هم‌آواست. صدای تکبیر در شهر پیچید و شهر به لرزه درآمد و جمعیت زیادی با آن حضرت به راه افتاد. فضل بن سهل احساس خطر کرد و از مأمون خواست دستور بازگشت امام رضا علیه السلام را صادر کند.^۱ همین دستور مأمون برای بازگشت امام از نیمه‌راه، دلیل دیگری بر بی‌صدافتی مأمون در پیشنهاد ولایت‌عهدی است.

از دیگر نتایج پربار اقامت علی بن موسی علیه السلام در مرو، فراهم شدن موجبات رشد و گسترش تشیع در خراسان بود. مردم خراسان که از پیش دوستدار خاندان رسالت بودند، پس از حضور آن حضرت علاقه و محبتشان به اهل بیت علیهم السلام و علویان بیشتر شد؛ تا جایی که بعدها مدفن امام رضا علیه السلام یکی از پایگاه‌های مهم تشیع در طول تاریخ تبدیل شد و بر تاریخ فرهنگ و هنر و اقتصاد ایران و تشیع تأثیر عمیقی نهاد.

یکی از نتایج زودرس این دوران نیز قیام محمد بن قاسم است. وی از نسل امام حسین علیه السلام بود و در مدینه سکونت داشت. او به دعوت یکی از خراسانی‌ها به همراه عده‌ای به مرو رفت و چهل هزار نفر از مردم شهر با وی بیعت کردند. محمد در یکی از روستاهای شیعی ساکن و در طالقان^۲ قیام کرد، اما پس از چندی، از نیروهای عبدالله بن طاهر امیر طاهری شکست خورد و در شهر نساء مخفی شد. سرانجام وی را دستگیر و مدتی در نیشابور محبوس کردند و به دلیل نفوذ تشیع در این شهر، او را شبانه به بغداد فرستادند. محمد بن قاسم موفق شد از زندان بغداد فرار کند، ولی در واسط از دنیا رفت.^۳ از این گزارش، نفوذ علویان و تشیع در شهرهای خراسان روشن می‌گردد.

از سوی دیگر چنان‌که پیش‌تر نیز گفتیم، ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام زمینه مساعدی برای مهاجرت سادات و علویان به ایران فراهم نمود و تعدادی از برادران و عموزادگان آن حضرت از سادات حسینی و حسنی به آنجا آمدند.

چون سادات خیر غدر مأمون با حضرت رضا علیه السلام را شنیدند، پناه به کوهستان دیلم و طبرستان بردند و بعضی بدانجا شهید گشتند و مزار و مرقد ایشان مشهور و معروف است.

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۶.

۲. طالقان در افغانستان امروزی است و در میان بلخ و مرو قرار دارد. (بنگرید به: معجم البلدان، ج ۴، ص ۶).

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۴۶۹.

چون اسپهبدان مازندران در اوایل که اسلام قبول کردند، شیعه بودند و با اولاد رسول ﷺ،
حُسن اعتقاد داشتند، سادات را در این مُلک، مقام آسان تر بود.^۱

مأمون پس از آنکه به اهداف خود رسید، درحالی که عازم بغداد بود، در سرخس
فضل بن سهل وزیر خود را کشت و سپس در سناباد طوس در بیست و نهم صفر سال ۲۰۳
هجری امام رضا علیه السلام را مسموم ساخت. سپس دستور داد جنازه آن حضرت را در قریه نوقان،
پیش روی قبر هارون دفن کنند.^۲

هنگامی که خبر شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان و دیگر شهرها پیچید، علویان و سادات
متواری و پراکنده شدند و یا در خفا به زندگی خود ادامه دادند و یا گرفتار کارگزاران مأمون
شدند. از جمله آنان احمد بن موسی بود که قتلخ خان با وی جنگید و او را به شهادت رساند.^۳
مقبره‌های محمد بن موسی بن جعفر علیه السلام و علی بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام در شیراز،
زیارتگاه هستند.^۴ هارون برادر دیگر امام رضا علیه السلام به کاشان آمد و در این شهر از دنیا رفت.
«شهادتگاه و آرامگاه فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام فضل و سلیمان نیز در آوه است.»^۵ در ری
نیز مقبره حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قرار دارد و زیارتگاه مردم است.^۶ این مقابر به مرور
زمان مورد توجه شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفت و در گسترش فرهنگ تشیع در
این مرز و بوم مؤثر افتاد.

میراث فرهنگی امام رضا علیه السلام

آن حضرت طی هیجده سال دوران امامت خود در مدینه و دو سال در ایران با کوشش بسیار
موفق شد شاگردان بسیاری تربیت کنند که در منابع تاریخی، آنان را ۳۱۸ نفر برشمره‌اند.^۷ از
شاگردان مشهور آن حضرت اینان‌اند: ابوعبدالله محمد بن خالد برقی قمی، حسن و حسین

۱. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۷۸.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۶۱.

۵. النقص، ص ۱۷۰.

۶. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر، ص ۱۲۹.

۷. رجال طوسی، ص ۳۶۶.

فرزندان سعید اهوازی، زکریا بن آدم بن عبدالله اشعری قمی، صفوان بن یحیی، احمد بن محمد بزنتی، عبدالله بن مبارک نهاوندی و عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی.^۱

۱. ابو عبدالله محمد بن خالد بزقی: وی از اهالی روستای بزق زود قم بود و به افتخار شاگردی امام رضا علیه السلام و فرزندشان در آمد. دو برادر وی نیز از ادبا و فقها بودند. محمد بن خالد مردی ادیب و مورخ و آگاه به علوم بود. نام هشت اثر از وی در منابع ثبت است.^۲

۲. حسن و حسین بن سعید اهوازی: اصل آنان از اهواز بوده و وثوق علمی آنان مورد تأیید قرار گرفته است. جد دوم آنان مهران از موالی علی بن الحسین علیهما السلام بود که به دست آن حضرت آزاد شد. سی اثر را به وی منسوب کرده‌اند که بیشتر آنها در باره فقه، مکاسب و تفسیر قرآن است. مکتوبات حسن بن سعید را نیز پنجاه اثر دانسته‌اند که بیشتر آنها در تفسیر قرآن است.^۳ این خاندان در شکوفایی و رشد مکتب اهل بیت علیهم السلام تأثیر بسزایی داشتند.

۳. عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی: وی از همراهان امام رضا علیه السلام است و افتخار مصاحبت با آن حضرت را داشت. از او کتابی به نام وفات الرضا علیه السلام نقل شده و شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا داستان شهادت آن حضرت را از قول وی نقل کرده است. ابوصلت را ثقه و صحیح الحدیث دانسته^۴ و او را خادم الرضا و محب خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی کرده‌اند.^۵ وی روایات بسیاری به‌ویژه از ملاقات‌های امام رضا علیه السلام نقل کرده است.^۶

آثار علمی امام رضا علیه السلام

۱. مُسند امام رضا علیه السلام: در این کتاب شرح حال امام علیه السلام و حدود ۲ هزار و ۴۳۵ حدیث رضوی از ۳۲ کتاب جمع‌آوری شده، ولی جامع احادیث رضوی نیست، بلکه بیشتر آن را شامل می‌شود. این کتاب روایات صحیح، موثق، حسن، ضعیف و متروک را در بردارد و بسیاری از آنها با سند یا تمام سلسله سند ذکر شده است.^۷

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۸.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۳۵.

۳. رجال کُشی، ص ۵۵۷ و ۵۹۵.

۴. رجال نجاشی، ص ۲۴۵.

۵. رجال کُشی، ص ۶۵۱.

۶. کشف العُمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۱۸.

۷. «مسند الامام الرضا علیه السلام»، مجموعه آثار نخستین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۵۱۸.

۲. فقه‌الرضا علیه السلام: کتابی است منسوب به امام رضا علیه السلام که گروهی از محققان این کتاب را با شرایع علی بن موسی بن بابویه قمی و کتاب التکلیف محمد بن علی شلمغانی یکی دانسته‌اند.^۱
۳. مناظرات: بسیاری از گفتگوهای علمی آن حضرت با صاحبان ادیان و مذاهب گوناگون که شیخ صدوق در کتاب عیون اخبارالرضا گردآوری کرده است. این مناظره‌ها در شکوفایی و رشد علوم دینی و عقلی در خراسان بسیار مؤثر افتاد و از آن پس این سرزمین به‌ویژه نیشابور از مراکز علمی جهان اسلام گردید.
۴. طب‌الرضا علیه السلام: رساله‌ای منسوب به امام رضا علیه السلام است که ایشان علیه السلام در باره بهداشت و صحت مزاج، فواید غذاها و بدن انسان برای مأمون نوشت.

پرسش‌ها

۱. اوضاع سیاسی عصر امام کاظم علیه السلام را بیان کنید.
۲. علل قیام حسین فخ را توضیح دهید.
۳. نتایج قیام ادریس بن عبدالله را در مغرب بنویسید.
۴. نتایج قیام یحیی بن عبدالله را در دیلم توضیح دهید.
۵. استناد امام کاظم علیه السلام در باره داعیه خود و تعیین حدود فدک چه بود؟
۶. چرا واقفیه مدعی مهدویت امام کاظم علیه السلام شدند؟
۷. هدف مأمون از انتخاب امام رضا علیه السلام به ولایت‌عهدی چه بود؟
۸. حضور امام رضا علیه السلام در ایران چه تأثیری داشت؟
۹. آثار علمی امام رضا علیه السلام را بنویسید.
۱۰. شروط امام رضا علیه السلام برای پذیرش ولایت‌عهدی چه بود؟

منابع مطالعاتی

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، علی بن فضل طبرسی.
۲. امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، محمدتقی مدرسی.
۳. امام رضا و ایران، سید حسین خُر.
۴. پیشوایان ما، استاد عادل ادیب، ترجمه دکتر اسدالله مبشری.
۵. تشیع در خراسان، عبدالمجید داوودی ناصری.

۶. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو، جلیل عرفان منش.
۷. سیری در زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام، مرتضی مطهری.
۸. عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق).
۹. مجموعه آثار کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، به همت آستان قدس رضوی.
۱۰. وسیلة الخادم الی المخدوم، فضل الله بن روزبهان خنجی.

فصل هفتم

دوران وکالت و سفارت

دوران امامت محمد بن علی (جواد الائمه) علیه السلام

امام جواد علیه السلام در دهم رجب و به قولی در نوزده ماه رمضان سال ۱۹۵ هجری به دنیا آمد. نام مادرش سُبیکه نوبیه بود. امام رضا علیه السلام او را خیزران نامید. القاب وی تقی، جواد، قانع، زکی، منتجب و مرتضی و کنیه اش اباجعفر ثانی است.^۱ در باره دلایل امامت وی افزون بر حدیث لوح، نصوصی است که در منابع آمده؛ از جمله صفوان بن یحیی از یاران امام رضا علیه السلام می گوید: «از آن حضرت سؤال کردم اگر برای شما حادثه‌ای پیش آمد، به چه کسی باید پناه ببریم؟» با دست خود به اباجعفر علیه السلام اشاره کرد. به وی گفتم: «این که سه سال از عمرش گذشته است!» فرمود: «چه زبانی به امامت او خواهد زد؟ همانا عیسی علیه السلام کمتر از سه سال داشت که به پیامبری و حجت الهی قیام کرد.» همچنین ابویحیی صنعانی می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که اباجعفر علیه السلام را به نزدش آوردند. فرمود:

این است آن مولودی که مبارک تر از او برای شیعیان ما زاییده نشده است.^۲

برخی از شیعیان سن کم آن حضرت را برخلاف عادت می دانستند. گروه دیگری از شیعیان پاسخ دادند بلوغ شرط امامت نیست؛ زیرا وی حجت خداست و از کودکی همه چیز را می داند. حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و عیسی بن مریم علیه السلام در کودکی برانگیخته شدند و سلیمان بن داود درس ناخوانده بود که فرزندی یافت.^۳ امام جواد علیه السلام در علم و حلم و فصاحت و عبادت و سایر فضایل اخلاقی ممتاز بود. او زبانی بلیغ و گویا داشت و با وجود کمی سن در علوم و قرآن و

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳. فرق الشیعة، ص ۱۳۲.

سنت همانندی نداشت. در کودکی به سال ۲۰۲ از مدینه به خراسان و از راه طبرس به بیهق و روستای ششتمد و از آنجا به زیارت پدر خود رفت^۱ و آن گونه که اباصلت روایت کرده، هنگام شهادت پدرش بر بالین او حضور یافت^۲ و سپس به مدینه بازگشت.

اوضاع سیاسی و فرهنگی دوران امامت امام جواد علیه السلام

دوران امامت محمد بن علی علیه السلام هفده سال به طول انجامید که همزمان با خلافت مأمون و معتصم عباسی بود. مأمون پس از ورود به بغداد به سال ۲۰۴ هجری، بیت الحکمه و رصدخانه شماسیه بغداد را بنیان نهاد. وی برای بیت الحکمه کتابخانه‌ای عظیم تأسیس کرد و هیأتی از مترجمان دربار عباسی را به مراکز علمی تحت تصرف بیزانس فرستاد تا کتب ریاضی، فلسفی و طبّی را با خود به بغداد آورند.^۳ او سپس مترجمان را واداشت تا کتب جمع‌آوری شده ایرانی، یونانی و هندی را ترجمه کنند. بدین ترتیب بیت الحکمه وارث مراکز علمی جُندی‌شاپور و اسکندریه شد. مأمون به گفتگوی علمی با مذاهب و نحله‌ها و ادیان گوناگون علاقه‌مند بود و مجالس مناظره تشکیل می‌داد تا رؤسای این گروه‌ها - همچون زمان امام رضا علیه السلام در مرو - به بحث و استدلال بپردازند.^۴ مأمون به معتزله گرایش داشت و عقیده آنان را در باره خلق قرآن پذیرفته بود، ولی محدثان بغداد به‌ویژه احمد بن حنبل و پیروانش به شدت با این دیدگاه مخالف بودند و آن را بدعت می‌دانستند. از همین روی، عباسیان بر آنان سخت گرفتند و حتی احمد بن حنبل را به تازیانه بستند و به زندان انداختند.^۵ در بغداد کار به شورش کشید؛ تا جایی که حنابله، این ایام را «دوره محنه» نامیدند. مأمون همچنین در سال ۲۱۲ هجری قائل به تفضیل علی علیه السلام شد و گفت:

آن حضرت برترین مردم پس از رسول الله صلی الله علیه و آله است.^۶

مأمون به سال ۲۱۵ هجری به سرزمین بیزانس لشکر کشید، اما امپراتور روم شرقی

۱. تاریخ بیهق، ص ۴۶.
۲. مین اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۲.
۳. الفهرست ابن ندیم، ص ۴۴۴.
۴. الاخبار الطوال، ص ۴۴۲.
۵. مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۲.
۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۸۸.

تقاضای صلح کرد. وی سرانجام در سال ۲۱۸ هجری درگذشت و برادرش معتصم جانشین وی گردید.^۱ او که به ایرانیان و اعراب و شیعیان بی‌اعتماد شده بود، به استخدام ترکان متعصب پرداخت و از آنان لشکریانی منظم ترتیب داد. مردم بغداد از ترکان به ستوه آمدند، از این رو معتصم در سال ۲۲۰ هجری ناگزیر به تأسیس شهر سامرا شد و پایتخت را به آن شهر منتقل کرد.^۲

در این ایام، نهضت کلامی معتزله بسیار نیرومند شد و چالش‌های فکری خطرناکی برای شیعه به وجود آورد. خردسالی امام جواد علیه السلام نیز دست‌آویزی شد تا آنان از مبانی عقیدتی شیعه خرده‌گیرند؛ به‌ویژه این مسئله در محیط عربی موجب شد که حتی به اصل امامت شیعه - که سبب استحکام تشیع بود - بتازند. امام محمد تقی علیه السلام که مرجعیت علمی جامعه خود را برعهده داشت، در پاسخ آنان با بیانی مستدل توطئه آنان را خنثی می‌کرد و هرگاه فرصتی دست می‌داد، پرسش‌های بسیار شیعیانش را در این باره پاسخ می‌داد، درحالی‌که هنوز بیش از ده سال نداشت.^۳ بدین‌سان، امام علیه السلام بر بنیه فکری یارانش می‌افزود و اندیشه آنان را ترقی می‌داد تا در برابر انحرافات فکری و معرفتی، خود را حفظ کنند.

روابط مأمون با امام جواد علیه السلام

با استقرار کامل امامت محمد بن علی علیه السلام و فراگیر شدن آوازه علمی آن حضرت و شیفتگی مردم نسبت به او، مأمون احساس خطر کرد، از این رو برای مقابله با هر رویداد ناگهانی چاره‌ای اندیشید و آن حضرت را هنگامی که به سن بلوغ رسید، از مدینه به بغداد احضار کرد و ازدواج دخترش ام‌فضل را به او پیشنهاد داد. اهداف مأمون را در این کار می‌توان چنین بر شمرد:

۱. نظارت بر امام جواد علیه السلام و بستن راه هرگونه خطر احتمالی از جانب امام؛
۲. محدود و مسدود کردن روابط آن حضرت با پیروانش؛
۳. جلوگیری از گسترش جلال علمی و علو شأن و مقام معنوی امام جواد علیه السلام؛
۴. پیوند ازدواج پیشوایی از خاندان رسالت با یک نفر از خاندان عباسی، در ظاهر به معنای خاتمه دشمنی‌ها و تسلیم شدن خاندان رسالت بود و در باطن نیز به معنای کسب مشروعیت برای مأمون در میان مسلمانان؛

۱. تاریخ ابن‌خياط، ص ۳۹۱.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۳.

۳. اصول کافی، ج ۳، ص ۴۵۶.

۵. شاید مأمون گمان می‌کرد می‌تواند امام جواد علیه السلام را از مسیر معنوی خود منحرف کند و به دنیاگرایی و لذت‌های دنیوی بکشاند؛ چنان‌که روزی در کاخش یکی از آوازخوانان و مطربانش را واداشت با نوازندگی از خود صداهای عجیب درآورد تا امام علیه السلام را تحت تأثیر قرار دهد، ولی هرچه کوشش کرد موفق نشد.^۱

هنگامی که مأمون تصمیم گرفت دخترش را به ازدواج امام جواد علیه السلام درآورد، بنی‌عباس و خویشاوندان نزدیک وی ناراحت شدند و ترسیدند مبدا داستان ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام تکرار شود و به سبب این ازدواج، خلافت عباسی از دست آنان خارج شود. مأمون به آنان گفت: «دشمنی میان شما و آل‌علی را خودتان مقصر بوده‌اید. اگر انصاف می‌دادید، آنان به خلافت از شما اولی و اصلح بودند. من از ولیعهد کردن رضا پیشیمان نیستم و می‌خواستم خلافت را به او واگذار کنم، اما وی نپذیرفت و آنچه مقدر بود پیش آمد. پسر او ابوجعفر با آنکه هنوز نوجوانی بیش نیست، در علم و دانش بر دیگران مقدم است.» عباسیان گفتند: «اما او هنوز نوجوان است و از دانش و فقه بهره‌ای ندارد. از این رو باید صبر کرد تا علم و ادب و فقه فراگیرد، آن‌گاه آنچه می‌خواهی، به او بده.» مأمون گفت:

من او را می‌شناسم و می‌دانم که از خاندان علم و فضل است و ماده علم او از انعام الهی است.
اگر سخن مرا باور ندارید، او را بیازمایید.^۲

آنان یحیی بن اکثم قاضی القضاات را برای این کار مأمور کردند. او در حضور بزرگان خلافت عباسی با کسب اجازه از مأمون، از آن حضرت پرسید: «حکم کسی که در حال احرام صیدی را بکشد، چیست؟» امام جواد علیه السلام فرمود: «آیا صید را در حرم کشته، یا بیرون حرم؟ به عمد کشته یا به سهو؟ اگر از روی سهو بوده، به مسئله آگاهی داشته است یا نه؟ آزاد بوده، یا بنده؟ صغیر بوده، یا کبیر؟ آن صید پرنده بوده، یا غیر آن؟ آیا قتل در شب بوده یا در روز، و قاتل احرام عمره داشته، یا حج تمتع؟» چون آن حضرت این پرسش‌ها را مطرح کرد، یحیی بن اکثم از پاسخ بازماند و مأمون گفت: «آیا دانستید آنچه نمی‌پذیرفتید؟» پس از آن دستور داد امام جواد علیه السلام از دخترش خواستگاری کند و ام‌فضل را به عقد آن حضرت درآورد.^۳

۱. همان، ص ۴۵۰.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۱.

۳. همان، ص ۲۷۳؛ تحف العقول، ص ۵۲۹.

امام جواد علیه السلام هنگامی که مأمون در سال ۲۱۵ هجری عازم جنگ با رومی‌ها بود،^۱ از وی اجازه سفر حج خواست و به حجاز بازگشت تا خلافت عباسی از این ازدواج، مشروعیتی کسب نکند. وی تا خلافت معتصم در مدینه ساکن بود و به زندگی خانوادگی، کشاورزی و رسیدگی به امور شیعیان و ارشاد و راهنمایی آنان پرداخت.

بدین سان با بازگشت امام جواد علیه السلام به مدینه سوء استفاده‌های مأمون از طرح مسئله ازدواج خنثی شد. اما هنگامی که معتصم عباسی به خلافت رسید، از جانب آن حضرت احساس نگرانی کرد، از این رو به والی مدینه دستور داد امام جواد علیه السلام و همسرش ام فضل را به بغداد اعزام کند.^۲ با ورود امام محمد تقی علیه السلام در محرم سال ۲۲۰ به بغداد،^۳ معتصم به جوسازی و تحریک و شهادت دروغین علیه آن حضرت پرداخت. او همچون برادرش مأمون بزرگان مذاهب گوناگون را به مناظره و مجادله با امام جواد علیه السلام دعوت می‌کرد تا شاید در این گفتگوها لغزشی از امام علیه السلام پیش آید، اما عظمت علمی آن حضرت موجب اعتبار بیشتر ایشان شد. معتصم هنگامی که نتوانست با توسل به راه‌های گوناگون شخصیت آن حضرت را تخریب کند، تصمیم گرفت وی را به قتل رساند. بدین منظور ام فضل دختر مأمون را مأمور این کار کرد. ام فضل نیز که نه فرزندی از آن حضرت داشت و نه میانه خوبی با او، اصرار عمو و برادر خود را پذیرفت و امام جواد علیه السلام را مسموم کرد.^۴ پس از شهادت آن حضرت در بیست و نهم ذی‌قعدة سال ۲۲۰ هجری^۵ جنازه وی را در جانب غربی بغداد در گورستان قریش پشت قبر جدش موسی بن جعفر علیه السلام به خاک سپردند. از آن حضرت دو پسر به نام‌های علی علیه السلام و موسی و دو دختر به نام‌های فاطمه و امامه باقی ماند.^۶

میراث علمی امام جواد علیه السلام

امام محمد تقی علیه السلام طی هفده سال دوران امامت خود برای تعالی اندیشه و معرفت دینی مسلمانان و شیعیان کوشش بسیار نمود. او با شرکت در گفتگوهای علمی، دیدگاه‌های مدعیان

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۸۹.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۸۴.

۳. فرق الشیعة، ص ۱۳۳.

۴. مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۲.

۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۷۹.

۶. الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۴.

را باطل می‌کرد و عقاید و تعالیم شیعه را برای یاران خود بیان می‌داشت. از آن حضرت آثاری چند باقی مانده است:

۱. روایات: آن حضرت در پاسخ به سؤالات یارانش روایاتی را بیان کرده که شمارشان به

۲۵۰ می‌رسد.^۱

۲. رساله‌ها: از امام جواد علیه السلام چندین رساله و پاسخ‌نامه به مسائل دینی شیعیان باقی

مانده است.^۲

شاگردان امام محمدتقی علیه السلام

یکی از مهم‌ترین اقدامات فرهنگی امام جواد علیه السلام تربیت شاگردان و یارانی استوار بود که در منابع نام ۱۱۳ نفر از آنان آمده است؛^۳ از جمله شاذان بن خلیل نیشابوری، نوح بن شعیب بغدادی، داود بن هاشم جعفری، ابویحیی جرجانی، ابوالقاسم ادریس قمی، علی بن محمد بن هارون، اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، ریان بن شبیب، یحیی بن حبیب زیات و علی بن حسن پدر ناصر حسن بن علی. برخی از یاران مشهور آن حضرت عبارتند از:

۱. ابوهاشم داود بن قاسم جعفری: وی از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام و

از نسل جعفر بن ابی‌طالب بود. او مدت نه سال در سامرا محبوس بود و در سال ۲۶۱ هجری از دنیا رفت.^۴

۲. نوح بن شعیب بغدادی: وی از فقهای بزرگ شیعه است که در زهد و عبادت و پرهیزکاری

به چنان درجه‌ای رسید که به او لقب صالح دادند.^۵

۳. علی بن مهزیار اهوازی: وی از اصحاب امام هشتم تا امام دهم علیهم السلام بود.^۶ او و برادرانش از

شیعیان بلندمرتبه و دانشمند بودند که در تاریخ تشیع نقش مهمی داشتند. علی از راویان ثقه و صحیح‌الاعتقاد بوده و حدود ۳۵ کتاب در ابواب فقه و تفسیر و عقاید از او به‌جا مانده است.^۷

۱. تنها در کتاب تحف العقول پانزده روایت از آن برزگوار نقل شده است.

۲. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۷۹.

۳. رجال طوسی، ص ۳۹۷.

۴. رجال کشی، ص ۶۱۲، رجال نجاشی، ص ۱۵۶.

۵. رجال طوسی، ص ۴۰۸.

۶. همان، ص ۳۸۱، ۴۰۳ و ۴۱۷.

۷. رجال نجاشی، ص ۲۵۳.

دوران امامت علی بن محمد (هادی) علیه السلام

امام هادی علیه السلام در پانزده ذی حجه سال ۲۱۴ هجری در مدینه به دنیا آمد. مادرش سمانه نوییه نام داشت. از القاب وی ناصح، متوکل، مرتضی و مشهورترین آنها هادی و نقی و کنیه اش ابوالحسن ثالث است.^۱ آن حضرت از دیدگاه شیعه بر اساس حدیث لوح و نصوصی که پدر بزرگوارش در باره جانشینی وی بیان فرمود، به امامت رسید؛ از جمله اسماعیل بن مهران می گوید: «بار دوم که معتصم امام جواد علیه السلام را احضار کرد، از وی سؤال کردم امام بعد شما کیست؟» آن حضرت فرمود:

این مسافرت برایم خطر دارد و امامت پس از من در دست پسر من علی خواهد بود.

همچنین از آن حضرت روایت شده است:

من از دنیا می روم و امر امامت به فرزندم علی منتقل خواهد شد. او پس از من بر شما همان حقی را دارد که من پس از پدرم بر شما داشتم.^۲

از محمد بن اسماعیل نیز روایت شده که امام جواد علیه السلام به من فرمود:

امر امامت به ابوالحسن می رسد در حالی که هفت ساله است. [دوباره فرمود:] به کمتر از هفت سال هم می شود؛ چنانچه عیسی بن مریم علیه السلام به مقام نبوت رسید.^۳

امام هادی علیه السلام در علم و حلم و زهد و عبادت و مکارم اخلاقی و در سخاوت و احسان بی کران به فقرا و محرومان بی مانند بود و با بدانیشان نیز با عفو و نیکی رفتار می کرد. وی در نخلستان های خود در مدینه کشاورزی می کرد و از کار و کوشش ابایی نداشت. عظمت و جلالت علمی و معنوی وی به جایی رسید که با وجود سن کم، کسی مدعی امامت آن حضرت نگردید و او تنها شخصی بود که به اتفاق، بزرگان شیعه پذیرای امامت وی شدند.^۴

۱. دلائل الامامة، ص ۲۱۶: كشف القمّة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۷۶: الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۶.

۳. اثبات الوصية للامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۴۳.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۸.

اوضاع سیاسی دوران امام هادی علیه السلام

هفت سال از دوران امام علی النقی علیه السلام با خلافت معتصم عباسی همزمان بود. در این سالها آن حضرت در مدینه به شدت تحت نظر بود و از حضور و رفت و آمد مردم با وی جلوگیری می شد؛ تا جایی که به دستور معتصم فردی را به عنوان معلم برای مراقبت از او در محلی به نام بصریا گمارده بودند.^۱ شیعیان در سامرا و بغداد تحت مراقبت کامل بودند و در نهایت استتار و تقیه با یکدیگر رفت و آمد می کردند.^۲ پس از مرگ معتصم به سال ۲۲۷ هجری خلافت به پسرش واثق رسید. وی رفتار مأمون را در طلب علم و بحث و مناظره پی گرفت، اما در سال ۲۳۲ هجری به تحریک دو تن از سرداران ترک کشته شد آنان برادرش جعفر را با نام متوکل به خلافت رساندند.^۳ وی فردی بود شرابخوار، تندخو و متعصب که با عقیده معتزله - که به خلق قرآن اعتقاد داشتند - به شدت مخالف بود و آن را کفر می دانست، از این رو در برابر آنان احمد بن حنبل و اهل حدیث را تقویت کرد. متوکل سب علی علیه السلام و لعن او را دوباره برقرار نمود و سخت با علویان و شیعیان دشمنی ورزید؛ تا جایی که زیارت عتبات را ممنوع کرد و دستور داد در سال ۲۳۵ هجری مقبره امام حسین علیه السلام را تخریب کنند.^۴ در این ایام بسیاری از شیعیان گرفتار حبس و شکنجه شدند و یا به قتل رسیدند. سرانجام متوکل در سال ۲۴۷ هجری به دستور پسرش منتصر به دست ترکان کشته شد،^۵ او نیز بیش از شش ماه خلافت نکرد و مستعین نواده معتصم جانشین او گردید. در این دوران خلافت بازیچه دست سرداران ترک شده و آشوب و ستم، فقر و محرومیت، غارت، بی نظمی، خرید و فروش مقامات و اختناق و خشونت همه جا را فرا گرفته بود. در این عصر فساد اجتماعی و اقتصادی فراگیر شد و مجالس طرب و نغمه خوانی و شراب در دربار خلفا و امرای آنان رونقی تمام یافت. کنیزکان برای رقص و آواز خرید و فروش می شدند. گویند خود متوکل چهار هزار کنیز داشت.^۶

مصر و خراسان و سیستان از دست خلفای عباسی بیرون رفت و یعقوب لیث صفاری در سیستان سر برآورد. در بغداد سرداران شورشی، مستعین را برکنار کردند و به جای او در سال

۱. اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۴۵.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۸۶.

۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴۱.

۴. همان، ص ۳۶۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸.

۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۹۷.

۶. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲۵۲ هجری معنز عباسی را گماردند. وی نیز بر سر کشاکش قدرت میان سرداران ترک، در سال ۲۵۵ هجری جای خود را به محمد مهتدی، پسر واثق داد.^۱

در ایام فتنه و آشوب خلافت عباسی، امام علی النقی علیه السلام که در سامرا به سر می‌برد، از نزدیک شاهد این اوضاع دهشتناک بود. آن حضرت را در سال ۲۳۳ هجری به دستور متوکل به سامرا آوردند؛^۲ چراکه کارگزار وی در مدینه از امام هادی علیه السلام سعایت کرد و به متوکل نوشت:

اگر احتیاج به حرمین داری، می‌بایست علی بن محمد را از آن جدا سازی؛ زیرا او مردم را به سوی خود فرامی‌خواند و عده زیادی به او گرویده‌اند.^۳

امام هادی علیه السلام ضمن نامه‌ای به متوکل، به اذیت و آزارهای کارگزار وی اشاره کرد و از خود دفاع نمود و دروغ عامل مدینه را افشا کرد.^۴ متوکل در پاسخ آن حضرت دستور داد کارگزار مدینه را عزل کنند، ولی چون از نفوذ علمی و معنوی آن امام می‌ترسید، از وی خواست به سامرا نزد وی برود. بدین سان، امام علی بن محمد علیه السلام تا هنگام شهادت به مدت ۲۱ سال در سامرا سکونت داشت. آن حضرت در این ایام به شدت تحت مراقبت بود و به سختی با یارانش ارتباط برقرار می‌کرد. رژیم عباسی نیز از هرگونه تهمت و افترای ناروا به آن حضرت دریغ نداشت و با کوچکترین بدگویی حسودان، آن حضرت را تحت بازجویی قرار می‌داد؛ چنان‌که بطحایی یکی از علویان حسنی، گزارش دروغینی علیه او به متوکل داد که برای وی اسلحه و اموال فرستاده می‌شود. متوکل نیز شبانه دستور داد خانه آن حضرت را بازرسی کنند و او را به نزد خلیفه آورند.^۵ متوکل حتی از تهدید و ارعاب آن حضرت ابایی نداشت؛ به گونه‌ای که روزی در مراسم رژه‌ای در برابر امام علی بن محمد علیه السلام، به ایشان گفت: «تو را احضار کردم تا لشکریان ما را با تجهیزات آنها تماشا کنی.» هدف او ایجاد ترس در وجود امام علیه السلام بود تا مبادا یکی از شیعیان و خاندانش به حمایت وی خروج کنند.^۶

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۵.

۲. فرق الشیعة، ص ۱۳۵.

۳. اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۴۷.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۷.

۵. همان، ص ۲۹۱؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۳.

۶. كشف الغممة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۹۵.

متوکل در ظاهر می‌کوشید احترام امام هادی علیه السلام را به جای آورد، ولی در خفا توطئه‌های بسیاری علیه آن حضرت طراحی می‌کرد و از هر کوششی برای بدنام کردن ایشان دریغ نمی‌ورزید. او هرچه تلاش کرد امام را به مجلس شراب بکشاند، موفق نشد. روزی از وی تقاضا کرد شراب بیاشامد، ولی آن حضرت فرمود:

تاکنون گوشت و خونم به شراب آلوده نشده است.^۱

حتی متوکل تلاش کرد برادر لایبالی وی موسی را آلوده کند تا به نام آن حضرت تمام شود، ولی اجل به وی مهلت نداد.^۲ متوکل راه‌های گوناگونی برای مبارزه با آن حضرت برگزید، اما ناکام ماند. سرانجام امام هادی علیه السلام را به دست حاجب خود سپرد و دستور داد او را به قتل رساند، ولی با مرگ متوکل به دستور فرزندش، امام هادی علیه السلام نجات یافت.^۳

قیام‌های علویان در عصر امام هادی علیه السلام

یکی از ویژگی‌های بارز عصر امام علی النقی علیه السلام گسترش قیام‌های علویان است که علت آن، ضعف دستگاه خلافت، ناامنی و فساد، ستم و بی‌عدالتی و سیاست خصمانه خلفای عباسی نسبت به علویان بود. این قیام‌ها در ایام متوکل با شدت هرچه تمام ادامه داشت و تنها در ایام کوتاه منتصر وقفه‌ای در آن ایجاد شد، اما دوباره با خلافت مستعین تداوم یافت. علویان و مخالفان حکومت که مترصد فرصت بودند، هنگامی که سرداران عباسی در مرکز خلافت به خلیفه کشی روی آوردند، طی فاصله سال‌های ۲۴۸ تا ۲۵۲ هجری قیام‌های متعددی را در عراق و به‌ویژه ایران شکل دادند. اینان علویان و ساداتی بودند به دلیل فضای اختناق‌آمیز و ستمگرانه متوکل، از حجاز و عراق به مرکز ایران مهاجرت نموده بودند و چون فرصتی دست داد، قیام‌های خود را آغاز کردند.

تشکیل دولت علویان طبرستان

مردم طبرستان در نیمه قرن سوم هجری از ظلم و ستم والیان طاهری به حسن بن زید علوی، ساکن در ری متوسل شدند تا وی حکومتی بر مبنای سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

۱. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. كشف الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۹۵.

برپا کند.^۱ حسن بن زید در سال ۲۵۰ هجری به همراه نمایندگان مردم امل از ری به طبرستان رفت و مردم شمال ایران با وی بیعت کردند. وی مشهور به «داعی کبیر» بیست سال بر طبرستان حکومت کرد و مردم را به کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ و روایات صحیح از امیر مؤمنان علیه السلام (در باب اصول و فروع دین) فراخواند و بار دیگر در اذان عبارت «حی علی خیر العمل» را گنجاند. با تشکیل حکومت علویان بسیاری از آنها به خدمت حسن بن زید درآمدند؛ به گونه‌ای که همراه او سیصد سید می‌جنگیدند. ابوالفرج اصفهانی از حضور شش نفر از علویان در جنگ با یعقوب لیث گزارش می‌دهد که پنج نفر آنان کشته شدند و دیگری نیز در زندان نیشابور درگذشت.^۲ همراهی حسن بن زید با علویان چنان بر آنها تأثیر نهاد که ابتدا دو نفر از آنان در ری قیام کردند و مردم را به «الرضا من آل محمد علیهم السلام» دعوت نمودند^۳ و سپس در سال ۲۵۱ هجری حسین بن محمد بن حمزه مشهور به کوبی - از سلاله امام حسن علیه السلام - در قزوین و زنجان قیام کرد و به قتل رسید.^۴ پنج نفر دیگر از علویان نیز در ایام خلافت معتز، مهتدی و معتمد در ری، قزوین و آوه شوریدند، اما به دست عمال عباسی کشته شدند.^۵

جانشین حسن بن زید برادرش محمد بن زید بود که تا سال ۲۸۷ هجری بر طبرستان حکومت کرد. وی ادیب، شاعر، عادل، سخاوتمند و بلندهمت بود و هر سال کمک‌های بسیاری برای عتبات، حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سادات حجاز و کوفه می‌فرستاد. وی برای نخستین بار حرم مطهر امام حسین علیه السلام را که به دستور متوکل تخریب شده بود، بازسازی کرد. سرانجام محمد بن زید در جنگ با سپاهیان اعزامی سامانیان کشته شد.

جانشین وی ابومحمد حسن بن علی از نوادگان امام حسین علیه السلام معروف به «ناصر کبیر» (جد مادری سید مرتضی) بود. او به گیلان رفت و چهارده سال در آن دیار به تدریس و تعلیم و تبلیغ مبانی اسلام مشغول شد و به سال ۳۰۱ هجری موفق شد امل را تصرف و دوباره دولت علویان را برپا کند. ابومحمد در امل مدرسه‌ای ساخت که ظاهراً نخستین مدرسه علمی در ایران است و خود به تدریس فقه و حدیث و شعر و ادبیات در آن پرداخت و سرانجام در

۱. تاریخ رویان، ص ۶۵.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۵۳۹.

۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۳۳ و ۴۶۰.

۴. همان، ص ۴۹۲؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۹.

۵. بنگرید به: همان، ص ۵۳۷ - ۵۳۰.

سال ۳۰۴ هجری از دنیا رفت.^۱ تا آن روزگار مردم طبرستان «به عدالت و حسن رفتار و به پا داشتن حق، کسی را همانند ناصر کبیر ندیدند.»^۲ او مساجدی در دیلم و طبرستان ساخت و بسیاری از زرتشتیان را به اسلام دعوت کرد.^۳ پس از فوت ابومحمد، دامادش حسن بن قاسم معروف به «داعی صغیر» جانشین وی شد.^۴

دولت علویان طبرستان، دومین دولت شیعی در جهان اسلام بود که در شمال ایران در برابر دولت عباسی با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ» شکل گرفت.^۵ دو نفر از نخستین حکام این سلسله، از علویان دانشمند و فقیه بودند که تمایلات زیدی داشتند، ولی برای حفظ همبستگی دولت خود، با شیعیان امامی همراهی می‌کردند. ناصر کبیر - سومین نفر از علویان طبرستان - از شیعیان دوازده امامی بود؛ چنان‌که پدرش علی بن حسن از یاران امام جواد علیه السلام به‌شمار می‌رفت.^۶ منابع رجالی نیز وی را شیعه امامی معرفی کرده و آثاری همچون *انساب الائمه* را از او دانسته‌اند.^۷ در باره فرزندش احمد بن حسن نیز به صراحت آمده است که امامی المذهب بود.^۸ نتایج پربار دولت علویان برای تاریخ تشیع را می‌توان چنین برشمرد:

۱. گسترش اسلام در مناطق شمالی ایران؛
۲. شکل‌گیری یک دولت شیعی در برابر خلافت عباسی؛
۳. حمایت گسترده مردم طبرستان و دیلم از قیام‌های علویان و سادات؛
۴. ارسال کمک به سادات و علویان حجاز و عتبات و مشارکت در ساخت حرم ائمه در بقیع، نجف و کربلا؛
۵. کمک به تشکیل سلسله شیعیان زیدی در یمن. دولت زیدیان یمن به همت یحیی بن حسین الهادی الی‌الحق شکل گرفت. وی در سال ۲۴۵ هجری به دنیا آمد و در حجاز تربیت یافت و در شعر، فقه و ادب، زهد و تقوا سرآمد روزگار خود بود.^۹ مدتی

۱. تاریخ رویان، ص ۷۶.
 ۲. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۵۷.
 ۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۰۸.
 ۴. تاریخ رویان، ص ۸۰.
 ۵. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۳۳.
 ۶. رجال طوسی، ص ۴۰۲.
 ۷. رجال نجاشی، ص ۵۷.
 ۸. تاریخ رویان، ص ۸۰.
 ۹. المنجدی، ص ۷۸.

به طبرستان نزد علویان رفت، ولی به دلیل برخی اختلافات با حُکام علوی، با مریدان خود به حجاز بازگشت و به دعوت یکی از بزرگان یمنی باکمک برخی از قبایل یمنی در شمال یمن در شهر صَعه خروج کرد و مردم این شهر در سال ۲۸۴ هجری با وی بیعت کردند.^۱ یحیی بن حسین دوازده سال بر قسمت‌هایی از یمن حکومت کرد.^۲ در این ایام، برخی از فرمانداران وی اهل طبرستان^۳ بودند که این خودگویای حمایت علویان آن دیار از اوست.

حرکت فرهنگی امام هادی علیه السلام

عظمت شأن و مقام علمی و معنوی امام هادی علیه السلام موجب شد بسیاری از طالبان علم برای حل مسائل و مشکلات علمی خود به آن حضرت روی آورند. امام هادی علیه السلام در طی ۳۴ سال امامت خود برای رهبری فکری و فرهنگی امت اسلامی از هیچ کوششی دریغ نداشت و به‌رغم مراقبت‌های ویژه از آن حضرت، از طریق نامه به ارشاد و تربیت یاران خود می‌پرداخت. وی در مناظره‌های علمی شرکت می‌کرد و مسائل پیچیده و دشوار را حل می‌نمود. گاه متوکل مناظره‌های علمی تشکیل می‌داد تا شاید عظمت علمی آن حضرت را زیر سؤال برد، ولی همواره در میدان مباحثه و گفتگو پیروز بود. به عنوان مثال، حضرت مسائل دشواری را که ابن سکیت - به دستور متوکل - از او پرسید، به‌خوبی پاسخ داد.^۴ همچنین یحیی بن اکثم برای خرده‌گیری، کتباً از امام هادی علیه السلام مطالبی را پرسیده بود، و ایشان نیز به‌تفصیل پاسخ داد.^۵ به همین سبب یحیی بن اکثم به متوکل گفت:

از این پس دوست ندارم از این مرد چیزی پرسیده شود؛ زیرا وقتی دانش وی آشکار گردد، رافضیان تقویت خواهند شد.^۶

افزون بر این، هرگاه خلفا در مسائل قضایی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شدند، برای حل آن به

۱. سیره الهادی الی الحق یحیی بن الحسین، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۳۹۷.

۳. همان، ص ۲۱۲.

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۳.

۵. بنگرید به: تحف العقول، ص ۵۷۰ - ۵۶۳.

۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۵.

امام هادی علیه السلام روی می آوردند.^۱ شیعیان نیز مشکلات علمی خود را طی نامه‌هایی برای آن حضرت ارسال می‌کردند و امام هادی علیه السلام پاسخ می‌دادند.^۲

امام هادی علیه السلام برای جلوگیری از انحراف در میان شیعیان با جریان غلو به شدت برخورد کرد و شیعیانش را از زشتی رفتار و عقاید آنان آگاه ساخت. از آن جمله، علی بن حسکه قمی، از یاران پیشین آن حضرت بود که ادعا کرد باب آن حضرت است و امام هادی علیه السلام او را به نبوت منصوب کرده است. ایشان نیز در پاسخ به شیعیان خود چنین نوشت: «این گونه تأویلات در دین ما نیست؛ از آن پرهیزید.» ایشان همچنین ارتباط علی بن حسکه با خاندان رسالت را انکار کرد و سخنان او را نیز باطل دانست و شیعیان خود را از وی برحذر داشت.^۳ در باره دو نفر از عُلات دیگر به نام‌های حسن بن محمد بابای قمی و محمد بن نصیر نمیری، به شیعیان نوشت:

من از آن دو بیزاری می‌جویم و شیعیان را از فتنه آنان برحذر می‌دارم و آن دو را لعن می‌کنم! این دو نفر مال مردم را به نام ما می‌خورند و فتنه‌انگیز و مزاحم هستند. خداوند آنان را عذاب کند! ابن باباگمان برده که من او را به نبوت برانگیخته‌ام و او باب من است. خداوند او را لعنت کند!^۴

آن حضرت برای جلوگیری از انحرافات فکری اهل جبر و تفویض در نامه‌ای به شیعیان خود، عقیده باطل آنان را این‌گونه بیان کرد:

معتقدان به جبر کسانی هستند که می‌سندند که خداوند عزوجل بندگان را بر گناه مجبور ساخته و سپس عقوبتشان می‌کند. اینان خداوند را حاکمی ستمگر دانسته و او را تکذیب کرده و سخنش را رد کرده [اند]؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «پروردگار به هیچ کس ستم نمی‌کند، بلکه این مردم هستند که به خود ظلم می‌کنند.» اما پیروان تفویض کسانی هستند که می‌پندارند خداوند کار تکلیف را به مردم واگذار کرده تا هر عملی را انجام دهند بپذیرد و بر آن ثواب دهد و هرچه انجام دادند، کیفرشان ندهد. در این صورت، یا بندگان خدا را به پذیرش عقاید خود مجبور کرده‌اند - که این مستلزم سستی در قدرت خداوند است - و یا خداوند چنین قدرتی ندارد که آنها را به اطاعت خود وادارد و به جهت ناتوانی.

۱. همان، ص ۴۰۵.

۲. بنگرید به: تحف المقول، ص ۵۵۴ - ۵۳۸.

۳. رجال کشی، ص ۵۶۷.

۴. همان، ص ۵۶۸.

اختیار کفر و ایمانشان را به آنها واگذار کرده است. اما عقیده صحیح آن است که صادق علیه السلام فرمود: «نه جبر است و نه تفویض، بلکه مرتبه‌ای میان این دو است.» و آیات قرآن و سخنان محکم رسول الله صلی الله علیه و آله و خاندانش آن را تأیید می‌کند و خداوند عادل‌تر از آن است که بندگان را بر گناه مجبور کند و مقتدرتر از آن است که کار را به بندگان واگذار کند.^۱

آثار علمی امام هادی علیه السلام

۱. روایات: از امام هادی علیه السلام در منابع شیعه احادیث بسیاری موجود است.
۲. پاسخنامه‌ها: امام هادی علیه السلام به پرسش‌های یاران و مخالفان خود پاسخ‌های بسیاری داده است؛ مانند پاسخ به یحیی بن اکثم^۲ و یا پاسخنامه‌هایی که به شیعیان خود در باره جریان غلو، جبر و تفویض، اثبات عدل^۳ و جز اینها نگاشته است.
۳. مناظره‌های علمی: از امام علیه السلام گفتگوهای علمی نقل شده است؛ از جمله مناظره با یحیی بن اکثم.^۴
۴. رساله‌های علمی: امام هادی علیه السلام در پاسخ به سؤالات یاران خود و مخالفان، پاسخ‌های مشروحی می‌نگاشتند که چندین رساله و نامه از این دست برجای مانده است.^۵
۵. زیارت جامعه کبیره: یکی از مشهورترین و معتبرترین زیارات شیعه است که آن حضرت به موسی بن عبدالله آموخت.

یاران امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام در ایام سکونت خود در مدینه و سامرا به‌رغم محدودیت‌های بسیار، از هدایت و ارشاد یاران خود بازماند و در طول ۳۴ سال امامت خود یارانی را تربیت کرد که منابع شمار آنها را ۱۸۵ نفر ثبت کرده‌اند؛^۶ از جمله عثمان بن سعید عمری، جعفر بن سهیل، یعقوب بن یزید کاتب، سلیمان بن جعفر مزوزی، احمد بن حمزة بن الیسع، صالح بن محمد همدانی،

۱. تحف العقول، ص ۵۳۸.

۲. همان، ص ۵۶۳.

۳. همان، ص ۵۳۸.

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۵.

۵. تحف العقول، ص ۵۳۸ و ۵۶۳.

۶. رجال طوسی، ص ۲۰۹.

پسر بن بشار نیشابوری، معاویه بن حکیم کوفی، ابراهیم بن مهزیار اهوازی و فضل بن شاذان نیشابوری.^۱ سه تن از مشهورترین یاران آن حضرت عبارتند از:

۱. ابراهیم بن مهزیار اهوازی: وی از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام، از فقها و محدثان بزرگ شیعه و از وکلای امام هادی علیه السلام در ایران بود و اموال شیعیان را جمع‌آوری می‌کرد و به کمک پسرش محمد به نزد آن حضرت می‌فرستاد.^۲ وی دارای سی کتاب از جمله کتاب *بشارات* بود.^۳ خاندان مهزیار اهوازی از بزرگان و افتخارات تاریخ شیعه‌اند.

۲. فضل بن شاذان نیشابوری: او یکی از بزرگترین فقها و متکلمان شیعه و از یاران امام جواد تا امام عسگری علیهم السلام بود که در سال ۲۶۰ هجری از دنیا رفت. شمار تألیفات وی را ۱۸۰ جلد دانسته‌اند که شامل مطالبی در باره عبادات، عقاید، کلام، سنن و ردیه‌هایی بر مخالفان است. کتاب *الایضاح* وی در باره مسئله امامت در دسترس است.^۴

۳. احمد بن محمد بن خالد برقی: او یکی از محدثان و مورخان ثقه و از یاران امام نهم و دهم علیهم السلام بود. وی از اهالی قم بود که حدود سال ۲۸۰ هجری از دنیا رفت. آثار او را بیش از ۹۰ جلد برشمرده‌اند که از آن جمله کتاب *المحاسن*،^۵ یکی از مجموعه‌های حدیثی امامان شیعه در باره مسائل اعتقادی، فقهی و شرعی حیات جامعه شیعه است.

شهادت امام هادی علیه السلام

امام علی النقی علیه السلام پس از مرگ متوکل عباسی، حدود هفت سال را در دوران چهار نفر از خلفا گذراند. آن حضرت بحران‌های بسیاری را پشت سر نهاد و سرانجام در سوم رجب سال ۲۵۴ هجری در چهل سالگی و در ایام خلافت معتز مسموم شد و به شهادت رسید.^۶ در تشییع پیکر پاک وی، دیوان‌های دولتی و مراکز تجاری سامرا تعطیل شد و بزرگان کشوری و لشگری دولت عباسی حضور یافتند و مردم نیز گریه و زاری بسیار کردند. تشییع جنازه آن حضرت

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۲.

۲. رجال کشی، ص ۵۷۷.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۶.

۴. همان، ص ۳۰۶.

۵. همان، ص ۴۰۵؛ رجال نجاشی، ص ۷۶.

۶. فرق الشیعة، ص ۱۳۴.

چنان باشکوه برگزار شد که سامرا هرگز نمونه آن را ندیده بود. پس از مراسم، جنازه امام علیه السلام را در منزل خودش دفن کردند.^۱ از آن حضرت چهار پسر به نام‌های حسن بن علی علیه السلام، حسین، محمد و جعفر و یک دختر به نام عایشه باقی ماند.^۲

خانه امام هادی علیه السلام در حلقه پادگان‌های نظامی قرار داشت و آن را از یک مسیحی خریداری کرده بود. امام عسکری علیه السلام برای مقبره شریف پدرش نیز خادمی را تعیین کرد تا به آن رسیدگی کند. در سال ۳۳۳ هجری امیر ناصرالدوله حمدانی قبه‌ای برای حرم بنا کرد و مهمانسرای برای زائران ساخت. در دوران آل بویه، معزالدوله و سپس عضدالدوله عمارات و تأسیساتی برای حرم ساختند و گنبد و ضریح مرقد را بازسازی کردند. در ادوار گوناگون نیز حرم عسکرین همواره مورد توجه بود، تا اینکه در سال ۱۳۳۵ شمسی هنرمندان اصفهانی ضریح بسیار زیبایی از طلا و نقره بر چهار قبر مطهر نصب کردند.^۳

دوران امامت حسن بن علی عسکری علیه السلام

حسن بن علی علیه السلام در هشتم ماه ربیع‌الآخر سال ۲۳۲ هجری در مدینه به دنیا آمد.^۴ مادرش خدیث نام داشت. کنیه او ابومحمد است و القاب وی نیز صامت، زکی، شافی و مشهورترین آنها عسکری است؛ زیرا در پادگان نظامی شهر سامرا زندگی می‌کرد.^۵ از دلایلی که شیعیان برای امامت امام عسکری علیه السلام مطرح می‌کنند، افزون بر حدیث لوح، نصوصی است که پدر بزرگوارش در باره امامت وی فرموده است. برای مثال، علی بن مهزیار روایت کرده است: «از حضرت هادی علیه السلام پرسیدم اگر برای شما پیش‌امدی شد، ما به چه کسی پناه ببریم؟ فرمود: عهد من برای بزرگترین فرزندم ابومحمد است.» همچنین از یحیی بن یسار روایت شده:

امام هادی علیه السلام چهار ماه پیش از مرگ خود به فرزندش حسن وصیت کرد و مرا با جمعی از دوستانش گواه بر آن گرفت.^۶

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۳.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۰.

۳. عتاب عالیات عراق، ص ۲۰۴.

۴. فرق الشیعة، ص ۱۳۹.

۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۱.

۶. الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۱.

برای امام عسکری علیه السلام قامتی معتدل، چشمانی درشت، چهره‌ای زیبا و اندامی نیکو و با جلالت ترسیم کرده‌اند. او در علم، عبادت، زهد، کمال، دوری از پلیدی‌ها، شجاعت، کرم، سخاوت و سایر مکارم اخلاقی بر همگان پیشی داشت. وی همچون پدر و جدش، به احترام امام رضا علیه السلام به ابن‌الرضا مشهور بود. دوست و دشمن او را به نیکی یاد می‌کردند و مقام ارجمند او را گرامی می‌داشتند.^۱

شرایط اختناق‌آمیز سامرا که امام هادی علیه السلام در آن زندگی می‌کرد، مانع از معرفی مستقیم جانشین آن حضرت بود و وی در ماه‌های پایانی حیات خود، امام عسکری علیه السلام را تنها به یاران نزدیکش معرفی می‌کرد. به همین‌رو، پس از رحلت امام هادی علیه السلام شمار اندکی از شیعیان به برادرش جعفر بن علی گرویدند،^۲ ولی عظمت علمی و معنوی آن حضرت در همه‌جا پیچید و مقام امامت وی در میان شیعیان تثبیت گردید. شایان ذکر است گروهی از شیعیان گمان می‌کردند امامت، در محمد فرزند دیگر امام هادی علیه السلام است، اما وی پیش از رحلت پدرش از دنیا رفت و امام هادی علیه السلام تلاش تازه‌ای در تثبیت موقعیت امام عسکری علیه السلام به عمل آورد.^۳

اوضاع سیاسی دوران امامت حسن بن علی علیه السلام

زندگی امام علیه السلام در دوران دو تن از خلفای عباسی گذشت. پس از معتز، مهتدی خلیفه شد که به نوشته برخی مورخان، همانند عمر بن عبدالعزیز بود.^۴ پس از آن معتمد، پسر متوکل جانشین وی گردید. او به سرگرمی و لذت‌جویی مشغول بود و به همین‌رو امور مملکت مختل شد و برادرش موفق، اداره امور را به دست گرفت. شورش همه‌جا را فراگرفت و یعقوب لیث صفاری از سیستان به فارس آمد و عازم بغداد شد. در بصره مردی به نام علی بن محمد مشهور به صاحب‌الزنج، غلامان و بردگان زنگی را به دور خود جمع کرد و قدرت خود را گسترش داد. بی‌شک اوضاع ناگوار اجتماعی و فقر و فلاکت بردگان سبب همراهی آنان با وی شده بود. صاحب‌الزنج چند بار موفق شد قوای عباسی را شکست دهد. او چهارده سال در بصره

۱. همان، ص ۳۰۷.

۲. فرق‌الشیعة، ص ۱۳۸.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۴.

۴. التنبیه و الاشراف، ص ۳۵۳.

و اطراف آن حکومت کرد.^۱ امام عسکری علیه السلام در باره وی فرمود: «صاحب الزنج از ما اهل بیت نیست.»^۲

در این ایام علی بن زید بن حسین از نوادگان امام حسین علیه السلام در کوفه قیام کرد و گروهی از مردم این شهر نیز به او پیوستند. وی در مصاف با قوای عباسی پیروز شد، ولی مردم کوفه از همراهی با وی خودداری کردند، از این رو به نزد صاحب الزنج رفت، اما چون ادعای دروغین علوی بودن وی بر او معلوم شد، در صدد برآمد فرماندهان لشکرش را به سوی خود دعوت کند، ولی به دست صاحب الزنج کشته شد.^۳

امام عسکری علیه السلام در طی شش سال امامت خود، همواره تحت مراقبت بود و او را چندین بار نزد سخت‌ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام محبوس کردند. نفوذ کلام و معنویت آن حضرت سبب شد زندان‌بان از ستایشگران وی گردد. بار دیگر عباسیان وی را به یکی از سرداران ترک سپردند تا در حبس بر او سخت گیرد، اما پس از مدتی در پاسخ به اعتراض عباسیان که چرا بر او سخت نگرفته است، گفت: «این مرد روزها روزه‌دار و شبها به عبادت ایستاده و سرگرمی جز عبادت ندارد.» عباسیان نیز سرافکنده بازگشتند.^۴ ترس و وحشت و مراقبت دستگاه خلافت عباسی از امام عسکری علیه السلام به دلایل ذیل بود:

۱. امام علیه السلام راهنما و مرشد نیروی عظیم و سازمان‌یافته شیعیان بود.

۲. دستگاه جاسوسی عباسی بر اساس اخبار و روایات مربوط به قائم آل محمد علیه السلام می‌دانستند که مهدی علیه السلام از نسل او خواهد بود.

نگرانی دستگاه خلافت عباسی چنان بود که وی ناگزیر کرده بودند تا هر دوشنبه و پنجشنبه در دارالخلافت حاضر شود. برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد در مسیر رفت و آمد آن حضرت به دارالخلافت، شیعیان و ابوه مردم سامرا تجمع می‌کردند^۵ تا امام علیه السلام را ببینند و از معنویت وی بهره‌برند که این خود بیانگر محبوبیت آن حضرت است. در مقابل این مراقبت‌های سخت، امام علیه السلام به ناچار تقیه را پیشه کرد و گاه به شیعیان می‌نوشت در مسیر راه

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۷.

۲. مناقب آل امی طالب، ج ۴، ص ۴۲۹.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۸.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۶ و ۳۲۰.

۵. دلائل الامامة، ص ۲۲۶.

بر من سلام و حتی اشاره نکنید؛ زیرا در امان نیستید. روزی یکی از شیعیان قصد داشت فریاد برآورد ای مردم! این ابومحمد حجت خداست. امام عسکری علیه السلام با اشاره انگشت سبابه او را به سکوت دعوت کرد و به وی فرمود:

باید رازداری کنید، وگرنه کشته می شوید؛ پس خود را به خطر نیندازید.^۱

معمد عباسی از آن حضرت چنان وحشت داشت که همواره از زندان بان خبر آن حضرت را می گرفت و چون از وی شنید که آن حضرت دائماً در حال روزه و عبادت است، دستور داد وی را در ماه صفر ۲۶۰ هجری از زندان آزاد سازند.^۲ سرانجام آن امام همام در هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در ۲۸ سالگی از دنیا رحلت کرد و طی مراسم باشکوهی، بنی هاشم و سران سپاه و نویسندگان و معتمدان شهر سامرا جنازه او را تشییع کردند. در آن روز شهر یکپارچه شیون و زاری بود و بازارها تعطیل گشت و سامرا همچون روز رستاخیز گردید.^۳ جنازه آن حضرت را در کنار مرقد پدر گرامی اش دفن کردند.^۴ بر اساس دلایل متعددی رحلت امام عسکری علیه السلام طبیعی نبوده و ایشان بر اثر مسمومیت به شهادت رسیده است:

۱. خلفای عباسی طی شش سال امامت آن حضرت پیوسته او را تحت مراقبت و در حبس داشتند.

۲. پیش از معتمد، مهتدی درصدد قتل آن حضرت برآمد اما اجل به او مهلت نداد.
۳. اصرار دستگاه خلافت عباسی برای نشان دادن سالم بودن جنازه در ملاءعام؛ آن گونه که برادر خلیفه در میان مردم کفن را از روی چهره امام علیه السلام کنار زد و علویان و بنی هاشم و بزرگان و سران سپاه و قضات را شاهد گرفت که جنازه سالم است.^۵
۴. بیان امام عسکری علیه السلام به مادر خود که فرموده بود در سال ۲۶۰ هجری به من اذیتی خواهد رسید که می ترسم مرا دچار رنج و مشقت نماید.^۶
۵. کوتاهی عمر امام علیه السلام و رحلت ناگهانی وی در سن ۲۸ سالگی، آن هم بدون سابقه

۱. اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۲۶۹.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴. همان، ص ۳۰۱.

۵. همان، ص ۳۱۱.

۶. اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۶۸.

بیماری و فاصله کوتاه رهایی آن حضرت از زندان تا رحلت وی که کمتر از یک ماه بود، نشان‌دهنده توطئه دستگاه خلافت عباسی در به شهادت رساندن ایشان است.

فعالیت‌های فرهنگی امام‌حسن عسکری علیه السلام

امام علیه السلام برای دفاع از عقیده اسلامی و اصول اعتقادی شیعه بسیار کوشید. به عنوان مثال حضرت طی نامه‌ای به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، وی را از کوتاهی در دین و آخرت بازداشت^۱ و شیعیانش را به پروای از خدا، پارسایی در دین، کوشش در راه خدا، راستگویی، ادای امانت، سجده طولانی، نیکی با همسایه، احسان و محبت به خویشاوندان و خوش اخلاقی دعوت نمود و به آنان سفارش کرد زینت ما باشید، نه ننگ ما.^۲ وی با پاسخ به اشکالات یاران خود، دسیسه‌های اهل غلو و مخالفان را خنثی می‌کرد و انحرافات فرقه‌های اسلامی را تصحیح می‌نمود؛ آن‌گونه که اعتقاد اهل حدیث را در باره غیرمخلوق بودن قرآن ابطال کرد و فرمود:

خداوند خالق و آفریدگار همه چیز است و غیر از او هرچه هست، مخلوق و آفریده است.^۳

آن حضرت در برابر جریان انحرافی غلو و مدعیان دروغین امامت به هدایت شیعیان خود می‌پرداخت. وی یارانش را از برداشت‌های انحرافی از قرآن و تفسیرهای باطل برحذر می‌داشت و در عین حال مراقب بود کسانی زمینه انحراف عقیدتی مسلمانان را فراهم نکنند. برای نمونه، هنگامی که فیلسوف عرب، یعقوب بن اسحاق کندی کتابی در باره تناقض‌گویی قرآن نگاشت، آن حضرت برای یکی از شاگردان کندی استدلال کرد که شاید گوینده قرآن غیر از آنچه او فهمیده، چیز دیگری اراده داشته و الفاظ را برای غیرمعانی خودش وضع کرده است. شاگرد کندی نزد استاد خود استدلال آن حضرت را مطرح کرد. وی فوراً دانست که این سخن از شاگردش نیست. سرانجام شاگرد در برابر اصرار کندی گفت: «امام عسکری علیه السلام چنین استدلالی را به من تعلیم داده است.» کندی نیز چنین اعتراف کرد:

چنین نظری جز از این خاندان صادر نمی‌شود.^۴

۱. تحف العقول، ص ۵۷۷.

۲. همان، ص ۵۸۰.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۶.

۴. همان، ص ۴۲۴.

از دیگر فعالیت‌های فرهنگی امام عسکری علیه السلام آماده‌سازی اذهان عمومی برای مسئله غیبت فرزندش حضرت مهدی (عج) بود. وی باید یارانی تربیت می‌کرد تا از نظر عقیدتی پذیرای چنین امری باشند و مسئولیت‌های مربوط به آموزه‌های غیبت را برای روند تاریخی تشیع بپذیرند، هر چند پیش‌تر رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام احادیث مربوط به مهدی را مطرح کرده و آرام آرام شیعیان برای چنین مسئله مهمی آماده شده بودند. امام عسکری علیه السلام با گفتار و رفتار خود این پدیده نوین را برای شیعیان تبیین می‌کرد و حتی از پشت پرده با خواص و دیگران سخن می‌گفت، مگر هنگامی که برای رفتن به دارالخلافه بیرون می‌آمد. این عمل، مقدمه غایب شدن امام‌زمان را فراهم می‌کرد تا شیعیان با این موضوع مأنوس شوند و منکر غیبت ایشان نشوند.^۱ امام عسکری علیه السلام وجود مبارک حضرت مهدی (عج) را برای یاران خاص خود ثابت می‌کرد و طی نامه‌هایی تولد وی و مسئله جانشینی‌اش را به اطلاع آنان می‌رساند؛ از جمله محمد بن علی بن بلال می‌گوید:

امام عسکری علیه السلام یک بار یک سال پیش از وفات خود و بار دیگر سه روز پیش از وفات خود جانشین خود را به من گزارش داده بود.^۲

امام عسکری علیه السلام پیش از وفات، یاران خاص خود را چنان با مسئله غیبت آشنا ساخت که وقتی رحلت کرد، جملگی اتفاق داشتند که او فرزندی را جانشین قرار داده که همو امام است و به مردم می‌گفتند اسم از او نبرید و آن را از دشمنان پنهان دارید.^۳

تربیت شاگردان

امام عسکری علیه السلام با وجود کوتاهی دوران امامتش و حبس و تحت‌نظر بودن، به ارشاد شیعیان خویش و یاران پدرش می‌پرداخت و طی جلسات حضوری و با نامه‌های کتبی آنان را هدایت می‌کرد. یاران امام حسن عسکری علیه السلام را ۱۰۲ تن برشمرده‌اند.^۴ اسحاق بن ربیع کوفی، محمد بن حسن صفار، سری بن سلامه، علی بن جعفر قیّم، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری که

۱. اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۸۶.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴. رجال طوسی، ص ۴۲۷.

از یاران پنج امام بود، عبدالله بن جعفر جعفری، ابو عمرو عثمان بن سعید عُمَری، محمد بن احمد بن جعفری قمی، عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، حسین بن اشکیب و هارون بن مسلم. برخی از یاران امام عسکری علیه السلام بودند که دو تن از مشهورترین آنها عبارتند از: ۱. حسین بن اشکیب مَرَوَزی: وی از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام و از متکلمان، محدثان و نویسندگان بزرگ شیعه است. او از اهالی مرو بود، ولی مدتی ساکن سمرقند و شهر کُش و سپس مقیم قم و خادم مقبره فاطمه معصومه شد.^۱ وی را ثقه دانسته‌اند و محدثان بزرگ به روایت او اعتماد دارند. او تألیفاتی داشته و راوی صحیفه سجّادیه نیز هست.^۲

۲. هارون بن مسلم: اصل وی از انبار، ساکن سامرا و از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام بود. وی را از محدثان و مورخان ثقه و صاحب تألیف دانسته‌اند.^۳

۳. محمد بن حسن بن قَرُوخ صَقَّار: وی از محدثان گرانقدر و ثقه شیعه است که در سال ۲۹۰ هجری در شهر قم وفات یافت. او دارای بیش از ۳۸ اثر در باره اعتقادات و مسائل شرعی و آداب اجتماعی و زندگی روزانه شیعیان است.^۴ از آثار باقیمانده وی کتاب *بصائر الدرجات* است که شامل احادیثی است در باره مسائل اعتقادی و مناقب و علوم اهل بیت علیهم السلام.^۵

آثار علمی امام حسن عسکری علیه السلام

۱. روایات: در کتاب‌های حدیثی شیعه به‌ویژه کتب اربعه روایات بسیاری از ایشان نقل شده است.
۲. *رسالة المنقبة*: این کتاب در باره مسائل حلال و حرام بوده است.
۳. نامه‌ها: امام علیه السلام نامه‌های بسیاری برای پاسخ به شبهات و اشکالات اصحاب و یارانش نگاشته که از آن جمله، نامه به اهالی قم و آوه است.^۶

سازمان وکالت در نظام امامت

تعریف وکالت: این کلمه از وکیل گرفته شده و به معنای نگاهبان، خلیفه، کاردان، نایب،

۱. رجال نجاشی، ص ۴۴.

۲. صحیفه سجّادیه، ص ۴۸.

۳. رجال نجاشی، ص ۴۳۸.

۴. همان، ص ۳۵۴.

۵. بنگرید به: *بصائر الدرجات*، ص ۵۷۵ - ۵۵۹.

۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۴.

جانشین، قائم مقام، کفیل، امین، معاون و کسی است که کاری را بر عهده وی گذرانند.^۱ وکالت به معنای اجرای کاری از جانب کسی، تفویض کردن تصرف در مال به وکیل، یا کس دیگری را در تصرفات معلوم به جای خود قرار دادن است.^۲ موکل هنگامی وکیل تعیین می‌کند که خود به دلایلی قادر به انجام مستقیم کاری نباشد، گرچه در انجام آن صاحب اختیار است. امامان شیعه هنگامی که به‌طور مستقیم و از روش‌های طبیعی قادر به ارتباط با جوامع شیعی در نواحی دور دست نبودند، افرادی را به نمایندگی از خود بر آن مناطق می‌گمارند. اصطلاح وکالت در منابع رجالی و تاریخی مربوط به دوران ائمه علیهم‌السلام و عصر غیبت صغراست. این اصطلاح برگرفته از قرآن است و در برخی از آیات به معنای حافظ، نگهبان، پناه و کفیل است.^۳

علی علیه‌السلام نیز برخی از استانداران خود همانند مالک اشتر و قیس بن سعد را با اختیار تام به ایالت‌های بزرگ می‌فرستاد و به آنان در همه امور وکالت می‌داد. آن حضرت از کارگزاران مالی با عنوان «وُكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَ سَفَرَاءُ الْأَيْمَةِ»^۴ نام برده است. لالانی بی‌آنکه اسنادی محکم به دست دهد، معتقد است سازمانی از شیعیان امام باقر علیه‌السلام وجود داشته تا آن حضرت با پیروانش در ارتباط باشد.^۵ در عصر امام صادق علیه‌السلام به دلیل گسترش تشیع در نواحی دوردست، انتصاب وکلایی از سوی آن حضرت برای رسیدگی به امور شیعیان ضروری می‌نمود، از این رو امام علیه‌السلام نمایندگانی برای برخی شهرها منصوب کرد که در منابع نام دو نفر از آنان آمده است.^۶ در دوران امام کاظم علیه‌السلام که دستگاه جاسوسی خلافت عباسی کاملاً مراقب آن حضرت بود، نهاد وکالت گسترش یافت. در عصر امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام فعالیت این سازمان به‌طور کامل گسترش پیدا کرد و نهادینه شد؛ زیرا آنان تحت مراقبت و یا در اقامت اجباری قرار داشتند و به همین رو برای ارتباط با جوامع شیعی ناگزیر بودند سازمان وکالت را بگسترند.

۱. فرهنگ معاصر، ص ۷۶۸.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۴، ماده «وکالت».

۳. نساء (۴): ۱۰۹؛ انعام (۶): ۱۰۷؛ اسراء (۱۷): ۵۴ و ۶۸.

۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نامه ۵۱، ص ۹۸۴.

۵. نخستین اندیشه‌های شیعی، ص ۱۵۴.

۶. رجال طوسی، ص ۳۲۴ و ۳۵۳.

علل شکل‌گیری و گسترش سازمان وکالت

امامان شیعه از طریق تعالیم قرآن و اجدادشان سازمان وکالت را براساس این دلایل تأسیس کردند:

۱. ارتباط میان امام و شیعیان: هر پیشوایی برای اداره جامعه خود می‌باید با پیروانش در ارتباط باشد. امامان شیعه نیز برای هدایت و ارشاد، تداوم حیات شیعیان و تبلیغ و گسترش آیین تشیع، به وکلایی نیازمند بودند تا رابط میان خود و پیروانشان باشند.

۲. پراکندگی جغرافیایی شیعه: گستردگی جهان اسلام از مرزهای چین تا آندلس و گسترش مراکز شیعیان، ضرورت انتخاب وکلایی برای این مناطق دوردست را بیشتر می‌نمود.

۳. سیاست خلفای عباسی در کنترل ائمه علیهم‌السلام: خلفای جبار عباسی هرگونه رقیب سیاسی و فرهنگی را برای دستگاه خود برنمی‌تافتند، از این رو امامان شیعه را تحت نظارت قرار می‌دادند و یا به زندان می‌افکندند. لزوم مبارزه با چنین فضای خشونت‌باری حفظ موجودیت امام و شیعیان، یکی دیگر از دلایل شکل‌گیری این نهاد بود.

۴. آماده‌سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت: شرایط جدیدی که برای پیشوایان شیعه طی سال‌های ۲۰۳ تا ۲۶۰ هجری به وجود آمد، زمینه ورود به عصر غیبت بود و شیعیان جز از طریق سفرا و وکلای امام نمی‌توانستند با رهبری شیعه ارتباط بیابند؛ تا جایی که هرچه شیعه به عصر غیبت نزدیک می‌شد، راه ارتباط مستقیم با امام محدودتر می‌گشت و از این سو نیز نهاد وکالت تقویت می‌شد.^۱

۵. ضرورت حل مشکلات فرهنگی و اجتماعی شیعیان: عدم حضور مستقیم امام و سپس غیبت وی، ضرورت گسترش این سازمان را بیشتر کرد تا به کمک وکلا و سفرا، هم مشکلات شیعیان مرتفع شود و هم از نابودی آنان جلوگیری گردد و حرکت تاریخی شیعه نیز تداوم یابد.

سلسله مراتب وکلا

یکی از ویژگی‌های سازمان وکالت، وجود سلسله مراتب در آن بود تا از دسترسی جاسوسان عباسی به آن و نابودی سازمان جلوگیری شود. بدین سان، برخی شهرها و نواحی شیعه‌نشین دارای وکیل جزء بودند و این وکلا زیر نظر وکیل ایالات مأموریت خود را انجام می‌دادند و

۱. درسنامه تاریخ عصر غیبت، ص ۱۴۰.

سپس وکلای ایالت که منصوب از طرف امام بودند، وظایف خود را زیر نظر رئیس الوکلا یا باب امام و یا سفیر خاص انجام می‌دادند. رئیس الوکلا از سوی امام منصوب می‌شد و ریاست نهاد وکالت را تحت نظارت امام برعهده داشت.

محدوده جغرافیایی سازمان

دامنه حضور شیعیان در تمامی سرزمین‌های اسلامی گسترده بود، ولی مراکز تجمع شیعه در شهرهای خاصی واقع بود که دارای وکیل بودند و در ارتباط با وکیل ایالات، انجام وظیفه می‌کردند. محدوده نهاد وکالت را می‌توان بدین شرح دانست:

۱. ایالت عراق شامل شهرهای بغداد، مداین، واسط، کوفه و سامرا؛
۲. ایالت عراق عجم به مرکزیت ری و قم، که شهرهای قزّمیسین (کرمانشاه)، دینور، همدان، آوه، طبرستان، دیلم، آذربایجان و آران را دربر می‌گرفت؛
۳. ایالت بصره شامل بصره، اهواز و فارس؛
۴. ایالت‌های حجاز که مدینه و مکه، یمن و مصر^۱ تا مغرب و اندلس را شامل می‌شد؛
۵. ایالت خراسان شامل بیهق، نیشابور، مرو، بلخ و سمرقند.

وظایف سازمان وکالت

منابع نشان می‌دهد نهاد وکالت از آغاز شکل‌گیری تا پایان آن در سال ۳۲۹ هجری (هم‌زمان با رحلت سفیر چهارم، علی بن محمد سمری) دارای این وظایف و اختیارات بود:

۱. هدایت و رهبری شیعیان و اداره امور آنان در محدوده مأموریت وکیل؛
۲. تعلیم آموزه‌های دینی و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام و نیز تصحیح اعتقادات شیعیان و جلوگیری از انحراف آنان؛

۳. پاسخ‌گویی به اشکالات شیعیان و تعمیق نقش امام در میان جوامع شیعی؛

۴. تبیین حقایق امام جدید و مسئله غیبت برای شیعیان؛

۵. رسیدگی به امور اوقاف ائمه علیهم‌السلام و شیعیان همچون موقوفات قم؛

۶. جمع‌آوری خمس، صدقات، نذورات و هدایای شیعیان و ارسال برای رئیس الوکلا؛

۷. کمک و امداد به شیعیان فقیر و محروم در منطقه مأموریت وکیل.

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۴۹.

چگونگی ارتباط ائمه علیهم‌السلام با سازمان وکالت

در این دوران امامان با شیوه‌های گوناگون با سازمان وکالت ارتباط داشتند:

۱. ارتباط با وکلای ایالات با نامه و پیک؛
۲. عزل وکلای خطاکار و نصب وکلای جدید؛ چنان‌که امام هادی علیه‌السلام در سال ۲۳۲ هجری برای علی بن بلال نامه‌ای نگاشت و او را عزل کرد.^۱
۳. صدور توقیعات در قالب دستورالعمل‌ها، رسید وجوهات و پاسخگویی به سؤالات؛
۴. جلوگیری از اختلاف میان وکلا برای تحکیم جایگاه نهاد وکالت؛
۵. حمایت و رسیدگی به امور مالی وکلای ایالات؛ آن‌گونه که امام هادی علیه‌السلام به ابوهاشم جعفری نوشت:

هرگاه حاجتی داری، شرم نکن، آن را تقاضا کن. ان شاء الله آنچه را دوست داری، به تو خواهد رسید.^۲

دوران امامت حضرت مهدی (عج) در عصر غیبت صغرا

حضرت مهدی (عج) در پانزده شعبان سال ۲۵۵ هجری از نرجس به دنیا آمد. نام و کنیه وی همانند پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و با القابی چون بقیة الله، حجة الله، مهدی، قائم منتظر، خلف صالح، امام زمان، صاحب زمان، ولی عصر و امام عصر از او یاد می‌شود. حضرت پنج سال تحت تربیت پدر قرار داشت و تنها برخی از شیعیان توفیق دیدار وی را داشتند و آخرین زمانی که در جمع مردم دیده شد، هنگام خواندن نماز بر جنازه پدر گرامی‌اش بود و دوران غیبت وی نیز از همان هنگام آغاز شد. نصوص امامت وی از زبان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علی علیه‌السلام و فرزندانش یکی پس از دیگری رسیده است که به امامت و ظهورش خبر داده‌اند.^۳ پدر بزرگوارش چند روز پیش از وفات، در میان معتمدان و نزدیکان خود به امامت او تصریح فرمود و در حضور محمد بن عثمان عمّری و چهل نفر از شیعیان در سرای خود چنین گفت:

این فرزند پس از من امام و پیشوا و خلیفه من است. او را فرمان برید و پس از من پراکنده نشوید که نابود شوید و پس از این دیگر او را نخواهید دید.^۴

۱. رجال کثی، ص ۵۶۲، شماره ۹۹۱.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۶.

۳. همان، ص ۳۲۴.

۴. تاریخ قم، ص ۲۰۵.

و از امام باقر علیه السلام روایت شده:

پس از حسین، نه تن امام هستند که نهمین ایشان قائم آنان است.^۱

همچنین از احمد بن اسحاق اشعری روایت شده:

به امام عسکری علیه السلام گفتم: امام و خلیفه پس از شما کیست؟ آن حضرت به داخل سرداب رفت و سپس برگشت و کودکی سه ساله بر شانه‌اش بود که چهره‌اش همانند ماه شب چهارده می‌درخشید. فرمود: ای احمد بن اسحاق! او هم‌نام و هم‌کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، زمانی که پر از ستم و جور شده باشد.^۲

عمرو اهوازی نیز چنین روایت می‌کند:

امام عسکری علیه السلام فرزندش را به من نشان داد و فرمود: این است صاحب و امام شما پس از من.^۳

با وجود این نصوص آشکار، عمومی حسود و مال‌پرست وی ادعای امامت کرد و عده‌ای را به سوی خود کشاند. جعفر بن علی آن‌چنان کوتاه‌فکر و ناآگاه بود که گمان کرد این مقام خریدنی است و یک‌بار به نزد وزیر و بار دیگر به نزد خلیفه^۴ رفت و با وعده پول و رشوه، خواستار تفویض مقام امامت به خود شد. وزیر و خلیفه، هر دو او را مسخره کردند و از خود راندند و نزد شیعیان نیز خیلی زود رسوا شد. به همین سبب وی را جعفر کذاب نامیدند. بنا بر باور شیعیان، خداوند در باره قیام حضرت مهدی (عج) فرموده:

می‌خواهیم بر آنان که در زمین ناتوان شمرده شده‌اند، منت بگذاریم و آنان را پیشوایان و ارث‌برندگان بگردانیم.^۵

در این آیه، خداوند استقرار نظام عدل جهانی در فراسوی حرکت تمدنی جامعه بشری را به

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۸۰.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۹.

۴. همان، ص ۳۱۱ و ۳۲۲.

۵. قصص (۲۸): ۵.

صورت قانونی کلی به همه آدمیان وعده می‌دهد و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

هر آینه در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث برند.^۱

روایتی مشهور در میان شیعه و سنی از رسول الله ﷺ است که فرمود:

مردی در آخرالزمان از خاندانم هم‌نام و کنیه من خروج خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد کند، چنانچه پر از ظلم و ستم شده باشد.^۲

مهدی از نسل من می‌باشد و برای او غیبتی است. هنگامی که ظهور کند. زمین را پر از عدل و داد کند، همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.^۳

بدین‌سان، شیعه با آرمان مهدویت، امید می‌دهد که جهان دارای حکومتی واحد خواهد شد با محوریت الله، تا مرزهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برداشته شود و عدالت و مساوات برپا گردد و هرکسی بر اساس استعداد ذاتی و اعتباری خود از نعمت‌های طبیعی و مادی بی‌هیچ مانعی برخوردار شود. در پایان جهان نیز اصل عدالت، آزادی، دین، اخلاق و نوع‌دوستی بر اساس شریعت کامل اسلام بر همه چیز غالب می‌شود و بیدادگری و جنگ و چپاول و استثمار نیز برچیده می‌گردد. از همین روست که شیعه همواره آرمان‌خواه، عدالت‌جو و شهادت‌طلب بوده است.

دوران سفارت و غیبت صغری

بنابر اعتقاد شیعیان، حضرت مهدی (عج) پیش از قیام، دارای دو غیبت است: یکی دوران غیبت کوتاه که از آغاز امامتش در سال ۲۶۰ هجری تا پایان نیابت خاصه میان آن حضرت و شیعیان در سال ۳۲۹ هجری ادامه یافت و دیگری غیبت طولانی که پس از غیبت نخستین اوست و در پایان آن قیام خواهد کرد. در دوران غیبت کوتاه سفرا و نواب خاص، او را می‌دیدند^۴ اما در دوران غیبت کبری، سفیر مشخصی ندارد و علما و راویان حدیث نایبان عام اویند. بر اساس

۱. انبیاء (۲۱): ۱۰۵.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۴؛ تذکرة الخواص، ص ۳۲۵.

۳. بنایع الموده، ج ۳، ص ۱۰۸.

۴. کتاب الغیبه، ص ۱۱۳ و ۱۱۵.

منابع تاریخی بیش از نیم قرن دوران چهار امام آخرین شیعیان، عصر اختناق، فشار، کنترل و مراقبت و حبس و رنج بوده است. کوتاهی عمر امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام گویای آن است که امام زمان (عج) در معرض خطرهای جانی بسیار بوده است.

شرایط ناگوار اجتماعی و اقتصادی، شورش صاحب الزنج، قیام علویان در طبرستان و ادیسیان در شمال آفریقا و مبارزه یعقوب لیث صفاری، جملگی بیانگر سرخوردگی از خلافت است و بی‌تردید این خلفا برای حفظ قدرت خود از هر ابزاری استفاده می‌کردند. در این ایام بزرگترین خطر برای عباسیان، امامان شیعه بودند که مشروعیت دینی و معنوی و مرجعیت علمی داشتند. به همین رو خلفای عباسی کنترل امامان شیعه را در رأس برنامه‌های خود قرار داده بودند. در آن شرایط حساس اگر دستگاه جاسوسی عباسی از وجود جانشین برای امام عسکری علیه السلام بویی می‌برد، بی‌شک درصدد دستگیری و به شهادت رساندن آن حضرت برمی‌آمد. بدین سان، دوران غیبت آغاز شد تا جان امام زمان (عج) از هرگونه خطری مصون ماند و حرکت تاریخی شیعه با رهبری آن حضرت تداوم یابد.

دوران غیبت صغری زمینه‌ساز غیبت بزرگ بود؛ زیرا شیعیان با غیبت انسی نداشتند و پذیرش قطع ارتباط با امام و پیشوای جامعه برای زمانی طولانی غریب و نامأنوس می‌نمود و موجب انحراف می‌گردید. از این رو چنان‌که پیش‌تر گفتیم، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام افکار را برای پذیرش غیبت آماده کردند و امامان دهم و یازدهم نیز با رفتارشان شرایطی را شبیه غیبت فراهم نمودند. بدین ترتیب غیبت صغری مقدمه غیبت کبری گردید تا وجود امام زمان (عج) مورد غفلت و فراموشی قرار نگیرد.

شیعیان که طی ۲۵۰ سال دوران امامت از نزدیک و یا از طریق نهاد وکالت، با امام خود در ارتباط بودند، ناگهان با مسئله غیبت امام روبه‌رو شدند و نمی‌دانستند چگونه باید با ایشان در ارتباط باشند؟ راه حل امام زمان (عج) انتخاب سفیرانی بود که در درون نظام وکالت تربیت شده بودند. این سفیران پیش از مقام کارگزاری در سازمان وکالت، با عنوان وکیل ارشد، باب امام و یا وکیل الوکلا^۱ مشغول خدمت بودند و مقبولیت دینی و اخلاقی داشتند. مرکز استقرار این سفرا در دوران غیبت صغری شهر بغداد مرکز خلافت، کانون حوادث سیاسی و فرهنگی و چهارراه ارتباطی جهان اسلام بود. سفرا از میان افرادی انتخاب شده بودند که نسبت به آنان

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۳۷.

حساسیتی وجود نداشت و از سادات و علویان نیز نبودند؛ چراکه دستگاه جاسوسی عباسیان به شدت مراقب اعمال و رفتار آنان بود. سفرا می‌بایست قدرت اداره شیعیان و توانایی بالای پنهان‌کاری را می‌داشتند تا بتوانند نیرنگ‌های دستگاه جاسوسی عباسیان را خنثی کنند؛ چنان‌که مثلاً سفیر دوم پس از ابلاغ توقیع امام زمان (عج) به جعفر بن محمد بن میثیل در یکی از خرابه‌های بغداد،^۱ نامه را پاره کرد تا به دست مخالفان نیفتد.

وسیله ارتباطی شیعیان با امام زمان (عج) در دوران غیبت توقیع بود. هنگامی که سفرا نامه‌های شیعیان را به حضرت می‌رساندند، ایشان در ذیل یا لابه‌لای سطور پاسخ را می‌نگاشت و سفرا نیز به صاحبان آنها منتقل می‌کردند. گاه نیز توقیع مستقیم از سوی امام زمان (عج) برای افراد صادر می‌شد و سفیران نیز به آنان می‌رساندند. با نگاهی به توقیع‌های صادرشده - که شیخ صدوق آنها را در کتاب کمال‌الدین گرد آورده - بر ما آشکار می‌شود که مطالب آنها شامل این موارد بوده است: ابلاغ دستورالعمل به سفرا و وکلا، عزل وکلای خیانتکار، حل مشکلات افراد، مسائل مالی مربوط به صدقات و اوقاف، نصب وکلا و سفرا، لعن بر مدعیان دروغین سفارت، حل اختلافات و پاسخ به سؤالات فقهی.^۲

سفرای چهارگانه یا نواب خاص

سفرا یا نواب اربعه با همکاری وکلای ایالات، هدایت و رهبری سازمان وکالت و نیابت جوامع شیعی را برعهده داشتند. اکنون به بیان نام و شرح حال آنان می‌پردازیم:

۱. عثمان بن سعید عُمَری

وی وکیل، خادم و باب امام هادی علیه السلام بود که امام زمان (عج) مسئولیت سفارت را برعهده وی نهاد. او که به کار روغن‌فروشی می‌پرداخت، مردی گرانقدر و بلندمرتبه و مورد اطمینان بود.^۳ عثمان بن سعید ریاست سازمان وکالت را در زمان امام عسکری علیه السلام نیز عهده‌دار بود و در جلسه خصوصی آن حضرت برای معرفی جانشین خود نیز حضور داشت. مراسم غسل و دفن امام عسکری علیه السلام نیز برعهده او بود. وی به دستور امام زمان به بغداد رفت و در محله گَزَنخ

۱. کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. بنگرید به: همان، ص ۳۰۷ - ۲۳۵.

۳. رجال طوسی، ص ۴۲۰ و ۴۳۴.

اقامت گزید و رهبر شیعیان آنجا شد.^۱ بسیاری از توقیعات امام عصر(عج) به او می‌رسید و حضرت در حق او دعا می‌نمود و راستی گفتار و اعمال وی را تأیید می‌نمود.^۲ عثمان بن سعید برای رهبری سازمان تشیع چند وکیل داشت. از جمله، احمد بن اسحاق، وکیل اوقاف در قم^۳ که وی را به بغداد فراخواند. عثمان بن سعید در حدود سال ۲۶۵ هجری از دنیا رفت و در محلهٔ رصافه در شرق بغداد مدفون شد.^۴

۲. محمد بن عثمان بن سعید عَمری

هنگامی که امام زمان(عج) وی را به این مقام برگزید، پدرش در میان بزرگان شیعه او را معرفی نمود. محمد نزد امام زمان(عج) مقامی شایسته داشت و آن حضرت در یکی از توقیعات خود فرمود:

وی مورد اطمینان من، و نامه او نامه من است.^۵

وی توقیعات بسیاری از امام عصر(عج) دریافت کرد. محمد بن عثمان طولانی‌ترین دوران سفارت را به مدت چهل سال برعهده داشت و در این ایام جامعه شیعه را به نیکی رهبری و مشکلات آنان را با همکاری وکلای تحت نظر خود حل نمود. او همچون پدرش روغن فروش بود و نامه‌ها را در مشک‌های روغن جای می‌داد. وی دو ماه پیش از مرگ خود، زمان فوتش را دانست، از این رو برای خود قبری حفر کرد^۶ و در بستر بیماری به جعفر بن محمد مِثیل گفت:

به من دستور داده‌اند که به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم.^۷

وی سرانجام در حدود سال ۳۰۵ هجری از دنیا رفت و در جوار پدرش مدفون گردید.

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۴۹.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳. تاریخ قم، ص ۲۱۱.

۴. ره توشه هتبات عالیات، ص ۳۶۷.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۳۸.

۶. کتاب الغیبه، ص ۳۶۵؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۷۰.

۷. کتاب الغیبه، ص ۳۷۰؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۷۰.

۳. حسین بن روح نوبختی

خاندان نوبخت یکی از مشهورترین خاندان‌های دانشمند ایرانی است. نخستین فرد این خاندان، نوبخت اخترشناس از مردم اهواز بود که در تأسیس بغداد شرکت داشت.^۱ این خاندان طی دو قرن از بزرگترین دانشمندان و مترجمان در شاخه نجوم، فلسفه، کلام و فقه و حدیث بودند. یکی از برترین دانشمندان فلسفه و کلام شیعه از این خاندان، حسن بن موسی نوبختی است. از دیگر بزرگان این خاندان، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، سومین سفیر امام زمان (عج) است. نوبختی از فقیهان و محدثان نام‌آور است و به دلیل موقعیت خاندانش، دارای اعتبار و شهرت و اقتدار بسیار بود. وی همچنین از امام عسکری علیه السلام و امام زمان (عج) روایاتی نقل کرده است. او باب امام عسکری علیه السلام بود^۲ و چندین سال با سفیر دوم همکاری داشت و مدت بیست سال مقام سفارت را تا سال ۳۲۶ هجری عهده‌دار بود. نوبختی به سبب نفوذ و وزارت خاندان ابن فرات شیعی، در نزد مقتدر عباسی مورد احترام بود، ولی در سال ۳۱۲ هجری وزیر جدید وی، حامد بن عباس وی را به زندان افکند، اما با عزل مقتدر در سال ۳۱۷ هجری از حبس آزاد شد. بدین ترتیب نفوذ و اقتدار نوبختی فزونی یافت و خاندان وی نیز در دستگاه خلافت نزد قاهر عباسی تقرّب یافتند و خانه او محل رفت و آمد وزرا و رجال دولت عباسی شد. در ایام او یکی از وکلای وی به نام محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن اَبی‌العزّاقر ادعای سفارت کرد. وی با داشتن مقامی بلند نزد حسین بن روح، نسبت به مولای خود حسادت ورزید و قائل به تناسخ و حلول شد. او معتقد بود روح علی علیه السلام به بدن حسین بن روح حلول کرده است. با وجود افشاگری‌های حسین بن روح علیه شلمغانی و توقیع امام زمان علیه السلام مبنی بر لعن وی،^۳ او از ادعای دروغین خود دست برنداشت، تا اینکه به دستور خلیفه عباسی الراضی در سال ۳۲۳ هجری کشته شد.^۴ اگر نبود کاردانی و نفوذ علمی و اجتماعی حسین بن روح، بی‌شک شلمغانی مشکلات بسیاری برای شیعیان فراهم نموده بود. با مدیریت و رهبری شایسته حسین بن روح، شیعه نسبت به دوران پیش، قدرت و گسترش بیشتری یافت. وی به شدت به تقیه معتقد بود؛ تا جایی که وقتی یکی از خادمان وی

۱. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۵۸.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۳.

۳. کتاب الغیبة، ص ۴۰۵.

۴. الفهرست طوسی، ص ۳۰۵.

معاویه را لعنت کرده بود، او را بیرون راند.^۱ نوبختی سرانجام در هجده شعبان سال ۳۲۶ هجری از دنیا رفت و در محله رصافه در شرق بغداد مدفون گردید و بنا به وصیت وی و دستور امام مهدی (عج) مقام سفارت و نیابت خاص را به علی بن محمد سمری سپرد.^۲

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری

سمری از یک خاندان شیعی مشهور، به یاران امام عسکری علیه السلام پیوست.^۳ در روزگار نیابت وی، وضع دستگاه خلافت اسلامی به شدت آشفته شد و هرج و مرج، خرید و فروش مقامات و کشتارهای بی حاصل سرداران، همه جا را فرا گرفته بود و بر بهاری، رئیس حنابله، نیز به نام امر به معروف و نهی از منکر غوغایی سخت در بغداد به راه انداخت.^۴ سمری به ناگزیر خود را از این حوادث کنار کشید؛ چه آنکه تلاش وی در این بحران اجتماعی تأثیر چندانی نداشت. شاید یکی از علل خاتمه سازمان وکالت خاص یا سفارت، همین حوادث تیره و تار بود. مدت سفارت سمری بیش از سه سال طول نکشید و سرانجام شش روز پیش از رحلت وی نامه‌ای از ناحیه مقدسه به دستش رسید که بر اساس آن روند تاریخ تشیع به گونه‌ای دیگر ترسیم گردید. متن نامه امام زمان (عج) خطاب به علی بن محمد سمری چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. ای علی بن محمد! خدا پاداش برادرانت را در سوگ تو افزون سازد! تو شش روز دیگر از این جهان رخت بر خواهی بست. کارهایت را فراهم ساز و احدی را به جانشینی خویش وصیت مکن که غیبت تامه فرا رسیده است. دیگر تاروزی که خدا بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن مدتی بس دراز است که دل‌ها را قساوت خواهد گرفت و زمین پر از ستم خواهد شد. در این دوران برخی از شیعیانم ادعای مشاهده خواهند کرد. بدانید هرکس پیش از خروج سفیانی دعوی مشاهده کند، دروغ‌زن [و] یاهو گوست. لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللهِ العَلِيِّ العَظِيمِ.^۵

به همین سبب هنگامی که ابو عبدالله صفوانی از او درباره جانشینش پرسید، چنین

۱. توأب اربعة، ص ۶۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۷۱.

۳. رجال طوسی، ص ۴۳۲.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۸.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۹۴.

گفت: «خداوند را امری است که خود رساننده آن است.» این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

سَمُری روز پانزده شعبان سال ۳۲۹ هجری از دنیا رفت و در بغداد کنار مقبره کلینی رازی - صاحب اصول کافی - در نزدیکی جسرالشهداء^۲ مدفون شد و از آن پس دوران غیبت کبری آغاز گردید. بدین سان، سازمان سفارت و نیابت با استفاده از تجربیات نهاد وکالت، به رهبری شیعیان امامی پرداخت و پل ارتباطی اطمینان بخشی میان حضرت بقیةالله و شیعیان برقرار کرد و جوامع شیعی را از بحران های سیاسی و اجتماعی مصون داشت و کارنامه ای درخشان از خود به یادگار نهاد؛ چنان که احمد بن حسن مادرانی به سال ۲۷۵ هجری در ری قیام کرد و تشیع را رسمیت بخشید^۳ و شمار شیعیان در گستره جغرافیایی عالم اسلام و حضور گسترده آنان در فعالیت های اجتماعی و فرهنگی آن دوران، گواه این ادعاست. با آغاز دوران غیبت، شیعیانی را که به امامت دوازده امام قائل شدند، شیعیان امامی خواندند و شیعه دوازده امامی را نیز امامیه نامیدند.^۴

سازمان سفارت، شیعیان را برای ورود به عصر غیبت کبری آماده نمود؛ عصری که در آن، شیعیان با حضرت مهدی(عج) ارتباط مستقیم ندارند و عالمان و فقها و راویان حدیث اهل بیت(علیهم السلام) نایبان عام اند؛ چنان که آن حضرت به شیعیان چنین فرمود:

در وقایع اتفاقیه به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من نیز حجت خدا بر آنها هستم.^۵

بر اساس این روایت کار اساسی فقها و خبرگان احادیث و فقه اهل بیت(علیهم السلام) این است که مسائل مستحدثه را مورد توجه قرار دهند و حکم آن را بیان دارند.

امام زمان(عج) در این حدیث اشاره دارند مشکلات جامعه بشری در هر دوره ای نومی شود و این مشکلات راه حل نومی خواهد و الحوادث الواقعة، چیزی جز پدیده های نوظهور

۱. تواب اربعه، ص ۱۱۰.

۲. ره توشه عتبات عالیات، ص ۳۹۴.

۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴. بنگرید به: الفهرست ابن ندیم، ص ۳۶۵ - ۳۵۹ و ۴۱۰.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۳۸.

نیست که حل آنها بر عهده حاملان معارف اسلامی است و سر ضرورت وجود مجتهد در هر دوره و ضرورت تقلید و رجوع به مجتهد زنده همین است، وگرنه در یک سلسله مسائل استاندارد شده، میان تقلید از زنده و مرده فرقی نیست.^۱

انتظار، کلمه‌ای آشنا برای پیروان همه ادیان است: یهودیان در انتظار ظهور مسیحا، هندوها در انتظار کلکی، مسیحیان در انتظار بازگشت عیسی مسیح ﷺ و مسلمانان نیز در انتظار مهدی (عج) به سر می‌برند. شیعیان انتظار فرج را تکلیف می‌دانند و منتظر هدف نهایی خداوند برای ایجاد حیاتی عادلانه به رهبری او هستند تا آن ذخیره الهی برای تجدید واجبات و سنن، بازگرداندن شریعت و زنده کردن قرآن و حدود آن و نیز در هم شکستن متجاوزان و ستمکاران و سرکشان ظهور کند.^۲

انتظار، رکنی اساسی از آموزه‌های شیعه است که سبب شادابی و پویایی، حرکت و جنبش و خروش و از سویی موجب سازندگی، تربیت و تهذیب، تقویت نیروی ایمان و فراهم کردن زمینه و مقدمات ظهور است. اصل انتظار و همچنین زنده نگاه داشتن واقعه عاشورا و یادآوری معرفت و منش عاشورا در کنار یکدیگر، موجبات حفظ و پویایی و تداوم تشیع را در تاریخ رقم زده است.

۱. نهفت‌های اسلامی، ص ۹۳.
۲. مطایح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

پرسش‌ها

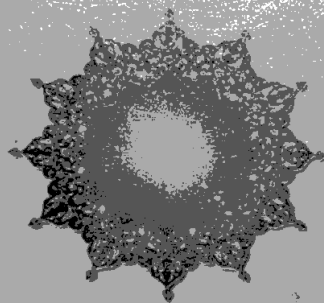
۱. هدف مأمون از تزویج دخترش با امام جواد علیه السلام چه بود؟
۲. اوضاع سیاسی دوره امام جواد علیه السلام را تبیین کنید.
۳. اوضاع سیاسی دوران امام هادی علیه السلام را بررسی نمایید.
۴. نتایج تشکیل دولت علویان در شمال ایران چه بود؟
۵. حرکت فرهنگی امام هادی علیه السلام را بیان کنید.
۶. اوضاع سیاسی دوران امام عسکری علیه السلام را تبیین نمایید.
۷. چه دلایلی بر اثبات شهادت امام عسکری علیه السلام وجود دارد؟
۸. حرکت فکری و فرهنگی امام هادی را بررسی نمایید.
۹. علل شکل‌گیری سازمان وکالت چه بود؟
۱۰. وظایف سازمان وکالت را تبیین کنید.
۱۱. ارتباط امامان شیعه علیهم السلام با سازمان وکالت چگونه بود؟

منابع مطالعاتی

۱. امام مهدی (عج) و غیبت صغری، سید محمد صدر.
۲. تاریخ عصر غیبت، پورسید آقایی، جباری و دیگران.
۳. روزگار رهایی، کامل سلیمان، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور.
۴. زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی.
۵. زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، سید جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید محمد حسینی.
۶. کمال‌الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق.

۷. معارف مهدوی، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم.
۸. مهدی انقلابی بزرگ، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.
۹. مهدی موعود، علامه مجلسی، ترجمه علی دوانی.
۱۰. نواب اربعه سفرای امام زمان (عج)، علی دوانی.

The History of The Imamate



نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

دفتر نشر معارف

تلفکس: ۷۷۴۴۶۱۶ - ۲۵۱ هـ

ISBN: 978-964-531-110-8



9 789645 311108

« بیشتر

جدید ترین محصولات

- | | | | | |
|--|---|---|---|---|
|  <p>مجموعه سوالات طبقه بندی شده...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۳۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |  <p>روانشناسی شخصیت (کارشناسی)...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۹۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |  <p>آزمون ریاضی فرز انگان پایه هشتم...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۵۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |  <p>کتاب نظریه های مشاوره و روان...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۸۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |  <p>آمار و روش تحقیق</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۱۵۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |
|  <p>راهنمای تدوین برنامه سالانه مد...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۲۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |  <p>مبانی مشاوره و راهنمایی (کارشنا...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۷۰۰۰ تومان خرید محصول</p> |  <p>روش ها و فنون راهنمایی در مشد...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۷۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |  <p>کاربرد آزمون های روانی در مشا...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۸۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |  <p>زبان انگلیسی (سال دوم دوره را...</p> <p>توسط : کتاب سرا</p> <p>۳۹۵۰ تومان خرید محصول</p> |